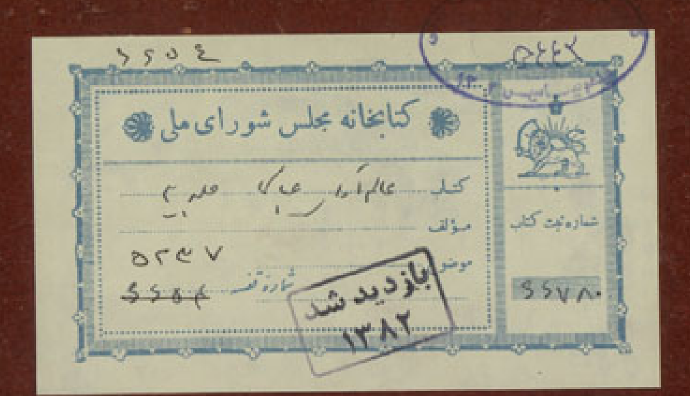
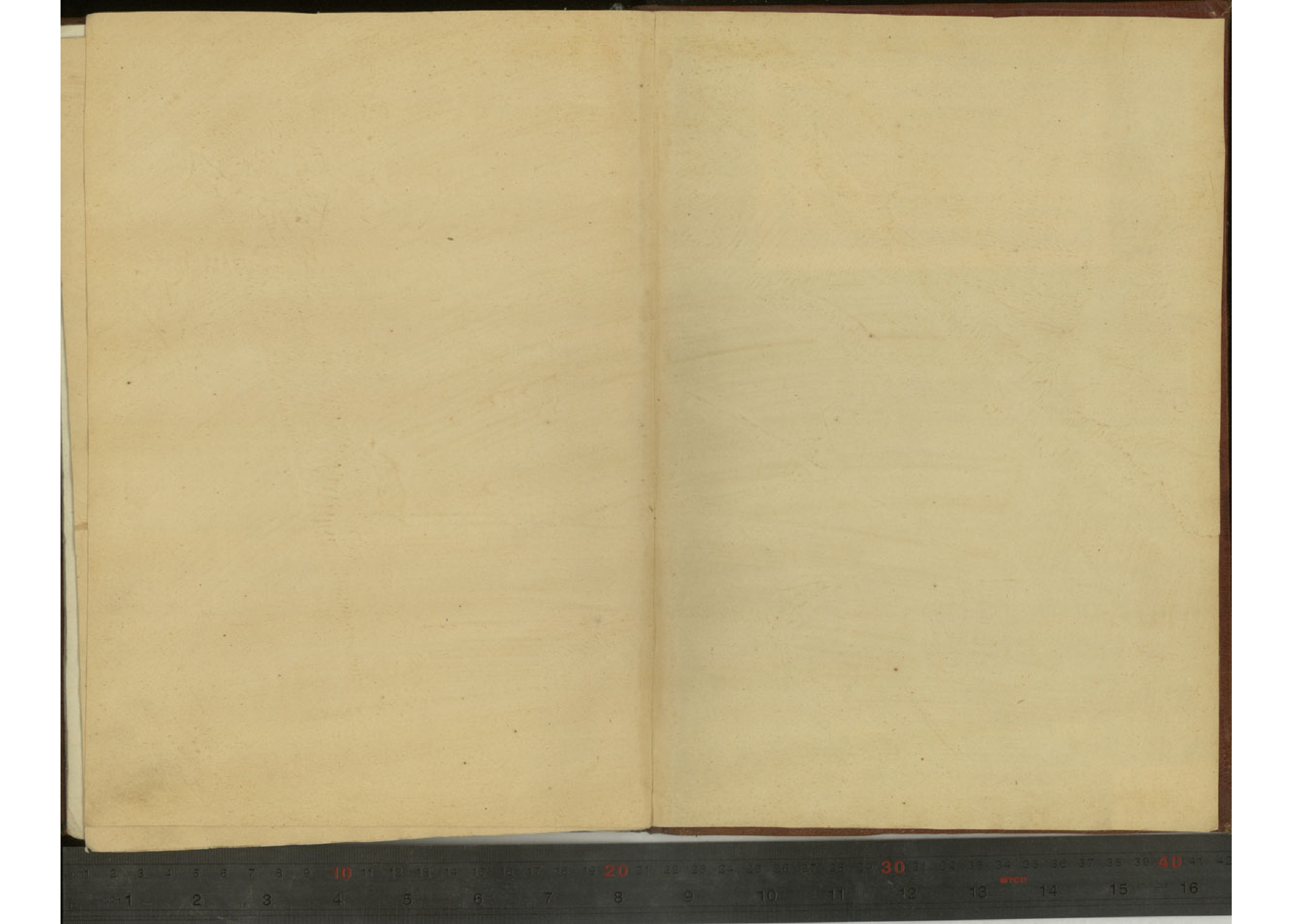


جلد دوم عالم آرا





صحیفه سیم از دفتر دوم جلوس میمنت مانوس شاه ظل اللهی عباسی بر اورنگ پادشاهی ممالک ایران [illegible]



بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از حمد و سپاس [illegible]

[illegible]

مقصد اول [illegible]

مقصد ثانی [illegible]

[illegible]

آغاز قرن دوم از جلوس میمنت مانوس عباسی [illegible]

[illegible]

[illegible]

بگذرانید آب ارس آمده اردوی عجم [illegible] نموده بودند اگر متوجه او شده [illegible] حضرت سلطنت پناهی شیخ شاه الدین
امیر قاسم را عزیز داشته [illegible] حضرت سلطان [illegible] صفی الملة والدین
[illegible] که مشایخ عظام [illegible] الارشاد [illegible] خان [illegible] اکراد [illegible]
[illegible] نموده [illegible] روم [illegible] پاشای [illegible] ارض روم [illegible]
سپاه [illegible] قدرت [illegible] از عثمانی [illegible] نموده [illegible]
[illegible] سپاه قزلباش [illegible] نموده [illegible] آمده [illegible]
[illegible] خان [illegible] ولایت [illegible] فوج فوج [illegible]
[illegible] قزلباش [illegible] ولایت را نهب و غارت [illegible]
[illegible] ولایت [illegible] پاشای [illegible]
[illegible] پاشا [illegible] سال [illegible] خان و امرا [illegible]
[illegible] لشکر [illegible]
صلاح [illegible] قزلباش [illegible] کشته [illegible]
[illegible] نموده جمعیت [illegible]
[illegible] امرای عظام [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] پاشای [illegible] عشایر اکراد [illegible]
[illegible] پاشای [illegible] دولت [illegible]
قزلباش [illegible]
[illegible] نموده [illegible] افواج [illegible]
[illegible] دشمن [illegible] نصرت [illegible]
[illegible] سپاه [illegible]
مرحله [illegible] شد [illegible]
[illegible] پاشا [illegible]
[illegible] مکافات [illegible]
ذکر [illegible] خان [illegible] کشته شدن [illegible] الا [illegible]
[illegible] پاشا [illegible] ولایت [illegible]
[illegible] عثمانی [illegible] ولایت [illegible]
[illegible] قزلباش [illegible]

[illegible]

[illegible] امرای اکراد [illegible] عشایر [illegible] خود [illegible] سپاه [illegible] بودند [illegible]
نهب و غارت [illegible] لشکر قزلباش [illegible]
[illegible] سپاه [illegible] امرای [illegible] عشایر [illegible]
[illegible] امرای اکراد [illegible] مصلحت [illegible]
[illegible] لشکر قزلباش [illegible]
[illegible] قزلباش [illegible]
[illegible] الدین [illegible]
[illegible] پاشا [illegible]
[illegible] کشته [illegible]
[illegible] لشکر [illegible]
[illegible] پاشا [illegible]
[illegible] لشکر [illegible]
[illegible] نجات [illegible]
[illegible] قزلباش [illegible]
[illegible] القصه [illegible] پادشاهی [illegible]
[illegible] لشکر قزلباش [illegible]
[illegible] آشوب [illegible] سپاه [illegible]
[illegible] جمعیت [illegible]
[illegible] عشیرت [illegible]
[illegible] السلام [illegible]
[illegible] حکومت [illegible] خود [illegible]
[illegible] عشیرت [illegible]
[illegible] قزلباش [illegible] سپاه [illegible]

[illegible]

دیگری از سوانح

[illegible]

دیگری از سوانح

[illegible]

[illegible]

از سوانح اجمال

[illegible]

دیگر از سوانح اجمال

[illegible]

و توجه می‌نمود و او خایف بود مدتی از ... و در همکشت در این سال حسینی که ... خان از خشن آباد و حکومت کلات ... بیرون رفته جهت استحکام می‌آید قلعه
درجی ... خان ... خان با چند نفر از همراهان ... پوشیده و پنهان ... پدر رفته بطایف الحیل خود را با ... درون حصار انداخته ... حصار استوار
که شکوه ... آن وزیر ... چند سال ... پرورش ... دست ... کرده و تقبل ... و ... ولایت ... احسان او ... اعیان ... خواص ... همراه ... نموده
حکومت ... پروخته شده ... خان ... بر این حال اطلاع یافت چاره ... بجز رفع ... تدارک ... ندیده ... بجز ... ضعف قوی ...
دست در فتراک ... پسر زده ... بخیر و ... ملک ... گذشت و حسب الصلاح ... توجه ... درگاه عالم پناه آورده ... رتبه ...
که در این چند سال ... ملازمت رسیده بود کوشیده ... حضرت اعلی ... خود را ... درگاه ... فرستاده ... بود از ...
اغماض ... بنهان ... مصلحت کلی ... که ما کان بحریر ... آزاد ... پسر بنده ... حضرت اعلی ... حقیقت در این
این سلسله ... عنایت و التفات ... و مبذول داشته ... که ... دار السلطنه صفاهان رفته ... وارد شد ... شده
در ... آنجا ... در سایه معدلت و رافت شاهانه روزگار گذرانید ... حوادث دوران ... لازم ... رعایت ... این
باشد ... که ... از ... سنین عمر ... گذشت ... به زمرهٔ ... محبت ... گذشت ... با وجود ...
ذکر ... آمدن ... بجانب خراسان و محاربه نمودن محراب خان حاکم مرو با او ... حصار شادمان و ظفر یافتن
... بر ... کشتن ... شرح این واقعه آنکه در اواخر پاییز این سال ... سلطان ... اوزبک ... و در ... همراه ... بسیاری از ... بجنود و لشکر ...
... ایوان ... بی‌نهایت ... و غارت خراسان فرستاده ... آمده ... گرده ... و ... آمد ...
از ... و ... نمود ... شاه ... از ... اسپاه ... جانب ... و ... رسیده ...
مشهد مقدس ... داشته ... خبر ... محراب خان با لشکر حصار شادمان ... رسید ... از ...
و تاب توقف ... در ... بجهت ... کیفیت محاربه ...
... بهادر ... حصار شادمان ... سپاه ...
این گروه ... بهادر ... از ... محراب خان ...
... از ... خبر ...
شده ...
گشته ... محراب خان معلوم کرد ... سپاه ...
...
حمل ... سپاه ...
...
سوار شده ... نماید ...

تاموزی

تاموزی ... نفر ... آمده ... بهادر و دو دستم ... گذشته ... السیف
... محراب خان ... بهادر و دو دستم ...
...
... السیف گذشته و دست ...
تعاقب در گذشت ...
رسانیده ...
... مکتوب ...
بهادران ...
... ذکری از سوانح این سال ... حسینی ...
... سلطان ...
حضرت اعلی ...
...
بر ...
او ... شیخ ... الدین ...
...
...
...
...
متوفیات ...
ایام ...
...
سید ...
...
...
...

[illegible] ملوک [illegible] حسن خلق و خوش‌منشی [illegible]

[illegible] مشغول بود و دیگری میرزا [illegible]

[illegible] دار السلطنه اصفهان [illegible]

[illegible]

[illegible]

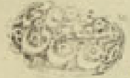
[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] صدارت [illegible]

[illegible]

ذکر وقایع سال [illegible] ترکی مطابق سبع و عشرین و الف که سال دویم قرن [illegible] و سال [illegible] جلوس [illegible] آن حضرت است

[illegible]



[illegible] حضرت اعلی [illegible]

[illegible]

و روز دوستعلی [illegible]

[illegible]

ذکر آمدن حسین پاشای سردار عساکر روم [illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر کارزار لشکر ظفر شعار با سپاه روم [illegible]

[illegible]

از جنود ... میمنه و تاتار ... در برابر ... قراولباشی ... اگر ظفر ... [illegible] ... منسوب گردد ...

[illegible] ... جمعی ... [illegible] ... سپاه ... [illegible]

[illegible] ... رومیه ... [illegible]

[illegible] ... مجموع ... [illegible]

[illegible] ... سپاه ... [illegible]

[illegible] ... لشکر روم ... [illegible]

[illegible] ... گذشته ... [illegible] ... فوج فوج ... [illegible]

[illegible] ... بیت ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible]

تنبیهش پرداخته ... [illegible] ... و جمیع پاشای چکرچی ... [illegible]

شاملو گرفتار شده و چند نفر از پاشایان معتبر اسیر و دستگیر شدند و سرداران ... [illegible] ... و جمعی کثیر ... [illegible]

[illegible] ... اسیر و دستگیر شدند چون در آن جنگ ... [illegible]

ارادت ... [illegible] ... سپاه ... [illegible]

[illegible] ... تاتار ... [illegible]

[illegible] ... لشکر ... [illegible]

[illegible] ... سپاه ... [illegible]

[illegible] ... پادشاه ... [illegible]

[illegible] ... تاتار ... [illegible]

[illegible]

چنین مسموع شد که اضطرابات عظیم روی نموده ... آنکه شد که سپاه قزلباش ... از رودی ایشان خواهد آمد [illegible]
خذلان مآل که به تنها در خدمت اشرف بودند و در جنگ گرجستان قرار نموده و در این وقت همراه سردار و از اطوار قزلباش آگاه بودند سردار را
مطلق به جهت اضطراب ایشان گروه بودند که امرای قزلباش را عمده ... آن شب که [illegible]
شوند کرده [illegible] عدم فرصت حصول [illegible] ایشان [illegible]
سپاه [illegible] کوچ کرده [illegible] آمده [illegible]
طرح الفت و آشتی [illegible] لشکر [illegible] بادشاه [illegible]
[illegible] طوایف قزلباش [illegible] رسالت [illegible]
مصلح و صلاح [illegible]
مراجعت [illegible] سلطان [illegible]
رضای اشرف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

آورده [illegible] سپهسالار و امرا [illegible]
اشرف [illegible] بر روی [illegible]
[illegible] سردار
[illegible] ارکان دولت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قزلباش [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

ذکر ایلچی فرستادن [illegible] بعظیم الشان [illegible]

[illegible]

ذکر آمدن ایلچی قطب شاه والی ولایت گلکنده

[illegible]

از سوانح این سال

[illegible]

[illegible]

درین سال مریض گشته باجل طبیعی درگذشت و جنازه او را [illegible] حسب الامر آنحضرت [illegible] در روضه منوره

رضویه مدفون گشت خلف ارجمندش حسنخان بجای پدر منصوب گشته [illegible] منصب امیر الامرائی [illegible]

پرداخت **ذکر [illegible]** [illegible] که از علماء [illegible] و صاحب رای [illegible]

این سال [illegible] در حرکت آمد [illegible] مریض گشته [illegible]

مرض [illegible] در اوایل [illegible] وداع کرده بجهان [illegible]

مقدسه مدفون کرده [illegible]

قدیم [illegible] **ذکر شاه نظرخان** [illegible] که حاکم [illegible] درین سال [illegible]

[illegible]

کرده در اوایل حال حاکم ولایت جام شد بعد از آن [illegible] حکومت [illegible]

جام [illegible] **گفتار در قضایا و سوانح سال فرخ فال توشقان ئیل مطابق ثمان و عشرین و الف که سال سیوم قران ثانی و اقدس سپهر [illegible]** [illegible]

[illegible]

در آمده جانوران [illegible] جانوران کوهی و دشتی [illegible]

امثال آن [illegible]

[illegible]

از سوانح این سال [illegible]

[illegible]

از سوانح غریب [illegible]

[illegible]

[illegible]

سانحهٔ دیگر [illegible]

[illegible]

سانحهٔ دیگر [illegible]

[illegible]

سانحهٔ دیگر [illegible]

[illegible] ما شاء الله [illegible] الا ان یشاء الله [illegible]

[illegible] **شاهزاده** [illegible]

[illegible]

کاربش مورد عرضه شده بود و در این سال اراده تعیین مرزی گشته بود تا علم عجمی شتافت حضرت اعلی بر رعایت جنبش حرمت از کنج جمع حرکت نمایان
و لا به اخلاص در حد عبید داردی شکر مرز اکنون ظلم خرد سال بود که بر مرکوب با ولایت بسط از لاف کرده اند نمود در معمران از حد برده بلکه
شعار اسلام ظاهر کرده از زمره دولتخواهان محمد و بوکالت دانستی اهمین گشت دیگری از متوجهات علی پاشای رومی از امرای بزرگ روم که حکم
دارالسلطنه برد و جانکه در قضاهای ایام شیخ برتر قوم گلگ چنان گشت در جنگ ... گرفتار شده سعادت بخشش نجاشی در ...
مدتها در رکاب اشرف ... مجالست محض خدا این ... سال گذشته که مرز دار روم این مرز و بوم عرض آمدی از که روانی دل
اندیشی که ... خبر ... شده مرز کس ... مسیح کرده و دو سال ... سعادتمند از ... شاهی تقدیر عظمت ... و نفوذ ... شرفی
نمودی بعثت ... در این سال از ... عجمی ... مشتغلی ... موقعیت ... جاودانه ... قطعه ... مس ... ارث شرعی
مذاشت ... نعمت ... ارتعد و ... قسمه و ... مرجع الآفات و مشغولات ... هزار ... عراق ... مانای شهر ... خط نموده ... که
که ایلچی روم ... ولایت بر ... چون ... در زمینی داشت ... از ... ارث شرعی ... شد بصحت قضات ... عین ... بدست ... بر که ... حقائق بخش
کشتارد و قنبع مجی پیشیل ولی که مطابق تسع و عشرین و الف که سال چهارم و قرن ثانی ... بیت ماکس ... میمون شاهی جل آلمیت
بهار دل آرای این سنه ... که ... جشن نوروزی ... و برکت افزای آغاز نهاد نوروز ... سعید در روز جمعه بیست و ... شهر ربیع الاول
تسع و عشرین و الف هجری انفاق افتاد و سلطان سیاره کان نیر اعظم آفتاب جهانتاب بعد از انقضای پنج ساعت روز ... از ... بحوت
بحمل ... رسید ... و ... شکوفه ... جون ... نوروز ... بهار ... طبیعی ... آغاز ... ادرم
بهارم ... زمین ... عنصری ... گرفت چه زمین و زمان ... کامرانی گرفت زمانه ... گرفت چه ... کرد چهره ... شد
بهار بود ... در سنه ... دارالسلطنه صفاهان ... خبر ... کامکاران ... سپهر ... تمکین
از سوانح ... ایلچی روم ... ابراهیم آقا نام که ... بهمراه ... سلطان ... غلغله ...
محبت اسلوب ... سلطان عثمان ... سلطان احمد ... ممالک روم ... صداقت و دوستی و استحکام بنیان مصالحه و
استقرار قواعد اتحاد ... امرا و ... سعادت ... شاهی ... نعمات ... شاهی
معتمد ... از جانب سلطان روم ... نمود ... تهنیت ... روم ... عظیم
... پیشکش ... سال گذشته ... صفاهان ... روم ... آمده ... به جای
... و در امر ... مصالحه ... تعاهد ... شاه ... حضرت ... عالیجاه ... الرحمة ... سلطان
سلیمان ... عثمان ... شده ... طرفین ... ولایات ...
... که در زمان ... بود ... در تصرف ... دولت ... کرده ...
و عراق عرب ... در آن زمان ... دولت ... آمده ... باشد ... مثل ... اکبر
بوده ... سامان ... پادشاهان ... مرحوم ... بوده شد ... حضرت اعلی ... اخو ... اخلی شد



دارالسلطنه بنابر ... باشد ... دولت ... پنج ماده ... آن ... حکام
ولایات ... سرحدات ... حکام ... ملازم ... بود و ... آرزوی ... و ...
سرحد ... کرده ... خلیل ... تا از ... آن ... اسپ ... آن ... و ... باشد ... شد
همه ساخته ... که ... گفتار در بیان ... ملای شیخ ... آن
... آب ... چشمه ... به ... سرحدی ... هایی عنان
بجانب جنوب ... کوهستان ... کتاب ... الاقالیم ...
المالک ... آب کر ... طرف ... تا ...
مسیح گشته ... که ... اصفهان ... زمین ... قطع
عظیم ... زمینی ... شاه ... حضرت ... آن
آب ... دارالسلطنه اصفهان ... آورده ... آن ... آب ... شده
معروض ... آن ... پنج ... کوه ... کردن
آن ... سال ... طلب ... که ... آن ... کار ... گر
گذشتن آن ... حضرت اعلی شاهی ... بود ...
... سلطان ... آب ... نیکو ... صاحب ...
مثل ... عمارت ... ملک ... هزار ... گشت
که ... آب ... اشت ... آن ... کرده که ... گرد
راه ... هزار ... آب ... دارد ... بود ... نهر
سال ... تعمیر ... امیرانی ... بود ... اتمام ... لطف
... آن ... حضرت آن ... آب ... صفاهان ... سبب ... آب
... ملک ... خانی ... صاحب ... پنج ... از
... مصالح ... بوده ... شد ... اطراف ...
سپرده ... که ... صفاهان ... بودند ... حضرت ... سامان
... که ... وقف ... حضرت ... خواهد ... ملک
... ملک ... صفاهان ... آب ... حضرت ... تازه ... مقصود

نهضت از عقب [illegible] که امرا و ارباب [illegible] صفاهان [illegible] در میان [illegible] محمد خان [illegible]
[illegible] آمده [illegible] آن معتقد [illegible] انکشاف نبوده باشد و چون [illegible] ولایت [illegible]
است سالی [illegible] از چهار پنج ماه از شدت [illegible] در این [illegible] پنج سال [illegible]
عواقب [illegible] لشکرکشی [illegible] حصول این مطلب [illegible]
[illegible] جمهور [illegible] ایران معروف داشته‌اند که [illegible] در زمان دولت این [illegible]
[illegible] روزگار [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] مقصد [illegible]
[illegible]

ذکر فرستادن ایلچی [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] خراسان [illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] نظام شاه [illegible]
[illegible]

ذکر [illegible] ولایت [illegible] اولیای دولت [illegible]

و در آن زمان حضرت [illegible] حکام [illegible] ایران [illegible]
در هر گوشه [illegible] سید مبارک عرب [illegible] حویزه [illegible] ولایت [illegible] طایفه افشار [illegible]
حویزه [illegible] سید مطلب [illegible] سید مبارک [illegible] ولایت [illegible]
[illegible] سید مطلب [illegible] سید [illegible] حویزه [illegible]
سید سلامه [illegible] امام قلی خان [illegible]
مامور گشت [illegible] ولایت [illegible] سید سلامه [illegible] اطلاع [illegible]
[illegible] ولایت [illegible] اولیای دولت [illegible] حویزه [illegible]

ذکری [illegible]

[illegible] سید [illegible] سید مبارک [illegible]
[illegible]
[illegible] سید [illegible]
[illegible] سید مبارک [illegible]
[illegible] سید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

دیگر از سوانح [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سید محمد [illegible] حضرت صاحب الامر [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] حضرت صاحب الامر [illegible]
[illegible]

و مستوجب گشت و زمام دفترهای محل مهمی را مرتبه بعطایه و استقرار [illegible] و کس فرستاده سید محمد مذکور را با آداب تعظیم تمام آوردند

و چون در قول خود مصر بود از سفاهت و سبکی خط و دفع خود را مستحق جزا نمود و سیاست کرده شد و در حین جزا یافتن اعتراف بکذب [illegible]

خود کرده اما بنابر مصالح ملکی آگاه نمودن خشم سلطان ما عاقبت اندیش در سیاست تاخیر جایز نداشته تخریب کرده و کشف [illegible]

عاقبة الامر [illegible] و این حال زمان تأثیرات افلاک و انجم احتراق عطارد و رجعت مشتری بخانه ارباب قلم و وزرا و عمال که از مشاغل این دو کوکب

اند میانه [illegible] گفتگو پدید آمده با کمی که حضرت آغاز نهاده خواجه محمد لنگرانی اصفهانی که مستوفی الممالک بود و با خواجه محمد رضای فدوی که وزیر

بود که وزیر آذربایجان و شیروان و عمال او بوده و در شیوع محاسبه مناقشات نموده مبلغهای کلی بر او باقی کشیده بود و او قبول نداشت [illegible]

انکار او دیوان شده و حقیقت سخنان بعرض اشرف رسید مبلغهای کلی تشخیص یافت که باقی بود و مطالبه فدوی اکثر تصرف در مال دیوان کرده و [illegible]

از قرار محاسبه جزو و تصدیق آن نشد پس در مجلس ارجمند بخط خاص شریف که [illegible] جواب بر آن [illegible] است تصدیق و [illegible] که

دیوانیان وجوه مذکور را به خواهند باقی فدوی عمل کرده و بمردمان حواله دهند و اگر احدی برای این باب مستحق شده باشد وکلاء فدوی از ذمه باشند تا که تشخیص

دهند و هر کس سخنی داشته باشد از عهده بیرون آید و قطع مناقشه طرفین [illegible] نموده اما میانه مستوفی الممالک و فدوی و ارشادی محاوره و جواب

و گفتگوی در مجلس بهشت آیین سخنان ناهموار گذشته فدوی او را و سایر کتاب دفترخانه همه را [illegible] تقریرات منسوب بسیم گردانیده از

نتایج آن گفتگو حضرت اعلی اهل کتاب دفترخانه اعتماد داشته چنین نمود که این جماعت [illegible] نموده از آنجمله آقا عزیز اصفهانی [illegible]

الشیعی [illegible] ساکن مردار افیونی بود در تقویم [illegible] دل [illegible] او را حاضر کرده [illegible] که سیاست ایشان همین است که افیون خورده [illegible]

و گوشه [illegible] مردمی را از افیون آورده که برسم معتاد بکار برد او را خوردن آن بابا بود گفته بود که حضرت شاه که مرشد و ولینعمت است فرموده

که سیاست این است که افیون فدوی اکنون تکلیف شاه خلاف رضای ولینعمت شاید که اراده خاطر اشرف بر این تعلق گرفته [illegible] در سیاست [illegible]

تعلق گرفته باشد خلاف رضای اشرف نمی‌شود اگر بعض [illegible] تحکم نمایند [illegible] مبارک رسانیده باشد [illegible] و ماند که باشد درست

چه غم گر شود جمله ما را شکست [illegible] در خدمت اشرف این ماجرا را نقل نموده [illegible] خاک پای همایون [illegible] که هر چند [illegible] گفتم که

حضرت شاه فرمود [illegible] مزاج اشرف از [illegible] بود و بالطبع [illegible] شده که از این همه [illegible]

از ما خوردن افیون بحث دارند برآمد [illegible] اشرف شاه [illegible] و در [illegible] بود و در ابا امرا [illegible] و حضرت اعلی تنبیه گشته ترحم فرموده

در خصوص [illegible] که هر یک از خود مال [illegible] برسم [illegible] دهند و وکلای فدوی دفترخانه [illegible] و تهاونی [illegible]

که واقع شده باشد [illegible] حساب تشخیص [illegible] ساخته مصرع تا سیه روی شود هر که در او غش باشد حسب الامر خواجه محمد

که از جانب فدوی مستوفی [illegible] حساب بود و با خواجه ملک احمد اصفهانی که مقرر و مستوفی مستوفی الممالک بود در دفترخانه رفته [illegible]

سرکار [illegible] نموده [illegible] و تحقیق محاسبات [illegible] تا مشاهده در دفترخانه صاحب [illegible] بوده [illegible]

مستوفی [illegible] گشته [illegible] گذشت و [illegible] ذکر عارضه ذات حمیده صفات اشرف و صحت یافتن بعنایت

الطاف حکیم علی الاطلاق و مالک الملک باستحقاق چون از ظهور ستاره ذو ذنابه و علامات آسمانی که در سال گذشته واقع شد

اوان اولاب تحصیل ولایات [illegible] اکثر علما و منجمان [illegible] علیه السلام [illegible] حضرت اعلی [illegible] ابواب تسلیم متوجه مازندران

بهشت نشان گشته و در [illegible] شتا [illegible] تقدیر کرده [illegible] انجم [illegible] شیوع یافته و عرض [illegible] ذات مبارک اشرف [illegible]

کرده [illegible] کمال ضعف و شدت تب [illegible] آمده [illegible] اطبا [illegible] و [illegible]

در میانه [illegible] جمعی کثیر از خواص و عوام [illegible] سالم و صحیح بود [illegible] عوام الناس

در [illegible] عدم [illegible] بهر که رخت [illegible] سرای آخرت [illegible] و [illegible] التفاتی [illegible]

و صدقات جهت تحفظ ذات مبارک [illegible] مصرع و دست دعا به آسمان و روی نیاز بر زمین [illegible] ذات اشرف را

از حضرت مجیب الدعوات [illegible] دعای [illegible] شفاعت [illegible] وننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة

للمؤمنین شفای عاجل کرامت گشته [illegible] روز بروز ضعف [illegible] جسمانی [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] رضا [illegible] و مستحسن [illegible] مصالح ملکی [illegible]

[illegible] بودن در مازندران بهشت نشان [illegible]

از مساعی [illegible] خاطر انور [illegible] برای اشرف اعلی [illegible] چنانکه مملکت آذربایجان [illegible]

که از [illegible] روزگار و [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] با جمعی [illegible] امارت [illegible]

[illegible] بوده باشند [illegible] گشته [illegible]

که از جمیع [illegible] بر دولت خود [illegible] آورده گشته [illegible]

نمایند لهذا از [illegible] سلطان [illegible] امرا و اولیاء دولت و ارکان [illegible]

[illegible] مملکت [illegible]

[illegible] توجه به ولایات [illegible] وطن [illegible]

شاهی [illegible] شاهزاده [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] و [illegible] مراسم [illegible]

مریض گشته [illegible] آخرت [illegible] الملک سلطان [illegible]

امرای [illegible] صفاهان [illegible] مریض گشته [illegible]

[illegible] مرض [illegible] گشته در [illegible] دولت [illegible]

[illegible] خانی [illegible] مرتضی قلی خان [illegible]

[illegible] مریض گشته [illegible]

در فنون و انواع فضایل ... در علم ... چون ... در اوایل حال ... تعلق گرفته [illegible]

سلطان ... [illegible] **میرزا ... شاه** ... [illegible]

[illegible] ... زین الدین ... [illegible] ... در خدمت [illegible]

[illegible]

[illegible] ... **میرزا ... شاه** ... [illegible]

[illegible] ... روز دوشنبه ... ماه رمضان ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... حضرت ... [illegible]

[illegible] ... **تاریخ** ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... **واقعه ...** ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد ... [illegible] **از وقایع ...** [illegible]

[illegible]

[illegible] ... سلطان ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... حضرت ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... السلطنه ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حصول [illegible] و وصول بمقصد [illegible] بعقد و تحقق خود از [illegible] در این سال مرتبت **ذکر توجه بسیر و تماشای [illegible]**

چون توجه خاطر اشرف [illegible] آن [illegible] دار الملک اصفهان [illegible] بیت را [illegible] معطوف [illegible] گشته [illegible]

[illegible] آن [illegible] بشوق [illegible] رسیده [illegible] فرمایند [illegible] سلطنت [illegible] سعادت

[illegible] چند [illegible] نموده [illegible] با امرای عظام [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] حسینخان حاکم لرستان [illegible] حاکم [illegible] و همین [illegible]

و اصفهان [illegible] خدمت [illegible] حضرت [illegible] اقدام نموده [illegible]

[illegible] امیر الامراء [illegible] ظهور می آورد

[illegible] **ذکر تفویض ایالت لرستان [illegible]** چون

[illegible] چنانچه از پیش گذشت نظام [illegible] سرداران [illegible]

[illegible] مبارک [illegible] آمده [illegible] حسب الامر در [illegible]

اقامت داشت [illegible] خلعت [illegible] ورود الطاف [illegible]

[illegible] ایالت [illegible] لرستان [illegible] حسینخان حاکم لرستان [illegible] سلطان [illegible] حاکم [illegible]

[illegible] لرستان [illegible] حکومت [illegible] عبد [illegible]

[illegible] تواریخ [illegible] جزایر [illegible]

داشت [illegible] نظام [illegible] جمع کرده [illegible] حکومت [illegible]

ذکر [illegible] بر تسخیر [illegible] پرتکالیه [illegible]

چون [illegible] فرنگیه پرتکالیه هرموز که در جزیره مذکور اقامت داشتند [illegible]

بر خلاف [illegible] جزیره [illegible] مسلمانان [illegible] جزیره [illegible]

[illegible] و [illegible] نموده [illegible] آن [illegible]

[illegible] پرتکالیه [illegible] حقیقت [illegible] آن حال [illegible] امام قلیخان [illegible]

پرتکالیه [illegible] **ذکر [illegible] در [illegible]** در این سال [illegible]

[illegible] دولت [illegible] اقتضای آن [illegible]

[illegible] اسلام [illegible]

[illegible] آن طایفه [illegible] الاسلام [illegible]

[illegible] و [illegible] القدیم [illegible]

[illegible] اصلی آن [illegible]

[illegible] مسلمانی [illegible] احوال [illegible] المعالی [illegible]

[illegible]

طاریان این دو دمان [illegible] حضرت اعلی [illegible] عمل اعتضاد و [illegible]

از [illegible] حضرت اعلی [illegible] حضرت [illegible] گشته در میانه [illegible]

[illegible] گشته و [illegible] مسیح [illegible] بر ایشان [illegible]

[illegible] حمایت [illegible]

مسلمانی [illegible] مسیح [illegible]

و شریعت حضرت سید المرسلین [illegible] شاه [illegible] سعادت [illegible]

کلمه اسلام [illegible] گشته [illegible] مسلمان [illegible] ایشان [illegible] انجیل **وما یکون**

من هذا القبیل از دست [illegible] قرآن و احکام شرایع [illegible]

[illegible] اسلام [illegible] مسلمانی [illegible] اسلام [illegible]

[illegible] **العلم عند الله** [illegible] اسلام

[illegible] حضرت [illegible] آگاه [illegible] حضرت [illegible]

و [illegible] **ذکر [illegible] احوال [illegible]**

[illegible] چون [illegible] چند سال [illegible]

[illegible] این کتاب [illegible] احوال [illegible] بهرام میرزا [illegible]

[illegible] کرده [illegible]

[illegible] دوست و دشمن [illegible] گذشته [illegible] هندوستان [illegible]

[illegible] تقریب [illegible] خدمت [illegible]

و الاجاه [illegible] شاه [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] گشته [illegible] آگهی [illegible] شده [illegible]

در [illegible] چند سال [illegible] الامر [illegible]

[illegible] لشکر [illegible] خراسان [illegible]

مسلمانان [illegible] بلخ [illegible]

و چند نفر از [illegible] حمله [illegible] جمعی [illegible]

[illegible] قلعه [illegible] قلعه [illegible]

[illegible] رستم محمد خان [illegible] بلخ [illegible]

در کمین فرصت دو سال گذشته با دو سه هزار کس اوزبک که بهم جمع آمده بودند تاخت آورده و شبرغان رفته خرابی بسیار کرده بودند و این بار
در مقام انتقام درآمده لشکر عظیم بر سر رستم محمدخان بالکاه او برده و شاه قلان را ... دند اگرچه رستم محمدخان از عزیمت ایشان آگاه گشته بهزیمت
آمده مردم او بر سر شاه قلان و قصبهای خود درآمدند اما اوزبکیه دران ولکا خرابی بسیار کرده مراجعت نمودند و ... رسیده دران بر ماه دادند
که در سالهای پیش بخراسان آمده از خود و ولیش ملکی عظیم فرستاده بخرکه بیرون رفته بود و در این چند سال بنام و نشان برنیامده و این سال الحمدلله
در کمین بوده شاید که رستم محمدخان از دست تواند آورد و بحوالی جیحون از اعمال غرجستان آمده و قصد نموده و دران صفحه اقامت داده و لاجرم
بنابر عنصری که ... بر سر خراسان در ضمیر الهام پذیر تصمیم یافته حکم قضا جریان نفاذ وجوه پیوست که جوانب ثغور قزلباش ولایات را شاه قلی
از اطراف و جوانب در حرکت آمده بجانب خراسان نهضت نمایند در خلال این حال ذات مقدس حضرت اعلی شاهی ظل اللهی را خیاره اعتدال
منحرف گشته چند روزی متغیر المزاج بودند اطبای مسیح دم تقدیم ... بمعالجه ... و اخراجات ارباب اخلاص نذور و صدقات بارباب استحقاق
رسانیدند از برکات دعای خیر ... صادق العقیده که در صبح و شام مواظبت نموده ... عنایت الله ... اوردند ... اشتغال
مشغول نمودند از ادعیای ... مرض بروی ... و آورده ... الاطلاق صحت کامل ... در بنابر ضعف ... حصول چند روزی
توجه خراسان در عهده تعویق ماند مقرر گشت که صفی قلی خان قورچی باشی سرکرده ... جان ... عظیم ... ولاة ... درکاه
و تنوچر بیک ... قلی خان ... سپهسالار ... خراسان ... درشت ... شتابند که چون ... جلال
شفقتهای ... بهضت ... مسعود ... حسب الفرمان عمل کرده امرای عظام ... فوج فوج از هر طرف روی توجه
بخراسان آورده ... در ولایت ... اقامت نموده ... موکب ... نهضت موکب نصرت نشان بصوب
خراسان ... آئینه ... توضیح ... نگارش ... سوانح نگارش ... کرد ذکر ایلچی فرستادن
سلاطین اوزبکیه ... درگاه سلاطین پناه و درخواستن ... صلح و ... در رفع ... زمان ... اینکه چون ... نهضت موکب ... ن
و لشکر ... ثغور قزلباش بطرف خراسان در اطراف و اکناف سر حد و حدود ماوراءالنهر شیوع یافت ... آشوب ... در ... و ...
و جاهای ... سلاطین اوزبک ... از اعمال ... ایشان ... رسیده ... در مقام چاره ...
و سلطنت شعار نذر محمدخان برادر امام قلیخان و شاه ماوراءالنهر برای خود ... صلاح ... در علی الی ... برای ... میرزا ... امام ... ه ... اقاسی
خود ... قورچی باشی ... مکتوب ... رسالت ... میرزا ... ایلچی ... فرستاده ... وادی ... و ...
والفت و آشنا شده بود و آنکه ... اولاد ... سادات عظام رضوی مشهد مقدس ... میرزا ابوطالب ... الله
است و در زمان فرمانروائی ... عبدالمومن خان ... مشهد مقدس ... تیم خان ... تقدیر و اقتضای قضا ... بجانب
ماوراءالنهر آورده بود ... اخلاص ... نوشته ... حقوق بندگی ... دعاگوئی ... استدعا نموده بود ... بتقریب
فرزندان ... کاغذ ... رستم محمدخان و وقوع ... مقام ... ارتفاع عطوفت باشند
و العزاز ... دوستی ... معروف ... نموده ... ارسال ... داشته بودند و آنچه از اقوال ... این احوال

ماوراءالنهر و سلاطین اوزبکیه معلوم گشت این بود که امام قلیخان پادشاه ماوراءالنهر و سلاطین قزاق که در بابنگ ... آمده و سلطنت یافته دولت
با اکا ملک ... و از ... لشکر ... کشیده بود و میانه او و سپاه سلاطین ... قزاق ... آب ... چیزی ... حسب ... جا
عهد ... نمود که ... عظیم ... قوی ... شکست ... امام قلیخان افتاده ... هزار کس ... ایرانی ... سپاه
ماوراءالنهر ... آمده ... خود را ... آب زده غرق ... امام قلیخان ... شکست ... بجانب بخارا ... گشته
و کس ... نذر محمدخان ... فرستاده ... شده بود که با لشکرهای ... آمده و ... دو ... محمدخان ... طرف
جواد رستم محمدخان و ... سلطنت ... پنج هزار ... امام قلیخان ... جواب ... گشته
با سپاه ... پنج ... امده ... نموده ... لشکر ... پنج ... آمده
همراه کرده امام قلیخان ... لشکر ... آمده ... لشکر ... پنج ...
فرستاده ... محاربه ... لشکر ... بر ... آمده ... افتاده ... کشته
... جناب ... امام قلیخان ... جون
بوساطت جناب ... صلح ... شده ... مهر ...
امام قلیخان بوساطت ... رسالت ... چهار ... پنج ... از
نذر محمدخان ... اخلاص ... صداقت و دوستی ... بود ... سالت ...
مشغول ... الطاف ... جناب ... امام قلیخان ... صحبت ... الناس ... چون
همه ... سلاطین عظام ... امام ... بود ... تسکین ... صلح
صلاح که ... حضرت ... شده ... دولت ... اشرف ... چون
بنابر ... نظام ... سعادت ... ایام گذشته ... رسید که ماوراءالنهر
گشته ... حصول آن ... شده ... سعادت ... بمقتضای **الامور مرهونة باوقاتها**
این اراده وقت ... حضرت ... مسموع گشته ... یقین ... شده
اند ... نذر محمدخان ... سلطنت ... است ... اخلاص ...
حضرت اعلی شاهی ظل اللهی ... امام قلیخان ... اعمال ...
کشیده در مقام ... دوستی ... استحکام ...
دستان ... دولت ... ماوراءالنهر ... این ... گوی ...
از ... قزلباش ... حصول ... سلاطین ... خوانین
... ماوراءالنهر ... شمال ... دارالسلطنه ... در این

رفیق این معانی از شوایب چند و اشیای عاقبت اندیشی گویی حضرت اعلی که اگر از آن بهره ور بوده باشند حضرت اعلی حفظ گه بهره ور نمودند که از افغانه درین

چند سال که مدار آذربایجان و گرجستان شاه قلی عظیم پیش آمده بود و فرصت یافته اتفاق و دست و رزی با او بی اظهار آورده تدارک آن بر ذمه حضرت

و همت شاه لازم و جهت حالا خراسان بجهات مختلفه در خط تقسیم شده و چون میرزا محمد خان ایلچی فرستاده از طرف اخلاص و صداقت

در مقام عهد داری و تدارک مافات بنا بر اتفاق جلیل که نسبت با جدا و دوستان مرکوز خاطر صدق آیین و مراعات جانب ستوده

والده شاه که از منسوبان اشراف والای این دودمان است شایسته آنست که میرزا ایلچی فرستاده با دوستان در مقام اتحاد و دوستی باشیم

هرگاه با هم متفق ایشان نیز در مقام موالات و دوستی باشند چه بهتر که مسلمان در زمان دولت هیون و عهد سلطنت ما بعد از این فرصت و جانب

باشند انشاء الله تعالی بعد از آنچه وقت اقتضا نماید و باعث رفع احوال خلایق و الای دولت و جهت ناموس سلطنت باشد بظهور آید الحاصل پذیرایی

مورد الطاف شاهانه گردیده محمد صالح بیگ ذوالقدر ساقی شیر از رسالت فتحعلی خان مقرر نموده بنده محمد خان و والده محترمه ایشان مکاتیب دوستانه

مشتمل بر تهنیت جلوس و انه در قلم آورده همراه با پیشکش میرزا ارسال نموده و جناب ابوالفتح عبدالرحیم خواجه که بعزم بازگشتن عزم کرده

توجهات پادشاهانه مشمول انعام و احسان و تشریف خلعت فاخره گردیده بسر و شادمان روانه گشت و بعد از این اشیان را که حضرت

اقامت بتاریخ نسیم شهر ربیع الثانی روز دوشنبه از اصفهان بجانب خراسان در حرکت آمده ارادت و به جانب مگ وطن که به مسکن ... شد

این سفر خیر اثر فرخنده آیین محمد صالح بیگ و سوانح آن ایام انشاء الله تعالی در سال آینده مرقوم کلک بیان میگردد **ذکری از سوانح این** آمدن حسین بیگ

که از جانب نظام شاه والی احمد آباد و هند دکن و ملک عنبر سپهدار که بوسیله رسالت امور دولت آن سلسله و ناظم مهام سلطنت نظام شاه

است بر سبیل رسالت بدرگاه جهان پناه آمده وی از امرای آن سلسله و جستی نژاد بود و مرد معقول سنجیده تحمل و از دوستداران خاندان

ولایت و کرامت و از سلسله مخی اتحاد و با شعار نارسی انتظام داشت در ایام دولت شاه مرحوم سعادت کسب از خطه کسی ... رسید و از

جانب نظام شاه عرض اخلاص و صداقت مورثی نموده پیشکشهای لایق که ارسال بود در ایام توجه اصفهان از جهت زیارت روضه مقدسه حضرت

امام معصوم علیه التحیة و الثنا عازم مشهد مقدس رضویه شده عظیم مسرور گردیده بعد از استسعاد و نیل سعادت عظمی باز گشته با صفهان آمد

و در سفر خیر اثر خراسان و مشهد مقدس رکاب بود **اورد فانحه مشهد مقدس** که از بیان مراجعه گزارش

شدن شهزاده والا سلطان محمد میرزاست که از اقتضای قضا بظهور آمد از غایت علو رکاب یک شنبه ... و کار ... هم ... بجان ... و

تخصیص شهزاده کامل و هم نشین حمید سیرت آنست که در مبادی هر حال نظر بر عاقبت احوال حسن نتیجه احوال اذعان نموده در ... امور خود و جمیع

رأسی ... کرده و در کشاد خود ساخته و هوای نفس اماره در کاری که غرضی است نسبت نتیجه حاصل او نشود بلکه هیچ با شروع تمام **بیت** دامن گیرد

آن کس پسندد که بی خرد بود با نفس و خرد که چون دل ... در نفس **بیت** خواهی ... را ... و ره ... با آب **بیت** تا آدمی نگاه کند پیش پای خویش **بیت** تا ...

و مصداق این مقال صورت احوال میرزای مزبور و است که نا با والد بزرگوار که خدای مجازی و سایه پرورنده ظل حقیقت در مقام اخلاص و یک دلی بوده

و ... مراعات او ... بود ... چون خسرو زمانه ... نسبت با آن ... از احوال ایشان ... از روی ... قولی

نمود ... عاقبت ... مستقیم عاقبت ... بود و بامغای جهال و مردم ... ماعالی ... ادب ...

تخصیص

بخصیص و امامی که ذات محاسن را در فرزند که چنانکه مذکور شد عارضه چاری روی داده بود و جناب شهزاده گی هیچ پیش حضور بروجه قسمتی که مرقوم آن بود

که روی مقرر هیئت کامیاب دولت گرده و در ایجی خاص که زمام سلطنت و فرمانروایی جهان بیست و یکم کاملا **طابقنا** و نجبار در قضا داده ...

و مختار است **بیت** کسی را سعادت از هیچ **بیت** گرد این زاده دعکه حد داشتن **بیت** بعمل آمد چون از نظر و جناب میرزای از راه بی تکلف از ...

اعتماد بعرض اشرف رسید میرزای مذکور انشاء گشته سلب اعتماد از خود کرده بود بخبرکیه که بر زمامداران عالم قضا تا بشکر و در نا بخار چشم

خود و هر آنچه دیده و از خود مبنی جشیه شاهانه مشهد عالم وجود و چشیده و روی که ساقی بنده و با وجود هم پیش ساقی چند نوازندهای و اسان ... و ...

ناواد تمرار اداده بود و بود که بطرفی برون رود و از این سفر میرزا عباس میرزا حسین بیگ تو تحمل را و قوع اتحاد در هیچ بخشید حقیقت بیدر گ...

داشت میرزای مذکور اعتراف نموده بعد رای ولی ... بیک حضرت اعلی شاهی قاتل الهی از خواطف جبلی بخیه ما درسید و انکشاف مزبور

اعلام این ... بوده اما جمعی که ... بیرون در ... شده بود و ... بسیاست رسیده و اسباب معیشت جناب میرزای مذکور الزام

سرانجام یافت **ذکری از سوانح این سال انکه** درین ایام مزاج مبارک اشرف اعلی از میرزا او طالب ابن اعتماد الدوله مرحوم حاتم بیگ که بیک ...

والد مرحوم منصب وزارت دیوان اعلی سرفراز بود و پدر مرتبه ارجمندی اعلاء و الاعالی معزز و ممتاز بود و انحراف یافته از ان منصب جلیل

معزول گردید که چندگاه از شیب ... قرار و دولت ... بحتمل نیست ... بجهت روزگار ... و کسی که ظاهر ... شهبات ...

اما در ... خان ... شاه امت ... بود الحاصل منصب وزارت میرزا سلیمان ولد ... که ... اثر خود ...

سرافرازی داشت و مرد حساب دان مربوط و نویسنده از علوم مستند و لیکن از ... آگاهی داشت مشغول شد **ذکری از فتح قلعه ... آکین** جمعی از ...

و بید و ملتان ... که در ادولات ... برس وسانده و براو ... در ... ایشان بخش آن دیار برسیده ... و آمد چون ...

انکه ما اشرار را جب ... ملک ... که حق ... بیاست رسیده مردی ... شاهقلی بیگ ... ام

که در خدمت اشرف ... بان باستشفاع کوشید ... بیگ ... بیشان ... مرکب امور ... آشنای ...

عنف شاهانه گشته شریک سیاست گردید **بیت** هر که دیگری کوبد بدی ... بید رشد **بیت** هم بیند خویش گرفتار شده **بیت** ... از ...

ایشان مسرور گشته مسلمانان زیر اشان ... **متوفیات این سال** جمعی از شاهیر و اعیان که در این سال دواع ... عمر ...

کرده و ... خاک ... **قاضی خان صدر** که در او آخر سال گذشته بقصد زیارت ... رشت ... گشته در اوایل این سال ... اقدس ...

گشته نعش او را به مشهد مقدس رضویه ... علیه آلاف السلام و التحیه نقل کردند وی از سادات عظیم القدر ... بود ...

در دوران سلطنت ... منصب جلیل القدر قاضی القضاتی ... سلاطین ... بود و ... علیشان ... الذات

و با اخلاق حسنه و فضایل و کمالات نفسانی آراسته گی داشت در زمان دولت ... منصب قضای عسکر ... ظهور ... ایام ...

پرداخت و چون ... و در چند ... سیل ... الف چنانچه ...

سال ... منصب رفیع ... صدارت ... و ... استقلال ... علوم ...

استحقاق ... از ... انعام و افضالش بهره ور ... که ... علوم ... بعد از فوت والد

در همین سال [illegible] در دار السلطنه اصفهان [illegible] در عالم جوانی [illegible] شتافت ذکر [illegible]

حال عالم [illegible] در ییلاق [illegible]

[illegible]

دار المؤمنین [illegible]

[illegible] طوایف [illegible]

[illegible]

[illegible] صاحب وجودی [illegible]

[illegible] ذکر [illegible] شیخ [illegible]

[illegible]



امام الساجدین و قبلة العارفین امام زین العابدین علیه السلام که مدفن [illegible]

[illegible] حضرت امام الجن والانس [illegible]

رحمة الله علیه [illegible] ارباب استعداد و تواریخ [illegible] در سلک [illegible]

[illegible] تاریخ رفت چون شیخ [illegible] گشت ایوان [illegible]

[illegible] محمد صالح تاریخ [illegible] تاریخ [illegible] در سلک نظم [illegible]

اضعف عباد الله [illegible] نور الدین [illegible] دار السلطنه اصفهان بوده و در خدمت حضرات اعیان [illegible]

[illegible] حکیم [illegible]

[illegible] تاریخ [illegible]

[illegible] تاریخ [illegible]

[illegible]

و آیین مودت و محبت که گذشته‌ها بایدش شاهان عالیشان نامدار کامکار کامران گشوده و سوابق آن خیر از روی حقایق که روی داده در دل مرقوم قلم عنبرین رقم میگردد
انشاء الله تعالی جل العزیز گشادن و فتح و تسخیر مملکت بهجت افزای قندهار روز بروز و در بهبود آن کار کار اکنون بعالم صورت و بهشت ندان
انجمن سخن نمانده که در صحیفه اول ثانی این دفتر عالم از حقایق احوال ولایت قندهار که چگونه از تصرف منسوبان این دودمان بیرون رفته بتصرف منتسبان
سلسله گورکان در آمده مکرر اجمالا تفصیلا مرقوم کلک بیان گشته درطی این داستان مناسب چنان دید که از تکرار نفیدن شیوه شرح حالات
سابقه و لاحقه را دیگر باره باز نموده اما اجمالا بسیاری کلک و زبان بار صحیفه بیان نگارد و کلک زبان واد این اخبار را باعث سرایی گشته
فتوت و اصحاب مروت سبب توجه همایون اعلی ظل الله منصوب بموجب بعضی رابطه دوستی نشده در صحیفه اول مطوی تا بیان حضرت شاه
جنت مکان تحریر پیوسته که مملکت قندهار مدتها بعد از آنکه بعد فوت سلطان حسین میرزا امرای عظام قزلباش بتصرف این دولت ابد پیوند در آمده
او الیت و داری انجا بسلطان حسین میرزای ابن بهرام میرزا اشفقت شده بود و چند سال بعد عم عالیمقدار حاکم باستقلال آن ولایت بود و بعد
از انکه ایام زندگانی میرزای مذکور بعد ازان برادرش رستم میرزا و سپری گشت شد ما حسب الفرمان نواب سکندر شان ... آن درگاه
سلطان محمد پادشاه مظفر حسین میرزا پسر بزرگتر و بعضی دیگر رستم میرزا پسر کوچکتر تفویض یافت و در زمان طغیان اوزبکیه بیرون که در صحیفه اول مطوی
احوال میرزایان کم و در قسم ... گشته میرزایان مذکور از هم دوری طغیان اوزبکیه مستظهر و داشته از بی اتفاقی برادران خود روی توجه
بجانب هندوستان آورده مملکت بتصرف منسوبان حضرت پادشاه خاقان و شاهنشاه جلال الدین محمد اکبر پادشاه ابن محمد همایون ابن میرزا بابر
فرمانروای ممالک هند و هندوستان در آمد در اثنای سنه سبع و الف که در خراسان آتش طغیان اوزبکیه بزلال شمشیر آبدار شهریار نامدار
عالی مقدار یعنی حضرت اعلی شاهی ظل اللهی تسکین یافته تمامت ملک موروث خراسان مجدد بتصرف اولیای دولت ابد پیوند در آمده بنابر رابطه
محبت و دوستی که قدیم میانه این دو سلسله علیه و جهت حقیقت فتح خراسان آنحضرت پادشاه خاقان پناه اعلام نموده مصحوب میرزا
علی بیگ ... ایلچی نامه بنده لو فرستاده بودند و نامه محبت آمیز دوستانه که بانحضرت ارسال شده بود تفهیم صورت رقم زده شده اعلی
شده بود که بمیمن الطاف الهی توجه باطنی آن ذات بنامی تمامت ملک خراسان که در تصرف مخالفان بود در کشتی رانده دولت در آمد نوعی قندهار
که در تصرف منسوبان آنحضرت مجلی در تصرف دیگری نمانده و از اتحاد و یگانگی که فیمابین مسلوک است انسب آن دید که مدتی در آمده در تصرف یگانگان
حقوق دوستی قدیم و طریقه محبت بدر رفتن آن چنانچه اقتضای آن میکرد که این حسن اداء خواهش دوستانه در باز گذاشتن قندهار بضاعت نموده
اساس محبت و دوستی را ظهور این مراتب تنها در استحکام بخشند حضرت پادشاه منظور از آن با واجبات دوستانه اغماض نمود و توقف آن
مروی یافت حضرت اعلی شاهی ظل اللهی از فراخ حوصلگی پاس طریقه پدر فرزندی رعایت رشته رابطه صداقت و آنکه در دوستی نموده تا آنکه بنام
عالیجاه بجوار رحمت الهی پیوسته هیچ فرزند ارجمندش پادشاه همایون بارگاه نور الدین محمد سلیم پادشاه قایم مقام پدر عالی گهر گردیده و اوقات
جلوس بنابر نحو سلطان خسرو مهین فرزند خود که داعیه سلطنت داشت مشغول و بعضی امرای قرب جوار خصوص حاکم فراه و سیستان بالی که
از حسن ظهور ورود متوجه آمده گشته مملکت در تصرف گشته قلعه را احاطه نموده و حسینی که از ایت جلال در اوردن آن بود و حقیقت بدرخور
رسیده بانکه ناشکر توجیع اشارتی در کمال سهولت آسانی تسخیر قلعه میسر بود و چون حضور بنا بر شاغل عمده داری که ضرورت تا بسیاری از امور ادا نموده

چاپلوس میگردیده وز طرف پرسش تقریبه و آداب تهنیت که از لوازم محبت و وداد است بظهور نیامده بود و اخبار گرانبها از اکثر شیوه پیمان
گسسته از آیین مردی دور دانسته امرای عظام را منع فرموده و نیابت بیک خان جغتای که از جانب آن سلسله علیه حاکم قندهار بود در محاصره
محصور بود منشور عاطفت و فرمان استمالت فرستاده و به همراهی مصحوب حسین بیگ نامی از طایفه خود امنیدلو تشلو فرستاده که چون بنیاد
حضرت شاه والاجاه رابطه محبت و برادری مسلوک است بایشان بالکل مملکت مضایقه نداریم و بنواع خاطرداری ایالت مشغول باشد
ایشان منتهی آن بوده که بعد از فرستادن ایلچی معتبر و تقدیم مراسم پرسش و ظهور آنکه خاطر جوی کرده است و در آمده را باز گذاشته
آنحضرت نیز که مملکت ایشان شده را که در نظر دوست و دشمن مشتبه نسبت بعدم ارتباط میگردد لایق ندانسته بنفشا و حقد صداقت وداد
ورزیده در مبهمات سابقه و لاحقه باز گذارند و بعد از آنکه وکالت رحمی سلطان شاه که از معتبران طایفه قزلباش و کار آگاهان خود
بود و بر نحوی که سبق گذارش یافت برسم رسالت رفته لوازم پرسشهای دوستانه و تهنیت مهرمانه که داده و برسم شیلان کلان
آنگاه باعث ظهور آمدن ... الیه و ایلچیان دیگر که متعاقب یکدیگر فرستند مکرر آنکه با مواعید صریح بوکلای و بجنود ایالت سلسله گورکانیه اظهار مسامحه خود
مینمودند و در اثنای گفتگو از آن طرف فرار بر گفتهای ایلچیان مترتب نشده و بتقدیم رسانیدن لوازم غلبه کرده ... مرادو الفت و دوستی و محبت
که تحریر مودت نامهای میدادند از ولایت بتصرف منسوبان عظام آن سلسله باز خود در میانه فیروزی عالم که از امرای بزرگ
آن سلسله بود و از جانب حضرت پادشاه و والاجاه بخطاب مستطاب خانی مخاطب بود برادری سرافراز و کمال محبت داشت برسم
رسالت آمد حضرت اعلی شاهی ظل اللهی در اثنای محاورات مراتب که باعث یگانگی و اظهار محبت و دوستی برادرانه اظهار مسامحه
و اخلاص که در خدمت اعلی بار پاس رابطه الفت نموده بود و اغماض که از آن طرف شده در نمود مرحمت و شفقت و خصوصیت و یگانگی میانه حضرت
پادشاه والاجاه بوده دانسته که مانند سابق مضایقه با ایشان مملکت داشته باشیم تسکین و ارباب شده که در ملک خراسان و ملک موروث
این برادرانه مردم و در دوست که چشم برادر منسوب و هوا و خصوصی از ما داد عالم بینی که تحریر بخشان ایالتی در محافل و انجمنها بزبان آورده مملکت
دیگر ... بنده را مرجع و ... مقتضای مروت است کران برادر دیگر کار بنده تا سخن افتد و اختلاف انکار ولایت هند و هندوستان
و در این میانه چشمک ... است که برادر دیگری از گنداور که هم زبان ... میده که اظهار آن مهم ... خواهد گردید
شوند و همچنین ... برادرانه نمود و در خصوصیت و یگانگی این دو سلسله و در آفاق انتشار داشته آنچه را رابطه الفت و وداد و پادشاهی استحکام خود بوده ... ظهور
جهان بخصوص طوایف ... آنچه میدانم و بر طرف انداخت مراتب و آن خوانق اخلاقی قزلباش دیگر طاعتی گشته بمراتب تمنی است منسوج انواع رجوع داده شده بود ...
که گذارش آن را برطرف بهشت آنحضرت بسیار ... شده رضای خاطر انور ... در مطالب عالیه دنیوی و آنچه مید ایام امارت بسم ... مداوا مقصد و ...
که چند روزی با اتفاق منسوبان آنحضرت در آن ولایت ... دیگر بار بر ... حضور ما را ... و از منسوبان آنحضرت راه ... همیشه ... ظهور ... مرحله
و بر عالمیان ظاهر گردد که باز گذاشتن آن ملک با ایشان محض خصوصیت و یگانگی است و در میانه مغایرت و جدایی ... فراغ بیگی ... ساخته
که از خاصان درگاه و محرمان سرا پرده بود و چنانچه در مجلس خاص ... گذارش یافت همراه خان عالم ارسال و تجدید مراتب الفت و دوستی
اظهار نمود عالی گوهر ... مجمع مجلس آمده بودند تفرقه ... و پادشاه ... آنکه از ... طلب ... مهمان ... گشته ... ایام مجالست داده ... بدو

نام نهاد و ما او در اندیشان کار آگاه و آگاه و دلال خیر خواه بکوشند که دولتخواهی صاحب دولت آیت که شمار از جنس سوک دولت

گردانیده دوستان از هر که افزایش دوستی باشند و هر آینه امنیتی از جهت روز افزونی دولت و انکشاف چنین دوستی که آثار اتحاد و

نتایج دوستی او میان السلاطین و نظام و ثبات و رواج جاه و حشمت و در تحصیل استحکام بنیان سلطنت باشد و اگر از این مقوله امور کلی از جانب آنحضرت

سخن مذکور گشت القصه حضرت امیمی در اول بهار خجسته آثار امسال حسب عهده که بکار فرموده بودند عزیمتی که در ورق گذشت هم به گنگار

ساحل ... و در جواب عزیمت آمده بار فرموده از فراه منشور عنایت عبدالعزیز خان حاکم شده اروس امرا و جماعت جغتای که در آنجا بودند

و جمال ... که از متعهدان درگاه و دار السلطنه و مقام داده که چون خوف از خراسان بنا بر مصالح ملکی اتفاق افتاده از فراه متوجه ...

... بر سبیل تعجیل ... سیر و شکار ... بودند و از روی ... به استقبال آمده سعادت رکاب ...

... که در آنجا ... و شکار ... ایشان ... بشرف ... رعایت ... بکار ... بوده باشند ...

... که سوی اعزاز و احترام ... حضرت پادشاه و الاجاه ... و دل ...

... از این نهضت ... که ... بوده ... خصوص ... و ... قرب ... ظاهر گردد که مملکت

... و دیگر ... بعد از ... حال یک ... از فراه ... روانه شده ...

... کرده میرزا ... سلطان ... منصور ... جغتای ... عبدالعزیز خان ... جهت ...

... بود و مطلع گشته بر ... بودند ... حضرت امیمی ... امور و ...

... حضرت پادشاه والاجاه ... عبدالعزیز خان ... سبب ... حرکت ...

... جهت ... عبدالعزیز خان ... بمضمون فرمان ...

... از میرزایان و خانان ... پادشاه والاجاه ... و دوستان ...

... گشته ... آنجا ... که اگر ... قلعه داری ... حال

... و مخالفان ... اتفاق ... ساحت ولایت ... جاه و جلال

... ایشان ... دولت ... الغصه ... که ... صدور ...

... خاطر ... گشته ... کرم ... کرده ... پادشاه ...

... حضرت شاه ... روز چهارشنبه هشتم ... ماه ...

... عبدالعزیز خان ... حضرت امیمی ... مخالفان ...

... گشته و ... اسباب قلعه داری ... توپ و تفنگ ...

... حضرت امیمی روزی چند ... پادشاه ... قتال ممنوع گردانیده ...

... آن گروه ... غیرت ... از اطراف ... عمل ...

از آن

رگ ... و عنایت ... خاطر مبارک ... از طریق ... صحت و سلامت ... رعایت ... خان ... و در قلعه داری ...

و جلال ... لازم ... آمده ... حضرت امیمی ... خاطر ... ایشان ...

... حضرت والاجاه ... شاه ... عنایت ... شده ... بر ... و ...

... اسباب قلعه گیری ... توپ ... و ... و ... حسین ... و ...

... اطراف و جوانب قلعه ... احاطه ... برج ... و ...

... قلعه ... چنان ... حصار ... گردانیده ... و ...

... حضرت امیمی ...

... عبدالعزیز خان ... سپاه ...

... القصه ... محصوران ... برج و باره ... قلعه ...

... اطلاع ... حضرت ... عبدالعزیز ...

... حضرت امیمی ... جهت ...

... دوستی ... خاندان نبوت و ولایت ...

... عبدالعزیز خان ... امرا ...

... محمد خان ... ایشان ...

... قلعه ... حضرت امیمی ...

... عبدالعزیز خان ...

... حضرت امیمی ...

... جهت ...

... عبدالعزیز خان ... جغتای ...

... قلعه ... چهار هزار ... مقام ...

... جلال ...

... مسجد جامع ... صلوات ...

... شهر ...

رسیده و القاب سامی نامی همایون زینت تازه و رونق آتش بی‌اندازه یافته القصه در کمال عز و اعتبار اراده فرستادن بخود کرده التماس نمود
که پیشکشی لایق به رسم ارمغانی بنگرند چون [illegible] پیشکشی گذرانیده جهت [illegible] نموده روانه شود نسبت به حضرت خسروانه [illegible] قبول [illegible]
تحولات القصه [illegible] گشته در گرد آوری [illegible] آن جمیع توجهات خسروانه بآئین [illegible] داشته پیشکشی [illegible]
[illegible] و اسبان [illegible] احتیاج [illegible] اموال و اسباب اهل [illegible]
و مکتوب محبت امیز [illegible] بحضرت شاه [illegible] مصحوب حیدر بیگ [illegible] عبدالعزیز خان [illegible]
ارسال داشته و عذر [illegible] اکثر [illegible] حضرت [illegible]
از روی اتحاد و دوستی که [illegible] مصادقت و یکتا دلی [illegible] اسم [illegible] ممالک [illegible]
ایران [illegible] بخدمت آنحضرت [illegible] چون [illegible] آنحضرت [illegible]
و یگانگی [illegible] اوراق [illegible] مسدود [illegible]
وقوع [illegible] اکنون [illegible] علاقه [illegible]
[illegible] مشاهد [illegible] خصوصیت [illegible]
[illegible] الطف [illegible] در عالم ضعف [illegible] بکمال التسلط
و اقتدار [illegible] موجبات [illegible] در عالم اسباب [illegible] بزرگان [illegible]
بمقتضای [illegible] سلطان [illegible] کامل الصفات [illegible]
اضعاف مضاعف [illegible] شاه کلان [illegible]
از صورت واقعه اعلام [illegible] درگاه شاهی [illegible]
[illegible]
که [illegible] شرح واقعه [illegible] خسرو سلطان [illegible]
رسید [illegible] شاه کلان [illegible] عبدالعزیز خان [illegible]
[illegible] رسید [illegible] بکمال [illegible]
اما از مخالفت [illegible] منتظر [illegible] مقام [illegible] باشند
باخود [illegible] در هنگام فرصت [illegible] سلطان [illegible]
و دل [illegible] و تألیف [illegible] اظهار خصوصیت [illegible] دوستی [illegible]
شاه کلان [illegible] جمع شده [illegible] شاه کلان
بر سایر [illegible] سلطان [illegible] مجلس [illegible]

[illegible]

بخود داشته خسرو سلطان با ایشان [illegible] آئین [illegible] القصه [illegible]
[illegible] بکمال [illegible] ثابت [illegible]
از گروه سپاهیان [illegible] خسرو سلطان [illegible] شاه کلان [illegible]
[illegible] نماینده که آلات [illegible]
تکلف [illegible] موجب [illegible] آسایش [illegible]
[illegible] مستنع [illegible]
خدمتکاران [illegible] خدمتکار [illegible] مرکب [illegible]
[illegible] خسرو سلطان [illegible]
[illegible] مجلس [illegible] اراده [illegible]
[illegible] خسرو سلطان [illegible] زخمی [illegible]
[illegible] اطراف [illegible] مقام [illegible]
[illegible] تسکین [illegible] آشوب [illegible]
[illegible] شمشیر [illegible]
کشته شدن [illegible] سپاهیان [illegible] آشوب [illegible]
[illegible] کشته [illegible] الله سبحانه [illegible]
این چه بو العجب [illegible] اسباب [illegible]
[illegible] قدر [illegible] مصلحت [illegible]
[illegible] يَفْعَلُ اللّٰهُ مَا يَشَاءُ وَيَحْكُمُ مَا يُرِيدُ بیت [illegible]
[illegible] بر خلاف [illegible] قضات [illegible]
[illegible] القصه [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] تمام [illegible]
عبدالعزیز خان [illegible] خسرو سلطان [illegible]
خسرو سلطان [illegible] القصه حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]

تا جری بود قصد و داری کرده بحکم [illegible] در قندهار سپرده که در قندهار اقامت [illegible] بکابل بمقام خود رساند [illegible] گردید [illegible]
اقامت شده [illegible] فرزند [illegible] بیگ نام [illegible] از جانب شاهزاده والاقدر [illegible] سلطان [illegible] شده و [illegible]
گردون [illegible] سلیم [illegible] ممالک هندوستان [illegible] رسیده [illegible] حرکت [illegible]
بصوب خراسان [illegible] الف الف الصلوات والتحیة توقف نموده [illegible] بود [illegible]
همت [illegible] شرف [illegible] و تحیت و تسلیم [illegible] رسانیده [illegible]
شاهزاده کامکار [illegible] تعظیم و [illegible] تسلیم [illegible] اقدس [illegible] آورده [illegible]
توقیر و احترام شاهی [illegible] جهانگشای [illegible] اقامت [illegible] مجلس [illegible]
خاص [illegible] حضرت اعلی [illegible] نسبت شاهزاده کامکار [illegible]
مکتوب [illegible] رسانید که چون حضرت شاهزاده [illegible]
بجانب [illegible] شاه [illegible] شاهزاده [illegible] نامی [illegible]
[illegible] خلافت سلوک کرده [illegible]
[illegible] گشت [illegible] و در همان ایام [illegible] سعادت [illegible] هندوستان [illegible]
[illegible] رضا خان ابن [illegible] محمد [illegible] خان [illegible]
[illegible] همیشه [illegible] استحکام [illegible]
[illegible] دولت [illegible] جانی خان [illegible]
خان [illegible] سلطنت [illegible] تقدیم [illegible]
[illegible] برادران [illegible] خان [illegible]
[illegible] برادران [illegible]
[illegible] رضا خان [illegible] استرآباد [illegible]
[illegible] استرآباد [illegible]
[illegible] استرآباد [illegible] امرای [illegible]
[illegible] استرآباد [illegible] برادران [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] برادران مخالف [illegible] سلطنت [illegible] و مملکت [illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible] ذکر [illegible]

[illegible]

شده [illegible] ممالک محروسه کرده حضرت اعلی [illegible] ضبط [illegible] آن کرده [illegible] ولایت [illegible]
که از امرای بزرگ [illegible] این دولت [illegible] شجاع [illegible] ولایت [illegible]
[illegible] انتظام امور [illegible] بود [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] قلعه [illegible]
چهارشنبه بیست و چهارم شهر شعبان [illegible] حضرت نشان [illegible] کوچ کرده [illegible]
[illegible] نزول اجلال [illegible]
[illegible] الطاف [illegible] عبدالرحیم [illegible]
[illegible] محمد خان [illegible]
[illegible] ولایت [illegible]
عرصه ولایت چون [illegible] آسمان [illegible] عرصه [illegible]
[illegible] سرطان [illegible] بیت [illegible]
[illegible] آب روان [illegible] سرطان [illegible]
[illegible] کوچ [illegible]
[illegible] ولایت غور [illegible] بیت [illegible]
[illegible] ولایت [illegible] استحکام [illegible]
بیت [illegible]
[illegible] سرزمین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دولت [illegible]
[illegible]

گرایده و موکب جهانگشا بهمت و کشش کوچ الغرض راه پیموده در روز [illegible] حشم داخل دار السلطنه هرات شده و در آن خطه دلکش

رحل اقامت انداخته روزی چند از کوفت راه و سواری [illegible] آسوده گی [illegible] سوانح ایام اقامت در دار السلطنه هرات بعد از فتح [illegible]

قلعه هرموز که در این سال وقوع یافت رشته زده کلک بیان می گرداند انشاء الله تعالی ذکر فتح [illegible] قلعه هرموز که [illegible] امام قلی خان

امیرالامرای فارس و فرات [illegible] از فتوحات [illegible] که در این سنه مبارکه [illegible]

اعدای [illegible] واقف [illegible] دولت [illegible] شیخ [illegible] قلعه هرموز است [illegible] امام قلی خان [illegible]

فارس [illegible] و وقوع پیوست در سال گذشته [illegible] جزیره هرموز [illegible] فرنگیه پرتکالیه [illegible] انگلیس [illegible] لشکر [illegible]

ایشان [illegible] جزیره هرموز [illegible] تاریخ جهان آرا [illegible] شهاب الدین [illegible] ملکان [illegible]

[illegible] ملکان [illegible] جزیره [illegible] شهری بزرگ شده در حکومت آنجا استقلال یافت

[illegible] حکومت هرموز [illegible] نسب [illegible] از جانب [illegible] بحضرت هود النبی علیه السلام [illegible]

[illegible] شهاب الدین [illegible] صاحب [illegible] و کریم الذات [illegible]

[illegible] بیت [illegible] کف [illegible] آورده [illegible] و در سنه [illegible]

[illegible] حضرت خاقان سلیمان شان ابوالمظفر شاه اسمعیل بهادر خان علیه الرحمة و الغفران [illegible]

[illegible] فرنگیه پرتکالیه [illegible] جزیره هرموز [illegible] تجارت [illegible]

[illegible] فرنگ [illegible] در هر سال [illegible]

[illegible] پرتکال [illegible] صاحب [illegible] مهمات آن [illegible]

[illegible] دولت [illegible] و بعد از او [illegible]

[illegible] استقلال [illegible] مهمات [illegible] برای [illegible]

[illegible] دولت [illegible] ایام [illegible] چون [illegible]

[illegible] دوستی [illegible] اول [illegible] استحکام [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] هرموز [illegible] شد [illegible]

امیرالامرای فارس [illegible] جزیره هرموز [illegible]

فرنگیه پرتکالیه [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] دولت [illegible]

[illegible] دست [illegible] هرمز [illegible]

الغرض

در هنگام [illegible] گرفتن قلعه [illegible] امام قلی خان [illegible] تعیین

نموده [illegible] فتح و اطاعت [illegible] شیخ [illegible]

[illegible] امام قلی خان [illegible] حسب الفرمان [illegible]

[illegible] چند سال [illegible] الخطه [illegible] شد [illegible]

[illegible] تجار [illegible] انگلیسیه [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] جزیره قشم [illegible] جزیره [illegible]

قلعه [illegible] عمارت [illegible] فتح و اطاعت [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] امام قلی خان [illegible]

[illegible] امیرالامرای ممالک فارس [illegible] قلعه [illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible] قلعه [illegible]

[illegible] امام قلی خان [illegible]

[illegible] محاصره [illegible]

[illegible] شیخ [illegible] اسلام [illegible] دولت [illegible]

[illegible] چون [illegible]

و چون از [illegible] هرموز [illegible] پرتکالیه [illegible]

[illegible] اسلام [illegible] فرنگیه [illegible]

[illegible] فرنگیه پرتکالیه [illegible] هرموز [illegible]

[illegible]

[illegible] انگلیسیه [illegible]

و ال انگلیس [illegible] پرتکالیه [illegible]

[illegible] قلعه هرموز

[illegible] انگلیسیه [illegible]

[illegible] پرتکالیه [illegible]

[illegible] بیت [illegible]

جماعت انگلیس را نیز اخبار نموده ایشان را ترغیب و تحریص نمود در خدمت مشار الیه خان شجاعت شعار با جنود قاهره از بحر عبور
گشته خود در بندر که الیوم بندر عباسی موسوم است اقامت گزیده و افواج قاهره از دریا بکشتی و سفاین عبور نموده داخل جزیره هرمز
شدند کپتیان فرنگیه و جمهور شاه ولی سلطان هر دو قلعه درآمده تحکم کنان آنجا را به انگار و محصور و اصناف خلایق طوعاً و کرهاً بقلعه تحصن
جسته نصاری و مسلمان لوازم قلعه داری پرداخته شدند و از اینجانب جنود قاهره بمحاصره قیام نموده مورچالها قسمت نمودند و بعضی از طبقه
انگلیسیه نیز با کشتی از راه دریا آمده در یکطرف قلعه که باب بسته است لنگر اقامت انداختند و هر روزه از طرفین جنگ و جدال
و وقوع می یافت و دلیران کارهای جلادت و مردانگی پیش نهاده بعضی شربت شهادت چشیدند تا آنکه جناب خان خود نیز از دریا
عبور نموده بلشکر آمده غازیان بیشتر از پیشتر در امر قلعه گیری سعی گماشته مردانگیها بظهور می آوردند چنانکه در اندک زمانی غازیان سپاه پیش
بر آمده و بپای بروج رسیده شروع در نقب زدن برج کردند از دو مکان و صحیح القول است که تا این مدت کسی بعرض بوارقلعه هرمز که در کمال ترتیب
داده اند نبوده و از سنی برج است که از سنگ و آهک استحکام یافته و غازیان زیر دو برج از بروج حصار را خالی کرده و باروط انباشته و
آتش در روزنه زده باروط اجزای برج را بهوا برده فرو ریخته و هفده و اند برج بر جا بود و جو و اندک رخنه که اهل سپاه غازیان مستعد یورش
شدند و محصوران بقدر قدرت و توان در مدافعه کوشیدند و مراسم قلعه داری بظهور می آوردند تا آنکه کار بر محصوران تنگ شده از مقاومت
عاجز شدند و فرنگیه بتعداد اقیف و کشتی طایفه انگلیسی توسل جسته دست از قلعه داری برداشته شدند و احمال و اثقال بکشتی ایشان
در آورده بپناه انجماعت رفتند قبل از آن میانه امام قلیخان و عظمای انگلیس قرار یافته بود که بعد از فتح قلعه طبقه نصاری با غنایم و اموال با ایشان
متعلق بوده و گروه مسلمانان بخود و قزلباش تعلق داشته باشد چون مطلب که تسخیر شهر و قلعه بود بحصول پیوست جناب خان بر جمعیت ایشان
متعارض نشده فرنگیه را بجماعت انگلیس گذاشت که بهر طرف که رضا داشته باشند ببرند ایشان نیز حسب القضیه بعد از دو ماه و چند روز
امتداد ایام محاصره و جنگ و جدال بمیامن دولت و اقبال که همواره قرین حال شهریار این دودمان والا بود ممالک قلعه و شهر تسخیر یافت و آن
جزیره که در حصانت و متانت شهره جهان و کارنامهای دوره فرنگانست مسخر اولیای دولت ابد پیوند گردید و جمعی از جنود شاه و رعایا
جزیره و اتباع او درآمدند و از طبقات خلایق که بقلعه درآمده بودند جمعی که مرافقت و معاونت کفره نموده بودند پیش آمده در
نجات او سزا رسیدند و رعایا و عجزه و غربا که در حین ورود لشکر در شهر بوده با کراه برده بودند نجات یافته سالم و غانم در ممالک خود آرام
گرفتند و جناب خان حاکم تعیین نموده و رعایا را بر استمالت گشته و از نسل مملکت سخن نموده از یراق قلعه و غنایمی که بدست آمد
چند عدد توپ بزرگ و بادلیجهای خرد و کلان که فرنگیه بفنون غریبه ترتیب داده و هر یک از آنها کارنامه صنع استادان نادره و جهان
عدیم المثل و نکته سنجان در کمال است و دیگر اسباب مرغوبه انچه لیاقت قبول نظر داشت جهت سرکار خاصه شریفه جدا کرده بدرگاه معلی
ظهور روانه نمود و بعد از انتظام مهام ضروریه و نظم و نسق احوال سپاهی و رعیت طبل ارتحال کوفته بدار الملک شیراز نزول
و عنقریب فتح مبین را بپایه سریر اعلی عرض کرد در حینی که رایات عز و جلال در مشهد از نزول اجلال بود و عساکر ظفر مآثر
قیام داشتند خبر فتح هرمز رسیده و جناب خان نامور و کمیس قزلباش و سپاه گردید و آن خبر بهجت اثر بر زبان خاص و عام جاری گردید

ارکان همیشه آن مبارک و همین آمده در حوالی دو سه روز فتح شده از نزد خویش پر و دو کار و کار چنانکه سپس گرانمایه مفتوح گشت
وسوانح ایام اقامت دار السلطنه هرات چون روایات ظفر آیات منوط به مرقوم قلم و قایع نگار گردیده از خبر اثر شده ارعه بنوده
در دار السلطنه هرات نزول اجلال نموده بود و ماه تقویم دوران طبقه در آن اقامت فرموده و جمعی از خلایق و ارباب حاجات و اعاظم جهات
خراسان و اقامه مطالب و اسعاف آرب الی افضل مشغول بوده از سوانحی که در ایام اقامت دار السلطنه مذکور روی نمود آمدن ابراهیم خواجه
است از سادات و خواجهای بلخ از جانب سلطنت شعار نذر محمد خان والی و ملک الی الجانب بسم رسالت با تحف و تبرکات و صحایف و ولایت بدخشان شیرازی
که در سال گذشته همراه پاینده میرزای ایلچی بلخ و جناب هدایت مآب عبد الرحیم خواجه که رسالت سلاطین بلخ و بخارا در عهده و تشریح ذکر
آمدن ایشان با بلخ چون از آن بلده میرزا ابراهیم رسید با نذر محمد خان ملاقات نموده مکتوب محبت اسلوب شاهی را رسانیده مضمون مطلع
مشمون آن نامه نامی بهجت و سرور گشته و لوازم تعظیم و تکریم کوشیده بعد از استمرار اشفاق و دولت او را از آن همت گردید
در مشهد با امام قلیخان والی دار الملک ملاقات نموده بعد از اطلاع بر مضمون نامه مراحم ختام شاهی نسبت بحق آن محبت جناب الهی
جناب بهجت آمال و بعد از استعمار مرحمت شده بعلو همت و تعظیم مروت که از احوال سابقه خوش بوده ودان بنگام که خراسان بنزول اجلال
شرف شده بود از اتفاق وقوع و خوف و حشمت اشتهار غایت سامی را خواهرامانی داشته فی الجمله اطمینان یافته و شکر مصالح بجای
ادای مراسم و احترام روانه نمود و تو و نذر محمد خان ابراهیم خواجه را که از زمره سروران و خواص امرا و اعیان آنجاست بجانب ایران
و ملازمان ارسال داشته التماس نموده بود که مضمون خصایص ایشان باتور ایشان تقدیم چون او در بلاد برکشیده تمام اعیان مجامع
رابطه انتظام اخلاص و اتحاد و حسن ارادت و اعتقاد و درین رفته نشان میمون ایلچی کوچک درویش را بانکیر اولتفات جهت ایشان
از زمانه ما مضمون بعد چندی مصادقت و دوستی سلوک نماید و متعاقب ایشان از جانب خواجهای جویباری بخارای بیرکسان سیف ابوالخیر
همین است که بعمانه نموده بود و در اوسط طلیعه اواخر رسید و نذر محمد خان التماس نموده بود که رستم محمد خان ابن ولی محمد خان را که بپناه ایشان
آورده و از سرحد حوالی چون بولی و دولت پیوسته و مفسده و فساد است به رفع سرور فساد و اکراد و صحبت ایشان بجانب عراق روانه نمایند
امیدوارم محبان و استحکام بنیان مصادقت و دوستی و اتحاد که میانه او و آن عالیجاه حصول یافت و عنایت و جمعی از دولتخواهان
او را که گرفته چون ترتیب طلب نمودند بر سر او جمع گشته به یورش و غارت اطراف و ولایت ولایت و دوری ملک ایشان و بنای مملکت
و اکراه و کراهه او نقل روی داده باعث تشویش عجزه و رعایا و موجب خرابی املاک و اکثر ساخته گردید و چون کرم شیم قدسیه سلطانی
دافع آزار جمهور برکت و آسیب رعایای قلمرو شاهی با سر و وعده بعضی مذکور با طرفان و اکراه که از شرح ارادت اقدس بود
حسب الالتماس اطلاع آنکه رستم محمد خان در رکاب همایون ایلچی بعراق آمده بعد در عراق اسباب معیشت او و اولاد
مستعد سرانجام یافته جمعی از اوباش غارتگر با اعتقاد که جمع شده بودند را پراکنده سازد و چه بر دوستی و دشمنی آنکه مردم اعتبار بعضی از اشخاص که بعمل
عنایت و توجه خاطر بجهت گسترش درجه جاه و الله و ارحمت و استمالت سرحد اجاب و اقبال ایشان از خود برستم محمد خان در
توجه عراق در رکاب همایون بود و شرح فرستادن ایلچیان مذکور از سفر ازان و بعضی از دار السلطنه صفاهان در ذیل قضیه در الملک ایران مذکور

ان شاء الله تعالی **ذکر بعضی از وقایع ایام اقامت دار السلطنه هرات اکثر** چون خبر [illegible] سلطان عثمان [illegible]

[illegible] مصالحه [illegible] استحکام [illegible] قرار یافته بود که [illegible] تجربه شده [illegible] رسیده که سلطان

عثمان با عموم سپاه متوجه دفع [illegible] شده [illegible] اسلام [illegible] رسیده که [illegible]

حال [illegible] اسلام [illegible] استحکام [illegible] حقیقت [illegible] شده [illegible]

[illegible] محبت [illegible] سپاه اسلام [illegible]

[illegible] دار السلطنه هرات نزول اجلال [illegible]

[illegible] لشکر روم و آشوب و انقلاب [illegible] کشته شدن سلطان عثمان [illegible]

ذکر اخبار شورش و انقلاب روم و کشته شدن سلطان عثمان خواندگار آن مرز و بوم شرح این واقعه [illegible] استماع شده [illegible]

[illegible] سلطان عثمان [illegible]

[illegible] حضرت شاهنشاه اعظم [illegible]

[illegible] طایفه ینگچری که معظم سپاه [illegible] انواع مفاسد [illegible]

[illegible] دولت [illegible] عساکر روم [illegible]

[illegible] سال آینده [illegible]

[illegible] سلطان عثمان [illegible] وزیر اعظم [illegible]

[illegible] ینگچری [illegible] طایفه ینگچری [illegible]

طایفه ینگچری [illegible] ینگچری [illegible] آن طایفه شورش [illegible]

[illegible] صاحب [illegible] پادشاه [illegible]

[illegible] دولت [illegible] سلطنت است [illegible]

پادشاه [illegible] ینگچری [illegible] سلطان عثمان [illegible] طایفه ینگچری [illegible]

[illegible] ینگچری [illegible] سلطان عثمان [illegible]

[illegible] طایفه ینگچری [illegible]

[illegible] ینگچری [illegible] پادشاهی [illegible] سپاه [illegible]

[illegible] طایفه [illegible] ینگچریان [illegible]

[illegible] سرای پادشاهی [illegible] که پادشاه [illegible] سلطان مصطفی برادر سلطان احمد است که بعد از فوت سلطان احمد [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible] ینگچری [illegible] سلطان عثمان [illegible]

پادشاهان

چاره [illegible] ینگچری [illegible] اطلاعی [illegible]

[illegible] ینگچری [illegible] پادشاه

[illegible] ینگچری [illegible]

مصطفی [illegible] سلطان عثمان [illegible] سلطنت [illegible] ینگچری [illegible]

[illegible] ینگچری [illegible] وزیر اعظم [illegible]

[illegible] سلطان مصطفی [illegible] سلطان [illegible]

ینگچری [illegible] پادشاه [illegible]

[illegible] ینگچری [illegible] پادشاه [illegible]

[illegible] سلطان عثمان [illegible]

[illegible] سلطان عثمان [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] سلطان مصطفی [illegible] ینگچری [illegible] وزیر اعظم [illegible]

[illegible] سلطان مصطفی [illegible] سلطنت [illegible]

[illegible] دار السلطنه هرات [illegible] سلطنت [illegible]

[illegible] طایفه ینگچری [illegible]

[illegible] سلطان مصطفی [illegible] سلطنت [illegible]

[illegible] سلطان عثمان [illegible] پادشاهی [illegible]

[illegible] سلطان عثمان [illegible] طایفه ینگچری [illegible]

[illegible]

آمده شرح [illegible] که میان عظمای [illegible] دار السلام بغداد وقوع یافته [illegible] شرح

وقایع و قضایای دار السلام بغداد [illegible]

[illegible]

بغداد [illegible]

[illegible] دار السلام بغداد [illegible]

[illegible]

ذکر [illegible]

[illegible]

دیگری از سوانح [illegible]

[illegible]

ناظم اسباب معانی یگانهٔ ملک سخندانی میرزا صفی هروی که از اجلهٔ سادات اشراف و اعیان آن ولایت و منتسب بسلسلهٔ نقبا
و زیور انواع فضایل و کمالات آراسته و براعت بلند سخن پروری پیراسته لآلی طبع دُرّ نثارش آویزهٔ گوش گردون [illegible]
روزگار است مسرور گشته اراده خاطر انور بدان متعلق گشت که بمیمنت حضور اقدس محفل معلی مجلس را زیب و آرایش زینت افزا بوده
از صحبت فایض البهجتش منبسط و از نوادر طبع سحر آفرینش مستبهج و مسرور باشند تکلیف [illegible] و [illegible] مراکب میمون [illegible]
بسرانجام اسباب سفر آنجناب [illegible] امتثال امر خطیر را بقدم انقیاد [illegible] نموده آهنگ عراق [illegible]
اگرچه این بلدهٔ طیبه که از وجود آن گرامی گوهر بحر دانش و فضایل [illegible] بلاد و امصار بود و خالی شده از [illegible] گشت
اما مجلس بهشت آیین [illegible] تازه و طبع [illegible] تازه روی داده و [illegible] مقدس گردیده اکنون در زمرهٔ [illegible]
اقدس و مصاحبان بزم [illegible] القصه مرکب [illegible] بمازندران جنت نشان رسیده در قصبهٔ طیبهٔ اشرف و منازل [illegible]
[illegible] نزهت بخشش [illegible] اقامت فرموده [illegible] و فرح [illegible] آن روضه دلگشا [illegible]
[illegible] که مبانی [illegible] بهجت افزای روزگار بود **از سوانح ایام بمازندران جنت نشان** آمدن یوسف خان چرکس [illegible] شیروان [illegible] امرای آن
ولایت که معتمد [illegible] باتوس آمده بمیمن سعادت عظمی سرافرازی یافته [illegible] مجالس معلی ارم
[illegible] از پرتو توجهات خاطر خورشید ضیا [illegible] یوسف خان [illegible] عزت و اعتبار [illegible]
[illegible] صنف و [illegible] خورشید [illegible]
[illegible]
[illegible] **بیت** [illegible]
[illegible] **:** محمد یوسف خان [illegible] متعارفه [illegible]
[illegible]
[illegible] مازندران [illegible]
[illegible]
ایران که حاکم شهر [illegible] مقدس [illegible]
[illegible]
[illegible] مازندران [illegible]
[illegible] **ذکر توسیع شوارع**
مازندران جنت نشان [illegible] مازندران [illegible]
[illegible] آسمان [illegible]

ازخوف

از خوف و خطر [illegible]
بلکه در خواب نیز [illegible] بمقتضای کریمهٔ **الی الابل کیف خلقت** [illegible]
و چون نوبت [illegible] برتو التفات [illegible] نزهت بخشش فرح فزا [illegible]
اشرف [illegible] متنزهات [illegible]
[illegible] مازندران [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] متعلق گشت [illegible] شوارع [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مازندران [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مازندران [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مازندران [illegible]
[illegible]
[illegible]

از متوفیات که درین سال در شعبان رایت [illegible] کشیده خواجه محمد رضای فدوی [illegible]

[illegible]

دیگری از متوفیات [illegible]

[illegible]

[illegible]

دوم نیز که حضرت اعلی [illegible] برادر [illegible] رسال داشته بود [illegible] در وقتی که [illegible]
[illegible] رسیده [illegible] بعد از انقضای [illegible] گذرانیده [illegible] سعادت انتساب
حضرت پادشاه والاجاه [illegible] دارالسلطنه اگره رفت [illegible] منظور انظار عاطفت [illegible] ارکان دولت [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] احوال [illegible]
[illegible] بصورت وقوع [illegible] رسید [illegible]
[illegible]
[illegible] شاهی [illegible]
[illegible] حضرت پادشاه والاجاه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
نشان سعادت [illegible]

دیگری از سوانح این سال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] لشکر [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] دارالسلطنه [illegible]

[illegible]

آیین [illegible]
[illegible]
[illegible] دارالسلام بغداد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اول [illegible] عالم [illegible]
[illegible]
این دولت [illegible]
[illegible]
[illegible] دارالسلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

در حالت چون زمین از استیلای جوع و قحط [illegible] از تاب و توان افتاده [illegible] حیرت و [illegible]

حافظ احمد پاشا که [illegible] از درگاه سلطان روم سردار شده به دفع اولاد [illegible] مأمور گردیده بود و نظم و نسق ملک بغداد و دیار [illegible]

او منوط و مربوط گردانیده سلیمان پاشا [illegible] بغداد [illegible] همراه او کرده بود که بعد از دفع طاغیان [illegible] ولایت [illegible]

کرده و احشری انبوه از عسکر و اکراد با پاشایان [illegible] جمع آورده [illegible] هزار کس [illegible] بغداد آمده چون [illegible] اسلام

بغداد و محل نزول آن سپاه [illegible] بعضی از اوباش [illegible] جمع [illegible] سپاه [illegible]

و مرات [illegible] حدود [illegible] متابعت [illegible] قزلباش [illegible]

[illegible] اسباب [illegible] حافظ احمد پاشا [illegible] امرای [illegible] چون [illegible]

عسکر بغداد [illegible] سپاه [illegible] بکمال [illegible]

[illegible] لشکر [illegible] بغداد [illegible] عسکر بغداد [illegible]

[illegible] بغداد [illegible] احوال [illegible]

[illegible] امرای [illegible] قزلباش [illegible] ارکان [illegible] ولایت [illegible]

[illegible] عجم [illegible] ملک [illegible] حضرت

[illegible] سلطنت [illegible] جاه و جلال [illegible] اطاعت و انقیاد [illegible]

[illegible] احکام [illegible] جلال [illegible] صد [illegible]

[illegible] لشکریان [illegible] جلال [illegible] ملک [illegible]

[illegible] لشکر قزلباش [illegible] حرکت [illegible]

[illegible] لشکریان [illegible] بغداد [illegible]

[illegible] غارت [illegible] حافظ احمد پاشا [illegible]

[illegible] احوال عراق عرب [illegible] عموم [illegible] احوال [illegible]

[illegible] الملک علی الاطلاق [illegible] عظیم [illegible]

اگر [illegible] ملک [illegible] رعیت [illegible]

[illegible] رعیت [illegible]

[illegible] رعیت [illegible]

[illegible] جاه [illegible] سپاه [illegible]

احمد پاشا چون [illegible] احوال ایشان اطلاع یافت [illegible] سپاه قزلباش [illegible]



لشکر قزلباش [illegible] کوچ کرده روی توجه به [illegible] قزلباش [illegible]

جانب [illegible] بغداد [illegible] قزلباش [illegible]

[illegible] حافظ احمد پاشا

حوالی بغداد [illegible] غارت [illegible] لشکر [illegible] حوادث [illegible]

بعد از [illegible] امرای عظام [illegible] لشکر قزلباش [illegible]

و امرای عظام حقیقت [illegible] دار السلام بغداد [illegible] حافظ احمد پاشا [illegible] اطاعت و انقیاد [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible]

میمون [illegible] اتفاق افتاده [illegible] در حرکت آمد **گفتار در [illegible]**

بصوب عراق عرب و ادراک زیارت روضات مطهرات ائمه معصومین و تسخیر ولایات بعون عنایت ملک متعال چون [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] ولایت [illegible]

و اخلاص [illegible] سلطان [illegible]

آرزوی [illegible] روضه مقدسه [illegible] ائمه کرام صلوات الله علیهم [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ائمه کرام [illegible] السلام [illegible]

[illegible] سعادت [illegible]

[illegible] احوال [illegible]

[illegible]

[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

خوارزشت چنانچه [illegible] گردد تاریخ [illegible] ولایت [illegible] اسباب غریب [illegible]

[illegible] قدم [illegible] چون [illegible] تاریخ [illegible]

[illegible]

ذکر سانحه‌ای که [illegible]

[illegible]

در محاربه امرای عظام [illegible]

[illegible]

فزونی و نصح و ملک بنی‌عباس بود و غرور است و شور بود که از اینگونه وقایع که در نفوذ و چنان مراتب عقل و دانش موجب مزید جسارت و حیای آنها

ولایت از دیده و آگاهی بود و حال از خواب غفلت بیدار نشده با استحکام بروج و باره‌ی بی روح خشنید و خود را آماده فنای مطلق میساختند و دیگر

از سوانح قبل از قتل و استیصال کردیها از اشرار است که بطمع استقبال ... بجا رفته جمعی از سوداگران و ارباب تجارت از طرف حلب

بجانب عراق عرب میامدند چون بحدود دار السلام رسیدند کرد سو باشی از آمدن ایشان اطلاع یافته بطمع اموال جمعی از خود و نفر دار استقبال

فرستاده که اموال و اسباب زر و زیور بقلعه رسانند که بیاد داد است جنود فرمانبرش برآمده و اکثر آنها در راه ... رستم ملک ...

بیچاره‌گان را کشتند و اهل عقوبت گشته و حیران و سرگردان بجان شتافته چشم بلطف حضرت الهی داشتند که صورت واقع را که از اهل دکان ...

و جمعی فرار کرده بوده و چون بحدود دار السلام رسیدند از آمدن جنود فرمانبرش آن دیار خبردار گشته پوشیده و پنهان ... تعدی نشنیده

که اکثر جنود فرمانبرش نوعی ... گرفتاری و بیچارگی ... سرور از لشکر ... بهر ... صدر رسید مرای عظام که از ... نموده بوده

فوجی از غازیان را باستقبال اکراد فرستاده و ... شتر اسب و بحر ... آمده و ... بر گرفته ... تمامی اهل ... ایشان آمد

ایشان را بضرب تیغ ... گرفته و حیرت زده که ان ... از ... نجات یافته ... الطاف الهی ... شکر ... شتافتند ... نموده

و ... که ساحت دار السلام ... خود کرده و ... شکر ... جمعی مردم ... سالم و ... و ... آمده در ... ملک

بر ... کار ... و سایه ... ایشان ... آن ... خبر ... مشغول گشته ... در نزول

موکب ظفر فرجام در ارض مقدس دار السلام و محاصره قلعه و ... شیخ و ... الطاف ملک شمال چون ارادهٔ آن ... کرده

که مملکت عراق عرب که ارشد ... و ایران ... شتافته ... بوده ... انصاف ... مضبوط

و ... آن ... بستیاری ... کار ... و ... ایشان ... چون ... و تعدی ... گرد سو باشی

و اتباع او ... احوال ... و ... دار ... ظلم ... و تعدی اهل طغیان ...

... حضرت الهی ... کرد سو باشی ... اطاعت ... بظهور ... از ...

گذشت ... حضرت ... تکمیل ... آنها ... ظلم و عدوان ... تحقیق ...

انتقام ... اهل ... بکمال ... نهایت ... سمت ... بظهور ... در

مسلک ... بود ... تمکنات ... رسید ایشان ... القصه ... کبیر ... بعد از فرستادن

قورچی باشی ... راه ... حوالی قلعه ... شهر ربیع الاول ... در ... رسیده و در حوالی ...

نزول ... عظمت و اجلال ... جهت ... کرد سو باشی ... اطاعت ...

ولایات ... صورت ... با ... سلامت ... در ... ظهور ...

... بود ... حضرت ... الجلال ... گرده ...

که ... جاه ... اطاعت ... بلند ... خود ... عهد ...

بودند

سرور و صفا که غیرت شعار ... شهر و قلعه ... کرده ... اسباب قلعه گشائی مشغول شدند و در حوالی

بساتین و جداول رسیدند که حسن ... پادشاه عالم ... بهشت ... محصور ... از اطفال و رجال ... بغداد

می‌آمدند ... همراه ... که بقلعه رسانند فوجی از افواج قاهره ... ملازمان رکاب اشرف ...

ایشان ... شده ... تعقیق ...

بظهور ... مخصوص ... طرف ... کرد سو باشی ... اهتمام ...

مشغول ... بروج ... شروع ...

محصوران ... قلعه ... مخصوص ... مذکور ... از ...

پیش ... القصه قورچی باشی از طرف ... قلعه ...

بود و ... قورچی باشی ... شیخ ...

... کرد سو باشی ... شهر ...

... غفلت ... قورچی ... شده بود ...

مذکور ... عظمای قوم ... قورچی باشی ...

القصه در روز ... شهر ربیع الاول ... بغداد ...

... حضرت ...

... اولیای دولت ... حضرت ...

... حضرت ...

... رضوان ...

کرامت ... القصه ... شیخ ... کرد سو باشی ...

... الطاف ...

آورده ... جنگ و جدال ... عقوبات ...

و ظاهر ... اعمال ... دار السلام

... آفتاب ...

و ...

... نزول ...

... بسم الله الرحمن الرحیم ... مذکور ...

کیفیت ورود رایات ظفرآیات وقوع یافت و در روز جمعه بیست و هشتم ماه مذکور در مسجد جامع قدیم که در زمان مستنصر خلیفه عباسی تعمیر شده
بود و اسم او در کتیبه درگاه مرقوم و منقوش است خطبه ایام ابد فرجام حضرت ظل اللهی خلد الله ملکه بنام نامی فرخنده مرقوم و منقوش شد و از منابر
چندین سال از آن بحسب خارجی تعطیل بود بخطبه ظل اللهی و در روز حضرت رسالت پناهی و ائمه اثنا عشر صلوات و معظم خوانده ایام ابد فرجام خلد الله ملکه
و اقبال نصب و از انجا بیت و ولایت آن ولایت بصفی قلیخان که حاکم همدان و امیر الامرای آنسرحد و بخوانین نامدار والکای آن کرده و نگاهبانیه
نظم و نسق مهمات آن ولایت و نسق واقع شده بموجب عادت مستمره بزیارت مراقد منوره کاظمین عازم گشته خدام و مستحقین و عموم سکنه و مجاورین
از روضه جلیله کاظمین را بصلات و صدقات نوازش فرموده و از آن آستان ملایک آشیان باز از روضه و صندوق پیش فرموده
افزوده بعد از انجام مهام ضروریه بغداد روی توجه بخاک پاک نجف اشرف آورده در مرقد آن آستان ملایک آشیان سلطان سریر ولایت
شاهنشاه کشور امامت و خلافت امام المشارق و المغارب اسد الله الغالب امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب علیه الصلوة و السلام با جمال
شوق عالم عالم و خلوص پیاده قدم در آن شاهراه نهاده و در کمال ذوق و شوق طی مسافت نموده بشرف خاکبوسی آن عتبه علیه مشرف گشته
و بدعا و زیارت اقدام نموده مدت چند روز بکسب سعادت از روضه بهشت آسا مشغول و در آن شب در نظم و نسق
انور کار مستحقین آن قیام نموده بنا بر آنکه پادشاه جنت مکان خاقان جنت آشیان ابو البقا شاه اسمعیل انار الله برهانه از نهر فرات
آب بخطه نجف برده بود و مقدار نیم فرسخ و استیلای مخالفان و تباهی گشته بود احیا فرموده کل عساکر ظفر نشان مدد آن کرده اند
شد تا آب را بمسجد کوفه که در زمین جریان می یافت جاری ساختند و نهر را که از آن سلسله جاری و متصل گردیده بود
دشمن را شکست داد و چاره آنکه خاک بر سر کرده که آب شده باز آمد چون از زمین کوفه تا ارض مقدس نجف زمین ارتفاع کلی دارد و قرار
داد خاطر اشرف آنست که انشاء الله تعالی از کوفه بطریق قنات چاه ها حفر نموده و آب را از روضه مقدس گذرانیده در پای نجف
و در آن خطه شریف برکه ها و چاه ها نماید که آب بر آن شش رتبه بلند که بزینه پایه رفته آب بردارند و بعد سکنه و مجاورین آنجا که آب
تلخ و شور چاه ها حاجت ببرکه و غدران که در آن خطه بند رجا و غمخت که از درگاه احدیت حضرت واهب العطایا نموده انشاء الله تعالی باشد
کنون خاطر فیاض که مشرسعادت دارین است باین جشن و جوه مظهور بپیوندد و در زمان انور مشکوف به اول بزم و سقیهم ربهم شرابا
طهورا از دست ساقی کوثر بکام معین تشنگان کام و بهره ور و سیراب گردد القصه مدت ده روز در ایام اقامت نجف
اشرف بزندر و نذور از نهایت خضوع و خشوع جبهه اخلاص بر آن خاک پاک سوده جمیع خدمه و مجاورین روضه مقدسه و اهل سکنه و مستحقین و فقرات
و مجاوران و ضعفای خطه طیبه نجف علی مشرفه را بسهم با وادرات و نذورات و انعامات و صدقات نوازش فرموده و از انجا احرام حرم ارض
مقدس کربلا و حائر مطهر شاه شهید ثالث ائمة الهدی امام خامس آل عبا بسته متوجه طواف آن روضه ملایک مطاف شده چون بکربلا
باخبر رسیده بعضی از وقایع که در این یورش عالی اتفاق افتاده و تحریر یافته بعد از تسویه این وقایع باقی احوال این فتح مبین تا اثر در ختم مقامات
حال بکرم قلم ملک سوانح نگار شکر و دالشیب انشاء الله تعالی **ذکر آمدن لشکر موصل بکومک بغداد و رفتن قوچی از افواج قاهره بر سر ایشان**
و استیصال ایشان بتقدیر ملک منان در غره محرم بعرض رسید که کورچیان پاشای حاکم موصل با سواری پانصد نفر پیاده و سوار و ذخیره

بسیار

بسیار بکومک محصوران قلعه بغداد می آمدند و جمعی از جنود اقبال لیس که در آن نسق ناظر مهمات بر سر انجمن تعیین شده بود و چون بایشان
چند مرحله طی کرده در اثنای طریق زود و موکب معلی حضرت ظل اللهی آمدن جنود قزلباش برسر راه ایشان خبر یافته چون دو روز بتعجیل
آورده ... حیات اکر القوم بتصریح تقدیر الشطاح بافته بود و تدبیر بازگشتن که در آنوقت چاره کار منحصر در آن بود که خاطر خود دوره آخر
غروری که داشتند که بپای چاره کرده در از او بوده امن بتصور نموده بانحصار ما شرسوار در امده بکسی بعون و صندوق و ... اکراد و قبایل تابعه
موصل مدد و کومک طلب نمود و در اطراف سپاه ظفر پناه بپای حصار رسیده آن بخت برگشتگان تیره روزگار بمکر و دسیسه گرفته و
زمان بیک نظر که سرکرده غازیان ظفر شعار بود کس معتمد نزد حسن پاشا فرستاده التماس نمودند و ایشان را که منافقت و حصار داری از آن کار
درگاه شاهی لالا نموده از رخصت عاقبت جنگ و جدال تخویف نموده حسن پاشا و آن گروه بعاقبت نفس و صلاح خود بیش ایلچی
نهاده جنگ و جدال از پیشه کرده و چند روزی حصارداری و صیانت احوال خود کرده منتظر ورود کومک موصل بوده و جنود قاهره آن ایلغار
در تضییق محصوران کوشیده ببهانه محاصره غیرت و همت آماده شده چون خبر فتح شیخ در اسلام نمودند ایشان رسید از شنیدن آن خبر
وحشت اثر عقلای آن گروه مانده انجام حیران کار و روزگار خود گشته از رسیدن مدد و کومک مترکه اضطراب بر سر همه ایشان پیش گشته حسن پاشا
بیچاره گشته ببازیافتن قدرت امداد و حصارداری و بی نیاز عاقبت مغلوب جنود قزلباش گشته غازیان ظفرنشان را بحصار راه دادند و پاشای
والی قلعه با سپاهیان مدت در آمده بعرض فتح شده بقتل کشته شدند و اموال و متعلقات ایشان با ذخیره که در قلعه بود بتصرف سپاه ظفر پناه در آمد
زمان بیک و غازیان ظفر شعار منصور بار روی اردوی معلی باز گشته سعادت بساط بوسی دریافتند و خدمت ایشان مستحسن افتاد **و ذکر فرستادن**
قورچیان سپهسالار لشکر ایران بتسخیر موصل و کرکوک و توابع و سوانح آن بتقدیر ایزد باری و توجه حضرت خالق البشر
بعد از فتح و تسخیر قلعه بغداد و قتل حسن پاشا و رعایای آن اختلال عظیم بحال مردم موصل و کرکوک و دشمن روزگار یافته از خوف و هم سپاه قزلباش
تفرق و پراکندگی در میان ایشان افتاده اکثری سپاهیان عاقبت طلب سلامت جو سر خود گرفته بهر طرف فرار نموده بودند و رعایای
بیچاره چاره جوی گشته در کمال قلق و اضطراب روزی میگذرانیدند و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بجهت صیانت احوال عجزه و زیردستان قرچغای خان
سپهسالار لشکر ایران را با قوجی از افواج قاهره و طبقات لشکر فیروزی اثر از امرا و قورچیان و غلامان و تفنگچیان و غیره ولکه بجانب موصل و
آن ولایت فرستادند و خان احمد خان اردلان که بمحافظت شهر زور و کرکوک با لشکر اردلان قریب ارسال داشتند و سپاهیان قلعه کرکوک
تاب توقف نیاورده بطرف باز برگشته فرار نمودند و قلعه بتصرف خان احمد خان و عشایر اردلان در آمد و رعایا را استمالت کرده انبیه صغار و کبار و
صیانت و کمند اشتی رعایا قیام نموده اما کروهی از محافظان تیره روزگار بسیاری از ذوق و مراق قلعه داری فریب خورده در قلعه موصل توقف
نموده بلوازم اسباب قلعه داری پرداخته با عساکر ظفر شعار که باندک دریافته بودند جنگ و جدال آغاز نهاده بودند جناب سپهسالاری که سلطان...
اشاره با قوجی از افواج قاهره بمحاصره قلعه موصل مامور کردانیده خود با بقیه سپاه با تعدد و ولایت ... رفته ساخت آن ولایت را بجلا رود نهضت
رو رفته با غنایم موفور باز گشته بر سر قلعه آمده محصوران که در تنگنای محاصره بودند عجز و اضطرار خود را در یافته از مخالفت و ادراک قلعه داری نادم گشته
و از اطراف غازیان قزلباش سپهسالاری برده و در تسخیر قلعه مجد و ساعی گشته کار بر محصوران تنگ ساختند قلعه بشرف فتح و تسخیر شده بود که جنبه

سپهسالاری رسید و جنود اقبال منصور از شهر مستنیر قلعه مجید و ساحل گشته از اطراف و جوانب هجوم آوردند و محصوران فوج و الامان برآوردند

اظهار امر ایلی و انقیاد کرده اما توقف حکم ایلان بای داشت کرده اما غازیان سپاه رزم خواه فرمان باش نموده و غلبه بر قلعه مستولی گشته کردی که

بحکمت پیش آمده بود و مبلغ تهور و استحکام کرده اینده بعضی از ابطال رجال که در اعمل ایشان ناچری بود بکار آمد و اموال و اسباب ایشان

غنیمت غازیان کرده و چون حاجی خان سپهسالار مظفر و منصور از آنجا رجوع نموده در حینی که حضرت اعلی خاقان ظل سبحانی کرة بعد اولی

بقصد زیارت و شهر ماه مبارک رجب در پایه آن فرخنده مطلب متوجه نجف اشرف و کربلای معلی بوده بسعادت بساطبوسی سرافراز گشته

باکردی از جنود مسعود که در آن خدمت مامور گشته بسعادت زیارت [illegible] بوده در رکاب حضرت اقتاب صیت میمون آنحضرت شتافته

بدان مقصد جلیل فائز گشته و تمام سلطان [illegible] عالیمرتبه خانی سرافرازی [illegible] ایالت ولایت موصل و [illegible] و دیار [illegible]

عظام و [illegible] ملک و [illegible] مامور گشته روانه آنصوب شده [illegible] قلعه موصل را استحکام داده [illegible]

[illegible] مشغول شده ابوالقاسم سلطان والد [illegible] است جوهر تبه امارت لقب سلطانی سرافراز گشته الکا و [illegible] تعلقات آن

باو تفویض یافت **ذکر فرستادن امیرگونه خان حسب العنوان فرمان زبان به برادر خسته کرجستان و رفع قلعه و تفویض ایالت آنولایت بسلیم**

خان شمس الدینلو در آن سال امیرگونه خان قاجار حاکم [illegible] مامور گشته با فوجی از امرا و عساکر فیروزی نشان بآن صوب شتافته

[illegible] کرجستان [illegible] حضرت شاه

جنت مکان [illegible] سلطان سلیمان خواندکار [illegible] بوده و آن [illegible]

[illegible] حضرت شاه جنت مکان [illegible]

[illegible] حضرت اعلی خاقانی [illegible]

[illegible] امیرگونه خان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شمس الدین [illegible] حاکم [illegible]

[illegible]

[illegible] شمس الدینلو [illegible]

[illegible] **متوفیات که در این سال** [illegible] **شیخ لطف الله** [illegible]

[illegible] حضرت شاه جنت مکان [illegible]

[illegible]

[illegible]

همراه باقی و بعلوم [illegible] سال [illegible] مسجد [illegible]

[illegible] **شیخ** [illegible] شیخ لطف الله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **دیگری میرزا ابوالقاسم** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دیگری خواجه علی اکبر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **دیگری** [illegible] **جان آقا خانم** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **دیگری میر ابوالمعالی** [illegible]

چون بکربلا رسید اکثر عارضه بیماری داشته باشد آخر روزی وقت کوچ کردن بانجام رسید بعد از استحمام صورت خود آمده لهذا استراحت جهت استشفا
بود ملازمان اسباب کوچ کردن سرانجام داده وقت سواری متوجه شد که او را ابتدا گشته شد آن حضرت حسب الامر شده بود ملازمان نجف که
مسکن او بود قصد کرده متوجه نجف شد و چند فرسخی چون پیش رفتند نعش او را بکربلای معلی فرستاده در مدفنی که همان چند روز بجهة خود ترتیب داده
بود مدفون ساختند حضرت اعلی از فوت چنان خادم قدیم الخدمت صادق العقیده متاسف گشته نظر به دوام خدمت [illegible]
میرزا محمد رضای پسر بزرگتر او که با استعداد و قابلیت کسی از هر رو پیش بود به شغل او سرفراز شد و پدر او از سادات بزرگ و نظر بود
که خود را از اولاد و احفاد زبدة السالکین سید جمال الدین همدانی میدانند و سید جمال الدین از عمده مقبول الخدمت حضرت سلطان الاولیا
و برهان الاتقیا شیخ صفی الدین اسحق قدس سره بوده و از زمره مریدان و معتقدان بمزید خواص و نیکو خدمتی مشارالیه آنحضرت را منظر توجه
تام گردیده مذکور بوده چنانچه در هنگام رحلت بنا بر وصیت شیخ او شرایط تدفین و تغسیل آنحضرت اقدام نموده و الحق مشارالیه میر سید
سلیم النفس متواضع نیکو خصال بود و از عهد صبی الی یومنا هذا در ملازمت اشرف نشو و نما یافته بمساعی جمیله حسن خدمات مرضیه از مراتب
پدران برتری یافته از جمله مقربان و محرمان صاحب سلطنت بود جمعی دیگر از ملازمان رکاب سعادت انتساب که در سفر عراق عرب همراه بوده
رحلت نمودند **دیگری از مقربان شیخ علی الکاشی** که از فضلای مشهور [illegible] روزگار بود و در سال گذشته امر پیشنمازی مسجد مبارک جامع جدید
اصفهان با و تفویض یافته بود و در این سفر از ملازم رکاب سعادت بود و بعد از تشیع در مسجد آستانه مقدسه کاظمین [illegible] دار السلام بغداد
و نجف اشرف و حضرات ائمه اثنی عشر علیهم السلام بانام نامی [illegible] بکربلای معلی [illegible] بجوار رحمت ایزدی پیوست و در
ارض مقدس سعادت و فضیلت یافت **دیگری از مقربان حکیم [illegible]** طهرانی مشهور بحکیم عراقی بقصد زیارت عتبات عالیات در رکاب
موکب همایون بود و او نیز در کربلا بیمار شده بسعادت مدفن آن ارض مقدس که [illegible] گردید
دیگری از مقربان **میرزا [illegible] احمد** [illegible] که سالها وزیر [illegible] بود و در این سال وزیر دار العباده
یزد شده در این سفر همراه بود در بغداد بعد از مراجعت کربلا و نجف بیمار گشته بعالم بقا شتافت و نعش او را بکربلا برده در جوار [illegible]
مدفون گشت رحمة الله علیهم اجمعین الحال وقت آنست که اشهب تیز خرام خامه در مضمار وقایع سال نو تکاپو در آمده شمه احوال
یورش مبارک بغداد و [illegible] نگاشته کلک مشکین سواد گردد **وقایع مبارکه سنه سیچقان ئیل سنه ثلث ثلثین الف**
که سال هشتم از قرن دویم جلوس همایون شاه جمجاه ظل الهی است با طلیعه لشکر بهار معرکه آرای عرصه روزگار گشته در روز دوشنبه
ماه جمادی الثانیه دو ساعت و چهل و هشت دقیقه نیر اعظم فیض بخش عرصه عالم [illegible] زینت عالم و [illegible] قدم از [illegible]
آرایی نهاد و گلشن سرای [illegible] از فرق قدوم [illegible] طراوت بخشید [illegible]
محقق بود [illegible] جلوه نمائی آغاز نهاد [illegible] بهار و سبزی کوه و دشت لاله زار [illegible] گشت جهان
بهشت برین ٭ دل چمن آرا ز چمن [illegible] ٭ سرو بجوی علم افراخته ٭ [illegible] تازه و تر ساخته ٭ لاله رخان چمن خرمی ٭ چهره
فروزان زمی چمنی ٭ شهریار جوانبخت [illegible] در ارض مقدس کربلای معلی بوده [illegible] خرمی [illegible]

مطاف سعی شد و حضرت سید الشهدا خامس آل عبا بشرف طواف زیارت آن زبده بوستان مصطفی و ارتضی قرة العین بتول عذرا
و مرافقه نمود مطلب لب تشنگان با دو مرکب [illegible] شرف گشته گلشن اخلاص حسن عقیده خود را از زلال کوثر مثال [illegible] سعادت
زیارت آن تشنه لبان وادی شهادت طراوت و خرمی [illegible] افزوده [illegible] مشاهد مقدسه را از صندوق و شبکه های
طلا و زربفت و فرشهای [illegible] سرانجام داده [illegible] روضه مقدسه و صلحا [illegible]
انعامات و تصدقات مسرور و شاد کام گردانیدند و از [illegible] ارض مقدس نجف اشرف [illegible]
بقصد زیارت روضه متبرکه شاه ولایت [illegible] امامت و خلافت [illegible] توجه فرمودند [illegible]
کربلا عود فرموده [illegible] سلطان [illegible] آنحضرت [illegible]
والی و [illegible] روضات مقدسات ائمه کرام علیهم السلام [illegible]
و حکومت [illegible] اخلاص [illegible]
[illegible]
[illegible]
پیشنمازی [illegible] جمادی الاولی [illegible] مبارک رجب [illegible]
سید الشهدا ابی عبدالله الحسین علیه السلام [illegible] احادیث صحیحه [illegible] فضایل زیارت ایام [illegible]
آنحضرت [illegible] علیهم السلام [illegible]
[illegible]
[illegible] العود ثم العود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] زیارت [illegible] حضرت صاحب الزمان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
شهر رمضان [illegible] سلطنت [illegible] خلافت نزول اجلال فرمودند **از وقایع سنوحه و ایام اقامت اصفهان** [illegible]

خلافت مآب رسم رسالت بجانب هندوستان چون جمعی از حضرت اعلی خاقانی ظل سبحانی حضرت پادشاه والاجاه شاه سلیم فرمانفرمای آن ملک
اساس محبت و دوستی طریق اخوت و یکتادلی بنا بر رابطه قدیمی که میانه این دو خانواده رفیعه مسلوک بود و تمادی استحکام می‌پذیرفت از طرفین
حقایق حالات و سوانح امور دولت یکدیگر را بنهاد و اعلام شیمه نموده در این سال که فتح و ورود الاسلام بغداد و توقع می‌نمود لازم بود که حقیقت بحضرت اعلام
نمایند لهذا المکتوب محبت طراز محتوی بر استمرار مراسم الفت و برادری و استقرار مراتب محبت و یکدلی از قوم قلمی گشته بود و ذکر داده [illegible] حقیقت از کار
این سفر خیر اثر فتح و ورود الاسلام و طی مراحل و صحیفه گرامی ابنا و اخبار رفته نموده تحفه و هدایا و نفایس این دیار چهره و اتوشی را از نفایس بغداد
بر وجه لایق ارسال داشتند **ذکری از سوانح این سال** تفویض ایالت ولایت عربستان حویزه به سید محمدخان ولد سید مبارک
مشارالیه را تربیت نموده بایالت آن ولایت [illegible] سر [illegible] بر مستانه نموده و بدانجا فرقه قبایل و عشایر در طریق اطاعت [illegible]
حکومت او را در [illegible] داده و امر ایالت و حکومت مستقل کرده بشرح اینکه در آغاز یورش بغداد حکم همایون بنفاذ پیوست که سید منصور
با عشایر عرب متوجه آن صوب گشته در سفر خیر اثر اقرب در رکاب سعادت انتساب بوده بمصدر خدمات پسندیده گردد و مومی الیه از
آن خدمت سر بافت و در میامدن خود بعذرهای نامعقول تمسک جسته بکار بغلان کلمه عصیان مبادرت نموده جمعی که او را باطاعت و انقیاد دلالت
می‌نمودند بحضور صاحب قلعه بغداد قیلهان سنان ساز [illegible] آغاز نهاد و همین باعث غبار خاطر مبارک گشته بعد از مراجعت آنحضرت سید محمد ولد سید مبارک
مذکور را امور و تربیت و الطاف گردانیده و شیخ عبد [illegible] اصحاب او گردانیده بعربستان فرستاده [illegible] سلیمان [illegible]
و کسان او [illegible] و چون سید محمدخان بحویزه رسید سید منصور با تابعان خود بقلعه درآمده در مقام خلاف شد [illegible] سلیمان [illegible]
فرمان متوجه گشته قلعه را محاصره نمود و چون کار بر او تنگ گردید خود از قلعه بیرون آمده راه فرار پیمود و سید محمدخان بقلعه درآمده منصور
بیانه حمایت آل [illegible] اوست توسل جست و در آنجا قلعه قایم کرده و در میانه آن قبیله بسر برد و تا حین تحریر این ذکر که سلطانی سنه ثلث
و ثلثین و الف است اقطعه در تصرف مشارالیه و محل استظهار و جمعیت او و دوست و جعفر پسر [illegible] که ذخیره خواه باشد **ذکری از
سوانح این سال** آمدن ملک جهانگیر [illegible] است [illegible] کیچ و مکران [illegible] ملوک آن ولایت [illegible]
و یاری اقبال او ام [illegible] گرفته [illegible] آمال [illegible] و جلالت [illegible] صدق نیت [illegible] علی
فایز گردیده [illegible] خود سعادت صدق قول و از روی خدمت و آداب [illegible] وصول [illegible] سپاهیان
جان سپار [illegible] ملک [illegible] مراجعت [illegible] و در سفر ثانی عراق عرب و ورود الاسلام بغداد [illegible] یورش [illegible] گشته بمصدر خدمات پسندیده گردیده بعضی الهام
روانه جا و مقام خود گشت **ذکری از وقایع متنوعه این سال** تفویض وزارت دیوان اعلی به سلطان العلمائی از نبیره خلیفه سلطان ابن میرزا رفیع
الدین محمد صدر و لد میر شجاع الدین محمود است که از سادات عظیم القدر صفوی مشهور به سادات خلیفه و از خاندان کرام میرزایان
مازندرانند و شمه از احوال میر شجاع الدین محمود مذکور در فضل و کمال او و صحیفه احوال و طی اسامی شریفه سادات و علمای ایشان در تاریخ جنت مکان
در سلک نگارش یافته اکنون میرزا رفیع الدین محمد مذکور ولد و عالی رتبه صدارت سرافرازی او و خلف ارجمندش به زیور فضل و کمال آراسته و بجز

اخلاق و سلامت نفس آراسته و در مراتب علوم ترقی خاطر خوش نموده حاوی فروع و اصول جامع معقول و منقول است و بنوعی حضرت اعلی
سرافرازی او در این سال سلطان العلمائی ولد [illegible] میرزا که وزیر دیوان اعلی شده بود و اجل طبیعی بساط حضرت اعلی بعد از رحلت او [illegible]
ارباب استعداد و شایستگان این منصب عالی موی الیه را که بجوهر ذاتی استعداد و حسب و نسب و اهلیت و الاعمام و الاخوال [illegible] استعداد
داشت سزاوار و اکمل این امر عظیم القدر دانسته پایه قدر و قرب ترقی و تفویض این منصب ارجمند بلندی پایه [illegible] این منصب ارجمند و وجوه کرامی [illegible]
فضل و کمال بوده بلندی رسید اما بعد استعداد و تاریخ مرغوب این باب یافته در سلک نظم درآورده در ادراک **تاریخ** نمیدانست وزارت
از الهامات غیبیت و دیگر **تاریخ** وزیر شاه شد سلطان والاده نیز تاریخ این منصب عالیست که قرزمی [illegible] صالح [illegible] بود و اوراق قصیده در
سلک نظم کشیده و هم در این سال قرار یافت که خواجه محمد معصوم که ناظر و خزانه همایون و مستوفی بقایا بود در احکام و دفاتر و مستوفی کما از دفاتر بقایا
بجای مستوفیان ممالک مهر زده و مستوفیان عظام در آخر هر سال وجوه بقایای ممالک را از دفاتر بیرون نوشته باو بسپارند که از دفاتر بقایا
حواله ارباب حوالات شود **ذکر وقایع دیار روم که چون سر و قرف بعینه عبدالعزیز ... از ایران آن قاره** جمل این بحث که گذارش یافت که در روم
تکبوی پسر سلطان عثمان پسر سلطان احمد پادشاه خود را شوریده و او را دست در آورده در جهار روم سوم مهرم سال اسلامبول محبس کرده و سلطان مصطفی
مخلوع عمش را او پادشاه کرده بالاخره او را نیز به سفره آن قاصم خاطر بقتل سلطان عثمان قرار داده او را از میان برداشته سلطان مصطفی
کرّة ثانیا اولی بر سریر سلطنت عثمانی قرار گرفت و چون این اخبار در ولایت روم منتشر گردید پاشایان [illegible] رفتن روم کرده چوپان
با بزرگ پاشا مشهور است به محبت طایفه ینکچری برخاسته بر خواست چون سلطان عثمان را بسعی و اهتمام جهان ساخت ودر طایفه ینکچری
هر کس را در هر جا دست آورده و بمجازات او بقتلش پرداخت بر ممالکش [illegible] کشیده و جلالیان در پیش کرده جمعی کثیر از اولاد
سپرده با ریزه جمع کرده ولایات قریبه از ارزروم [illegible] روم سیاستی بکرد و متصرف شده و به [illegible] باشد از [illegible] سلطان مراد
برادر سلطان عثمان و در تحت سلطنت نشانده و از طایفه ینکچری انتقام کشید با فوجی کثیر تا اسکودار که حوالی اسلامبول است و در هر جا [illegible]
گرده بر اعدای از طایفه ینکچری تعذیر کرده و اکثر از قواعد مذکور رسید العلم عندالله تا دو هزار ینکچری را که سبع [illegible] خود از کشت [illegible]
دست آورده بر طایفه اولادات سید و علما و ریش سفیدان دو [illegible] سلطان عثمان برخلاف متوقع انکار اعمال او کرده و از [illegible]
منع کردند و این حرکت نامنجر را او را باعث تخریب دولت دانسته در صدد دفع او درآمدند و از موافقت علما و اعیان و ارکان دولت [illegible]
با رضی دوم مراجعت نموده و در این شکرف مقاتل اندراج یافته که سلطان مصطفی شور و شر طبیعی دماغ او بود و در جهت مخلوع گشته
سلطنت سلطان عثمان قرار گرفته بود و گویند در این وقت که دیگر باره بسلطنت رسید شورش دماغ او طغیان کرده اعمال خارج از دایره عقل
و حرکات نامناسب از او صدور یافت مرجحات ارکان علما و ریش سفیدان خانواده آل عثمان از زمره اراذل حرکات امور دولت [illegible]
قرار گرفت که او را از تصدی امر سلطنت معاف داشته سلطان مراد برادر سلطان عثمان را که کودک خردسال بود بر تخت سلطنت [illegible]
طایفه ینکچری از بیم باز خواست واقعه سلطان عثمان بسلطنت او راضی نشدند و دالده سلطان مراد با عطای انعام تمیز فروشی [illegible] پسر کرده تمیز
طبقات لشکر را بر انگیخت که با طبقه ینکچری عهد و پیمان نموده آن ازدیاد من بعد احدی از متعلقین قضیه سلطان عثمان حرفی بر زبان نیاورد و از [illegible]

آن درگذرند و طایفه ینگچری جان اختیاری که برطبق قانون عثمانی همیشه دست‌انداز بوده‌اند بدستور داشته باشند بعد از انعقاد و چون در دستر خاطر
الطبقه وصلاح المدلشی خرجوان و استعفا از منصب سلطان مراد را الحاح نموده سلطان مصطفی را باره مخلوع گشت در خلال این احوال اخبار
دار السلام بغداد و دوران ممکنه بعث شورش باشی چنانچه تحریر پیوست حافظ پاشا و سردار بستان رسیده چنین که از وقت صاحب حیثیت یا امور دولت
گشته متکفل نظام مهام سلطنت بوده در مقام استرداد آن ملک درآمده بعد از تشاور و کنکاش حافظ احمد پاشا را که پیش از آن اوان برخدمات
و کاردانی اتصاف داشت از جانب ممالک بغداد و شهرزور آگاه و جگرپیش یادگار بوده وزیر اعظم و سردار کرده بنظام امور سرحد قزلباش برای ...
او منوط و مربوط گردانیدند که بهر طرف که صلاح دولت داند توجه نماید و ینگچری اغاسی در فتور سلطان عثمان بقتل آمده بود و دیگر ینگچری آغاسی
بر حسب امور گردانیدند و عموم ینگچریان متقبل شدند که بسر حد مدد او بنشینند و تقیید طایفه ینگچری لشکری گروهی و چنین از او ظهور رسید
رفع نموده که تسخیر ملک بغداد نمایند و عموم سپاه مشغول که تا توانند بنیاد ارکان اسباب مشغول گشته با هزار توپخانه و اوراق شجر
و دو شیش بغداد و ره آورده بار دیگر شدند که حافظ احمد پاشا با سپاه موجود تمام آمده حافظ احمد پاشا چون تو بوده در وزارت عظمی سرداری تمام
احکام شوکت باطنی پاشایان و حکام مامورند یار و روم ایلی و شام و حلب و ارزروم و قرامان و اطراف تحریر گشته ولایات ولایت ...
که ابراهیم پاشا تاج الدین نمود و در آن سال دیار بکر قشلاق نمودند که در سال دیگر متوجه مهام سرحد گردد شرح لشکر کشی سرکرده رو آورده اند
کشش ایلچیان مقصود و تعب در وقایع سال آینده مرقوم قلم گردد انشاء الله تعالی شرح آمدن ایلچیان از اطراف
بدرگاه بسیار و بعضی از سوانح این سال چون بعد از مسعود فتح بغداد و دار السلطنه اصفهان از قدوم موکب نصرت
نشان رشک روضه رضوان بود اوقات فرخنده ساعات بعدل مرافع انجاح مطالب ارباب حاجات و عشرت شاهکامی گذران بود و ذات
مبارک اشرف از تعب و عارضه روی داده بود که روزی بهجت گرایید و از مستقر سلطنت عزیمت قشلاق مازندران بهشت نشان فرمودند
بعد از طی مراحل و سیر و شکار منازل صحاری ساحت دار الملک فرح آباد و عرصه نزهت بخش قصبه اشرف که قطعه از جنان جنت
او است از یمن قدوم مسرت لزوم خاطر نزهت افزای عاز نهاد و ایلچیان خجسته پیام از هر طرف به پایه سریر سلطنت قرار آمده بعضی
او را که عطیه و بسی از عواطف بهشت آیین و ادای رسالت سفارت مشمول انعام و اکرام رخصت انصراف یافته روانه دیار خود گردید
از آنجمله ایلچیان قورمیز ابراهیم اوزبک ایلچی محبت که از جانب قورمچی خان والی اینجا بدار السلطنه اصفهان آمده چون جوان زیر کام
بهجت بازی اندران در حرکت آمده بود و حاکم و وزیر و والی اصفهان مراسم استقبال تمام نموده بعزت و احترام در عمارت مهرو ستان باغ خلد آیین گذاشت
نقش جهان فرود آورده در روزی چند که در دار السلطنه اصفهان اقامت داشت کما ینبغی لوازم مهربانی بر روی خشنود و بعد از آن که نی انجو از تحریر
آسوده گی یافت متوجه مازندران بهشت نشان گشته در قصبه طیبه اشرف بسعادت کورنش همایون و عزخواسته بوسی سرافراز گردیده و صحیفه الاخلاص
آیین که آورده بود بپایه ذات اشرف بسیار رسیده بنظر انور کشش او آورده و دو ماه بعد از آن در خدمت اشرف بسر برده همواره بانواع نوازش و اصناف الطاف
سرافراز بوده است و بعد از دو ماه رخصت انصراف یافته بمکتوب عنایت اسلوب شاهی و شکوه شاهی روانه گشت دیگری خواجه حاجی نام ایلچی فرخنده
پیغام شاهزاده جوان بخت کامکار رسعادت فرجام شاهزاده خرم ابن پادشاه والاجاه گردون بارگاه شاه سلیم فرمانروای ممالک هندوستان

که در قصبه طیبه اشرف آمده بتقبیل پایه جلالت مناط سرافراز گشت و مکتوب محبوبی بر حسن ارادت و اخلاص و شرح شمه‌ای که باعث و حدوث آن
میان او و هندوستان واقع گشته از روی اوده بود بنظر انور درآورده و در آن مکاتبات نامه‌ها شکایت بسیار از آن حرکات الشقاقی پدر بزرگوار
نقل و آن کلمات که برادرش سلطان داوود آمده بود به حضرت اعلی خواجه حاجی مذکور را بنواز شاهانه سرافراز فرموده نوید رعایت و ...
سرافرازی بود و بعد از تو ده روز اجازت معاودت یافت و جواب نامه بر وجه مرغوب درج فرموده اعلام نمودند که چون الطاف آلهی
بعنوان واجب الاذعان آزاده که از عنفوان زمان برادر شما اولاد مرحوم بیستم استیلای کامل آن فرزند سعادتمند که خاطر شریف در کار
بوده آنحضرت را بنور رحمت گذاری و رعایت حسن ادب بر سر رضا آورده و از اموری که کرده طبع شریف باشد مجتنب باید ماند و از آنجمله
امنیتی نفس الامر موجب خشنودی خالق و پسندیده خلایق و سرمایه عزت و اعتبار و بهره وری آن فرزند سعادتمند خواهد بود و سنجیده
و آداب غرض و دارالی گره مستقیم و طولانی آن برادر ...
لایق روانه نموده دیگر شاهین گرای خان پادشاهزاده تاتار است که چنانچه سبق گذارش یافته از خواندن روزگار و رعنا و جانی بیک گرای خان
اش که بتقویت رومیان بسلطنت قوم تاتار رسیده با او معاودت نمود بدان التجا به حضرت اعلی آمده بود و ...
سعادت انتساب معزز و کامیاب عزت بوده در بند شیروان محل اقامت قرار یافته در گلیس سلطنت مسعودی بود به حضرت اعلی
همت والا در حصول مطالب کماشته معاونت و معاضدت صوری و معنوی بظهور آورده در این سال به معاودت خود جنبش آورده
مسائل که در مشیت آلهی مضمون در لوح محفوظ ثبت بود سلطنت قوم تاتار و فرمانروائی مملکت به او داده مان محمد گرای خان برادر بزرگترش قرار
یافته عظمای قوم بسلطنت او و ولی العهدی برادرش شاهین گرای خان که مصلحت تاتار ایشان برادری می نمایند اتفاق نموده و در طلب او آمده شد
او از خدمت اشرف استمداد و همت نموده روانه ولایت خود گردید و در حسب دلخواه کامروا گشته عنان اختیار ممالک سلطنت محمد گرای
و ولیعهدی شاهین گرای از مرتبه تقریر ایلچی نموده و ارزانی آنضوب چنین معلوم گشت که از جانب سلطان روم تعهد و اقرار و تکفل
پدر ایشان اقرار و او را ارکان دولت عثمانی و ارباب اطاعت و انقیاد خاطر عثمان و محافظت خود از قزلباش دلالت کرده بوده است
دفعه اخلاص و حسن ارادت دست رد بر سینه مطلب ایشان نهاده خود را از هواخواهان صادق العقیده حضرت اعلی شاهی شمرده چنانکه نقش
تکمیش گر بحسن مکتوب جهت اسلوب شاهی فرزند بود غلام شاه عباس شاهین گرای بود و با پاشایان روم که به معاونت جانی گرای مقرر بودند
واقعه بود و شد درگذشت محاربات نموده غالب آمده بود و حقایق حال و انتظام احوال خود و اگر بمیمنت اقبال و توجهات ظاهری و باطنی آنحضرت و همت
توسل مخلصانه و دین دوستی که آن و قوع یافته بود بعرض اقدس رسانیده بشکر اعطاف و الطاف آنکه درین چند سال شامل احوال او بوده بجبر
وجه واقع بیان او اعلام نموده بود و حضرت اعلی او را بنوازش توجه و عنایت شفقت ایلچی در اشمول نوازشات پادشاهانه گردانیده رخصت انصراف
ارزانی داشته مکتوب عنایت اسلوب در قلم آورده و باب حسن سلوک مدارا با دوست و دشمن نصایح ارجمند دارد شاه ورشد آموز
فرموده با خلعت فاخره و هدایا و تنسوقات وافره ارسال داشته دیگری ایلچی محمد پاشای ابازه است و ای سیدی عزیز... مرحوم
با پیر افندی و درمیان بعضی امارت ابازه... تعظیم کرم... اینکه با ایلچی بهشت... ارض روم ...

جوار عصمت و بنیاد ارادت با امیر گونه خان بیگلربیگی چخور سعد طرح الفت و آشنایی انداخته با او طریقه مدارا مسلوک میداشت بعد از وفات سلطان [illegible]
و طغیان لر و بجهت باز جوئیت [illegible] و با وی کشش [illegible] عظمای ذیشه چنانچه تحریر یافت بنابر احتیاط و صلاح حال خود بوسیله امیر گونه خان
اظهار توسل بدین دولت ابد پیوند نموده ملتمس میگردید که از متعلقان و دودمان سریر سلطنت بهره ور گشته داخل زمره چاکران و بندگان درگاه
شاهی گشته [illegible] از خانان و امرا که صدق اخلاص منش بحضرت اعلی رسیده غرض اصلی او از اظهار عقیدت و اخلاص جز این نبود که اگر
رومیه در ازاء اعمالی که از او صدور یافته با او در مقام مخاصمت باشند و او را از پیش آید ماسنی گریزگاهی داشته باشد اما چون رای
سلطان ظاهر [illegible] و اخلاق مرضیه آنحضرت که رعایت جانب بیگلربیگان [illegible] از آشنایان [illegible] مبذول [illegible]
منظور نظر التفات گردانیده منشور عاطفت [illegible] بلقب خانی با سلم [illegible] آورده مشمول عنایت شاهی گردانیده نمودند [illegible]
[illegible] ارکان [illegible] بیک نام قورچی [illegible] از ملازمان [illegible] نزد او فرستاده [illegible] حال بوده [illegible]
[illegible] اظهار [illegible] بمقدم قورچی مذکور [illegible] اعزاز و احترام [illegible] نموده [illegible] مرخص گشت
[illegible] درگاه اعمال [illegible] بظهور آورد چنانچه عنقریب در ذیل این اوراق مرقوم کلک بیان گردد [illegible]
[illegible] باشد و بس **دیگر از وقایع متنوعه که درین سال بظهور آمد** چون [illegible] روم و سردار [illegible] احمد پاشا و اجتماع لشکر [illegible]
که مذکور شد از انهدام [illegible] مرجع غرور [illegible] رسیده [illegible] اطراف آذربایجان [illegible] قشون [illegible]
[illegible] لشکر روم را از ذخیره [illegible] خالی سازند [illegible] رومیه بطرف [illegible] از دو راه [illegible]
[illegible] حصار [illegible] چون [illegible] روم [illegible] پاشا [illegible] و آمدن [illegible] بیشتر داشت [illegible]
[illegible] رستم بیگ [illegible] که باتفاق [illegible] خان [illegible] بیگلربیگی [illegible]
[illegible] که جانب [illegible] آن [illegible] رومیه [illegible] غارت کرده [illegible] ذخیره [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] رستم بیگ [illegible] اجتماع امرا [illegible]
و لشکر [illegible] و دولت [illegible] رستم بیگ [illegible]
و لشکر [illegible] در کمال شوکت [illegible] آن نواحی را [illegible]
ظفر [illegible] رومیه و پاشایان [illegible] و انسر [illegible] مقابله و معارضه [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] رستم بیگ [illegible] بخدمت اشرف رسیده [illegible] حالات عرض نموده [illegible] الطاف [illegible] **دیگر از سوانح**
[illegible] قاسم خان [illegible] قورچیان [illegible] موصل شرح واقعه [illegible] قاسم خان [illegible] باشیان [illegible]
چنانچه از پیش گذشت در موصل اقامت نموده بضبط قلعه و انتظام امور [illegible] قیام داشت [illegible] جمعی [illegible]
اعراب [illegible] احمد پاشا [illegible] بغداد [illegible]
[illegible] رومیه که برادر [illegible] پاشا که در حوالی بغداد [illegible] رسیده بود [illegible] موصل آمده [illegible]

[illegible]

[illegible] رسیده نفر [illegible] برسر قاسم خان حاضر [illegible] باشیان و قورچیان [illegible] مجموع [illegible] دولت قاهره
[illegible] اقبال [illegible] جنگ [illegible] صفوف سپاه [illegible] گشت [illegible] طایفه [illegible]
پیش [illegible] صف سپاه مخالف [illegible] قورچیان [illegible] باشیان [illegible] قاسم خان [illegible] مردم [illegible]
[illegible] آتش حرب [illegible] سپاه [illegible] مخالفان [illegible]
قاهره [illegible] غالب [illegible] مقتول [illegible] سپاه [illegible]
[illegible] باشیان و قورچیان [illegible]
[illegible] شرح [illegible] قورچیان [illegible] تحریر یافت **ذکر فرستادن زینل بیک بیگلربیگی**
[illegible] مهام عراق عرب و شرح محاربه که او را در موصل با اعادی دولت روی داده ظفر یافتن او برایشان چون [illegible]
[illegible] مخالفان [illegible] موصل [illegible] رسید که قورچی [illegible]
[illegible] مهام [illegible] رسیده [illegible]
[illegible] در موصل [illegible] لشکر [illegible] قاسم خان [illegible]
[illegible] احوال [illegible] دولت قاهره [illegible]
[illegible] عزت [illegible] مردانگی [illegible] دولت [illegible]
[illegible] مردانگی [illegible]
[illegible] صلاح دولت قاهره [illegible]
[illegible] زینل بیگ [illegible] باشی [illegible]
[illegible] باشی [illegible] رکاب اشرف [illegible] زینل بیک [illegible]
[illegible] منصوب [illegible] رومیه [illegible] موصل [illegible]
[illegible] قاسم خان [illegible] موصل [illegible]
[illegible] صلاح در توقف و قلعه داری [illegible] لشکر مخالف [illegible]
خان [illegible] قلعه کرکوک [illegible] سلطان [illegible] زینل بیک [illegible]
[illegible] قورچی باشی قورچیان [illegible] اشرف [illegible] محاربه [illegible] زینل بیک
[illegible] اخبار در حرکت [illegible] چون [illegible] قاسم [illegible]
[illegible] موصل [illegible]
هزار نفر [illegible] عرب [illegible] قلعه [illegible]

و عفرا کوچ جا نمیداند که از آب کندوا نیده بآن طرف بردند چکیب بعد از استماع این اخبار سرداران عساکر ظفر شعار که در آنوقت جمع بودند به
موازی سه هزار نفر سپاهی یراق دار شماره در آمده فوز و زلزال اسپیل حضار آن مسافت بعد از دو سه روز طی نموده روز سیم بخانقاه رسیدند
و از شدت امتعار رنامه دوازده هزار رسیده بودند و از انطرف مخالفان لزاوازه و جهول لشکر قزلباش هزار از گشته گریختگی از اکراد و عوام
پراکنده شدند از آن جمع سه هزار نفر پیش چکیب پیش آمدند و از جانبین صفوف قتال آراسته گشت دلیران رزم آزمای دست
باستعمال سیف و سنان برده فیمابین آتش حرب اشتعال پذیرفت و باندک زمانی زلزال بارکان ثبات و قرار سپاه مخالف
راه یافته شکست بجانب اعدا افتاد و جنود قزلباش بنیروی اقبال و دولت همایون بر انطائفه ظفر یافته در تعاقب شتافتند و بقدر سیصد نفر از آن
و از سپاه قزلباش کسی چند ضایع شد و حسن پاشا و حسب السیف منهزم خود را بحریم قلعه رسانیدند و اموال ایشان بنهب و غارت
غازیان و شکستچیان گردیده و بعد از آن طاعون و وبا که در شهر و قلعه مستولی طغیانی عظیم داشت و هر روز جمعی کثیر میشدند میانه حسن پاشا و ارکان
رسولان آمد شد نمود و قرار داده که چون در قلعه مخفی نیست و با واقع است هردو لشکر کوچ کرده بکسی از قلعه کمکی نکنند که بعد از تسکین نفرت وبا و طاعون
از جانبین هرانچه مصلحت باشد بعمل آورند چکیب بنابر عمواری سپاه منصور رضا بآن معنی داده و اول الوس را که برده بود کوچانیده بحفظ و حضور
معاودت نمودند و حسب الامر اشرف چکیب باشی را باکرده بعکچیان قلعه بغداد دو رشته و که همراه کلکچی بحراست قلعه قیام نمایند و
بازگشته و جمعی که در ایالت منصور بقصد سفر گرجستان بیرون آمده در سلطانیه اقامت داشتند بعتبه علیه اشرف رسیده چون حالات
معروض داشت شرح محاربه مذکور و آمد و رفت چکیب با نفر تقریر رسید نوازش خصوص آنکه تیمور پاشا از سوانح این سال فرستادن قرچقای خان
سپهسالار لشکر ایران است بجانب گرجستان جهت دفع عصیان و طغیان مورا و گرجی بیدولت و شان ضلالت نشان و سعادت و فیض مراد
بر هوشمندان عالم صورت و خرد پروران جهان معنی واضح و لایح و نزد محققین ثابت و راسخ است که هر امری از امور که در مشیت الهی قرار یافته
در قسم ثبت در لوح محفوظ مرقوم باشد حسب یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید عطا ناشئت از کتم عدم بحیز ظهور آمده و هیچ مدبری را تدابیر عقلای دهر
و مدبران روزگار مانع تقدیر نمیشود و مقتضای آیه کریمه لکل اجل کتاب مقدر است که امضای آن جز در سال آینده باقتضای فلکی
و حوادث آسمانی بعضی نقش شود و محو و صدور رقم تقدیر گشته بود که بظهور آمدن و زمانه مشتغل ساختن ابواب محنت
و بلیات بر روی روزگار خلایق گشودنی بود و حسب اراده قضا که شیها بر اسباب آن مدبستاری کارکنان عالم
سر انجام می یافت صورت اجمال و نظرات نقل فرستادن قرچقای خان سپهسالار لشکر ایران است بجانب گرجستان که باعث بروز
و وقوع چندین قضایای عظیمه و منتج صدور شاور انواع فساد و خونریزی و محرک بلایا و فتنه انگیزی گردید شرح وقایع انکه در قضایای سال
گذشته مرقوم کلک بیان گردیده که حکومت ولایت گرجستان کاخت بعد از آنکه حق آنجا بود از ادای ایام عصیان و طغیان
ظهور شد بالاوان موروثی شد که نمونه از نمط آن نیست گشت از قتل و اسیر و خرابی زنجیر اشتهار افتاده بوده چکیدن اعلی و دولت
قاجار تفویض یافته او را با بعضی ولایات بانجا فرستاده بودند و در حریم قلعه قرابتوح مجال اقامت جستیار نمود و بناء شهری انداخته
هر طبقه خانه های مرغوب و حمامات عمارت کرده بود و بقیه السیف گرجیان را نوید امان داده و عهد عفو داده بودند گرجی
از زاد و ارکان
از زاد و ارکان که از چم نقش و امیر اطراف و جوانب را که گذشته در زوایای خمول خزیده بودند بمقتضای حب الوطن من الایمان باوجاع آمده متعهد آمادگی
رسیده بودند رفته رفته گروهی از زنادقه و سپاهیان نیز که بهم پیوسته از ایشان بود و بقدم امنی جمع آمده بود و هر سال نفرات از نهایت چکیدن و تزویر
گرجیان که در خدمت اشرف اقدس اعلی از مکالمه داده بعرض اقدس رسیده که میانه از زنادقه و سپاهیان گرجی که بانجا آمده اند بصورت آرام شده
و مراسلات نهانی فوج سپاه و مجلت که آنطایفه اضلال رعایت نیز کرده بمصرب فتنه اندازی ایشان صعود کرده و رای ظلم اراده بدان متعلق کرده بودکی
ارباب فراست و کیاست و دانایان رای و درایت بآن صوب فرستاده که بحقیق حالات گرجستان رسیده در دفع و رفع فتنه
انگیزان و تنظیم و تنسیق ملک بنحو صلاح دولت قاهره مشغول آورده اند از قرچقای خان سپهسالار که در ان زمان در بار پیر سلطنت
حسان بود بخدمت مذکور دوانیده موراو بیک گرجی از گرجست و بکلات سیونخ خان والی گرجستان را بسرکردگی رشت و ماورت
سال تجاوز بود که اظهار اسلام نموده با پسران و خانه کوچ در خدمت اشرف متوقر و محترم و صاحب قبول اکثر و ایلچی پسران و چکیدن از
اقدس بوده و فوجی سپهسالار گردانیده که چون صاحب قوت و مکنت و دو سه مهمات گرجستان شایسته و بحسن اخلاص و حضور بندگی و همکاری
محل اعتماد و شاره گشته آنچه از لوازم و دولتخواهی خیر اندیشی و نظم و نسق آن ولایت لایق دولت دانند معمول گرداند و چه سیونخ خان
و قرچغای را که غیره و ضرری بمستوفی آن الهی است و نامزد سیونخ خان بود مصحوب معتمدان کوچ گردانیده و حکم شد که امرای قراباغ و
شیروان نیز هم کیل زمره سپهسالار جمع آمده لوازم همراهی تقدیم رسانند و قرچقای خان و موراو بیک بگرجستان رسیده امرای شیروان
و قراباغ را اخبار نموده و چون عروسی و داد و دی سیونخ خان در میان بود یوسف خان بیگلربیگی شیروان و محمد قلی خان زیاد اوغلی بیگلربیگی
قراباغ و سایر امرای عظام و عساکر اسلام با تجملات و زینتهای گوناگون با ایشان پیوسته اول جشن عروسی انعقاد یافت بعد از آن
چون خبر آمدن کوکب بیگلربیگی گرجیان کاخت رخصت و اهل برون خانه بوده و اراده آن ایل تقبل خوجی از ایشان متعلق گرفته بود و جهت تحقیق آن معنی
سپاه و رعیت عموم آنطایفه را بعزم همراهی غزای گرجیان بیاشی چوق که شهرت داده بودند حضار نموده قریب دو هزار نفر
همگی با اسلحه و یراق جمع آمدند و همت فساد و عصیان در صورت حال ایشان نمایان بود و بوساطت موراو خاطر جمع و رفع
آن گروه شرارت بایان قرار گرفت تکلیف کردند که جوخونش بیاشی چوق بمو جشن مصلحت و همکیشی رشمار و سوار شت
جا رفته خود را ابتدا بیفزاده و خود را در همراهی سفر باشی آجوق معاف باشند بعد از گرفتن یراق و اسلحه گرگره نجره پیشکار رود در
میان گرفت شده و بطریقه اسیری در آن زمان و ابتدا از حوم برآمده تند و چنگ با آتش قهر و سوخته معروض شیخ را بیا کرده بعد از ظهور این صورت
موراو و همه کور بخشش باطن و اراده خود اظهار ساخته از غیرت تسلیم کیشی و هوس حکومت و برکار نیل از زنادقه و دران و حیطه آن طایفه
نموده چکیل شرو بر برگ قتل سپهسالار و بعضی امرا گشته انواع فساد و خونریزی فتنه انگیزی از او بظهور رسید تفصیل حالات و ظهور
عصیان و طغیان آن شوریده بخت تیره روزگار در وقایع سال او نگاشته کلک سخن پرداز میگردد **از وقایع و سوانح این سال** و در این سال
از تاثیرات فلکی و تقدیرات ایزدی علت وبا و طاعون در بعضی ممالک آذربایجان شیوع یافته و در دار الارشاد اردبیل شدت آن
به پیشه بود که در نفس بلده از بیست هزار کس فوت شدند و در مواضع و محال قرب خصوصا اماکن مشکین و سراب و ارشق کرده بود

فضال قریب هشت هزار تومان که مجموع تا اخراج یکصد هزار ریه به راه عدم پیموده و از پیران معمر روزگار دیده استماع شد که هرگز در آن دیار شدت
آن مرتبه از این شاطیان نموده و بعضی محال طارم و قرای قزوین نیز بنا بر قرب جوار سرایت کرده جمعی تلف شدند **متوفیات که درین سال**
جهان فانی را وداع کرده بعالم جاودانی انتقال کرده بعضی از یک جرگه اینست که از زمره مقربان بساط اقدس و متعهدان درگاه بوده در ایام
سعادت سفر خیر اثر بغداد و در حوالی بناوند در وقتی که سوار با چند نفر از رفقا طی مسافت مینمود حال براو متغیر گشته از فرس بزیر افتاده چون خبر بحضرت
اعلی رسید آنحضرت از شمول عاطفت محفه و تخت روان فرستاده او را به محفه در آورده و منزلی چند پیموده عاقبت طاقت شده بار دیگر
سوار و تاب سواری نیز نیاورده اظهار بیطاقتی کرد و او را از بالای محفه پایین آوردند که ساعتی در سر راه استراحت نماید چون پیمانه عمرش لبریز
شده بود ودیعت حیات بمقتضای مقتضی اجل سپرده متوجه سفر آخرت شد دیگر لکمالت که آبا عن جد از زمره صوفیان صافی
طویت این دودمان بوده بمنصب اوجی باشیگری سرافراز داشت و در اواخر ایام حیات از فرط اعتقاد و اخلاص آستان ملایک آشیان
حرم علیه عالیه شد بعد از فوت پدر بمنصب اوجی باشیگری که موروثی آن سلسله بوده و تعلق گرفت از کمال اهلیت و استعداد به
مدارج عیارتی نموده روز بروز بر قدر و منزلتش بلندی یافته از زمره مقربان و مخصوصان خاص بزم خاص گردیده صاحب رای و مشوره بود
پرسش ... و صغیر السن بود بمنصب موروثی جدی خویش بنا یافت که بعد از او کرکیس ... بآن خدمت داشته باشد
بمقتضای ... شود دیگر از متوفیات **سلیمان خان** ولد شاهقلی میرزا که وزیر دیوان اعلی اعتماد الدوله بود بعد از سعادت پرورش بغداد در دار السلطنه
اصفهان مریض گشته تا ... بیرون ... بدنش ظاهر شد بان علم مبتلا گردید مکرر فصد کرده و تبرید نموده جمیع معالجات ... مفید نیفتاد بر رفته رفته
کشته معالجات اطبا و جراحان واقع ... نگشت عاقبت ... سفر آخرت کشید مرحوم میرزا از حضرت شاه جنت مکان جمع
همیشه ... شرف مصاهرت این دودمان داشته ... نزد پدر بزرگوار به مرتبه الا ... مقطوع النسب بود و فرزندی از
او در وجود نیامده متروکات خود را ... از حیات ... بحضرت اعلی ... بود ... و از ... استماع نموده ... و از
شنیده بود ... نیز ... تصرف ... حضرت اعلی ... سلطان العلمایی
خلیفه سلطان ابن میرزا رفیع الدین محمد ... **ذکر وقایع قوی ئیل ترکی مطابق اربع و ثمانین و الف که سال نهم از قرن دوم**
ایام سلطنت و جهانداری همایون شاهی ظل اللهی است ... باز نسیم ... بهار ... روزگار روز ... عطر سائی آغاز
نهاده ... افسرده ... که دم ... جان ... از فرقه دم ... لازم ... زیرا که ... گشته ... افسرده ... سواری کشید
خورشید جهان ... هزاران ... درعرصه ... جمعه ... اوای جهانبانی ... روز پنجشنبه ... اوایل
جمادی الثانی ... ساعت ... دقیقه از روز گذشته برج حمل ... سعادت افزای ... گشت ... لطف هوا ... نرگس ... شسته
بوقت ... روزگار ... آغاز نهاد و سوسن ... بتقاضا ... و ... غنچه ... تر کرده ... گلبن ... و ... عمل ... نشست
شاه ... دلارای چمن ... عظمت ... بزم بهار ... گسترده ... گل و لاله ... است **بیت** باز نسیم بهار غالیه سا شد ... گرد
کوهسار ... شد دگر **بیت** انجمن آرای گشت لطف سبای بهار **بیت** بادرش ... گشت چون ... مشکین **بیت** حضرت اعلی ... ظل اللهی ... فرزند

اشرف ... شان ... که سال ... چون ... و خوشنما ... که رنگ ... قصور جنان ...
افزای روضه رضوان ... اتفاق ... و ارکان دولت **قاهره** و ... خلافت ... بهره ... سلاطین و بزرگان ... که در آن جشن ...
حاضر بودند ... خاص ... بتهنیت سال نو و مبارکی نوروز فیروز ... و لوازم ... شایسته ... نمودند ... خدمت ...
... که ... امواج ... عاطفت ... گشته ... راحت ...
... فراغت و عافیت ... گردانیده ... و ... بر روی ... عالم ...
... سال ... گردش ... فلک ... روی ... آسمان ... گشته ...
... لشکر ... حرکت ... وقایع عظیمه ... **بیت** ... وارد ... **بیت** ... گرداند ... **بیت** ...
... **بیت** ... **بیت** اگر ... روی ... عافیت ... ایزدی ...
... آمال ... آنحضرت ... روی ... و ... اصلاح ... **بیت** ...
... **بیت** ... خلق ...
... از ... ایشان ... گشته ...
... **ذکر ظهور آثار ... و ... طغیان ... و ... کرمی ... کجت**
... و اعمال ... ... شرح ...
... که ... خانه ... انجام ... روزگار ...
... دست ... خضر ... زیرا که ... الالباب ...
... شتا ... کمال ... ظهور ...
... آنحضرت ... دودمان ...
جون در درگاه ... کمال ... صواب ...
... ارکان ... امرای قزلباش ...
... اطوار عصیان ...
... سپاه ...
... قزلباش ... حضرت ...
جرات ... اشرف ...
همیشه ... ولایت ...
درگاه ... عافیت ...

مستعد سواری گردیده و بعضی سوار شده قبل از آنکه خاقان رسند آن فقره را بکجا خبر [illegible] چنان رسیدند که از طرف دیگر این
گروه و خود بطرف خیمه یوسف خان امیرالامرای شیروان رفته با او و جمعی که همراه بودند حمله برده و خانه ایرج بعد از قتل این دو سردار جماعت [illegible]
قزلباش در آمده یک سپر و چند نفر [illegible] نام و [illegible] نام و هر کس که بدست ایشان در آمد از پا در آورده شهید شهادت چشیدند
فرخ روز [illegible] شده و [illegible] یوم و کمال [illegible] یوم یفر المرء من اخیه که ایمان خود را بیرون انداخته هر طرف [illegible]
قزلباش بغارت رفت اموال و اسباب لاتعد و لاتحصی [illegible] در آمده بعد از انتشار این خبر [illegible]
طبقه قزلباش را [illegible] که هر کدام از عساکر قراباغ و شیروان که [illegible] گشته بطرفی رفته بودند [illegible] سعادت و جمعیت
[illegible] از هم انگاکه بودند [illegible] بیرون [illegible] خان [illegible] در آمدن تفلیس که [illegible] حکومت [illegible]
او بود [illegible] قراباغ با [illegible] قلعه در آمده [illegible] شده و بعد از گشتن [illegible] غارت اموال [illegible]
قزلباش جمعی [illegible] قلعه قراباغ [illegible] و [illegible] خان قتل و غارت و استیصال [illegible]
[illegible] که در آنجا [illegible] خان [illegible] آرام گشته از [illegible] اهل و عیال [illegible]
توقف [illegible] در مقام بیرون بردن اهل و عیال و احمال و اثقال شده و [illegible] رسیدند بعضی [illegible] بعضی [illegible]
که سوار [illegible] رسیده اموال و اسباب بسیار و مواشی و اغنام بیشمار [illegible] جمعی کثیر از نسا و صبیان مسلمانان [illegible]
با متعلقان [illegible] که گذشته [illegible] قلعه قراباغ با اموال و [illegible] که در آنجا بود [illegible]
گرجیان در آمده و از آنجا [illegible] تفلیس آمد [illegible] قلعه [illegible] ولایت [illegible] بلطایف الحیل بدست آورده [illegible]
لوری که [illegible] بود که کوتوال و حارس قلعه بوده بعد از اطلاع بر قضایایی که مذکور شد [illegible]
[illegible] سیمون خان [illegible] با وجود [illegible] و عدم استعداد [illegible] بضبط [illegible]
آن [illegible] خلاف [illegible] بیرون [illegible] و تیر [illegible]
[illegible] و جدال [illegible] چند نفر [illegible] در آمده [illegible] کرده [illegible] مقتول شده بودند [illegible]
[illegible] نموده [illegible] قلعه [illegible] سوار و [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] اموال و اسباب [illegible]
بدست آورده و از آنجا [illegible] عیال و اطفال [illegible] اسیری برده و تمامی مردم ایل [illegible] قراباغ [illegible]
[illegible] بعد از [illegible] قلعه تفلیس [illegible]
[illegible] بجهت [illegible]
در [illegible] مقصود [illegible] گرجیان [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] خلاف [illegible] حالات [illegible]

عرض کر

عرض کرده و بوضوح پیوست که مورد [illegible] بعد از صدور این اعمال [illegible] اظهار [illegible] سلطان روم کرده [illegible]
[illegible] سردار [illegible] که بدست آورده بود [illegible] سردار [illegible] طرف گرجستان و شیروان [illegible]
نموده و سردار این وقایع را [illegible] کارتیل [illegible] و [illegible] تموروث [illegible]
[illegible] حکومت [illegible] خود و [illegible] تفلیس [illegible]
[illegible] بعد از وضوح [illegible] عیسی خان قورچی باشی را [illegible] لشکر [illegible]
گرجستان مامور گردانیده و [illegible] امیرالامرای شیروان [illegible]
استعجال [illegible] خان [illegible] قورچی باشی [illegible]
[illegible] امرا و عساکر [illegible] قورچی باشی [illegible]
و استعجال [illegible] قورچی باشی [illegible]
[illegible] دارالسلطنه [illegible]
توجه فرموده [illegible] سلطانیه [illegible]
[illegible] سلطانیه [illegible]
[illegible] گرجستان [illegible]
[illegible] گرجستان [illegible]

ذکر محاربه [illegible] در گرجستان [illegible]

فی [illegible] چون قورچی باشی [illegible] گرجستان [illegible]
[illegible] امرا و عساکر [illegible] شیروان [illegible]
[illegible] قورچی باشی [illegible]
[illegible] گرجستان [illegible]
[illegible] گرجستان
کارتیل [illegible] سوار [illegible]
[illegible] تفلیس [illegible]
[illegible] محاربه [illegible] قزلباش [illegible]
[illegible] محاربه [illegible]
[illegible] قورچی باشی [illegible]

وامیرگونه خان بچه چنگری ... گشت و میمنه و میسره خود را با یاوران معرکه کارزار را به استحکام در رفت از آن طرف تیر کرچان رسیده

حمله کرد تلاقی شده هنگامه جنگ عظیم در پیوست و در اول حال گروه بهادران پیش آمده بر جرچهار جنبیده و در پاس ... نموده خود و مرحمتی تاب ... آورده

نیاورده از یکدیگر پاشیدند امیرگونه خان لحظه پای ثبات افشرده زخمهای ... چون عجب اتفاق در محل نامناسب جنگ ... بود [illegible]

خود و ... سعادت دست داد طایفه قاجار امیرگونه خان را از معرکه بیرون برده و کرجان در عقب ایشان ... تفنگچیان ... [illegible]

صفوف ... گشته جمعی کثیر از خود و ... پیش ... شربت شهادت چشیده ... روی ... که جان ... شده [illegible]

چنان ... شده ... پیش آمده بود ... گروهی از ایشان ... متقابل ... شده ... باروی قزلباش ... آمده در جانب اردو بازار [illegible]

و ... آورده مردم اردو بازار ... و شاگرد پیشگان ... که در اردو ... افتاده بود ... سورش ... عظیم [illegible]

شیوع یافت چنانکه مردمان بی‌سر و پا و سپاهیان ... که در اردو ... بودند دست به غارت اموال ... گشوده ... [illegible]

اردو ... از این ... و ... لشکر ظفر شعار رسیده چون مذکور شد که در محل نامناسب طرح جنگ افتاده بود [illegible]

گروهی از لشکریان که در گوشه و کنار ... بودند چون ... بزرگ ... شده و ... آشوب ... سپاه ... [illegible]

العیاذ بالله شکستی کامل به لشکر اسلام راه یافته پای ثبات ... سستی ... بعضی ... بعضی ... [illegible]

اموال ... معرکه ... شده ... آشوب ... لشکر ... تزلزل ... سپاه اسلام راه یافت ... [illegible]

از ... و ... معدودی ... در این حالات ... از ... در معرکه پای ثبات

و قرار ... جمعی از ... که مشاهده ... ثبات قدم ... گشته ... به قوت اسلام و ... [illegible]

اقبال ... شهادت ... و ... کشته ... معرکه را ... آن [illegible]

گرفتگان ... از عقب ... پیش ... سپاه ... رسیده [illegible]

... دره ... و ... روی ... [illegible]

... و ... از ... [illegible]

و ... سپاه ... و ... پشت به معرکه داده راه

هزیمت ... لشکر اسلام ... الحق یعلو و لا یعلی ... گشته ... [illegible]

... رسیدند ... از عقب ... [illegible]

و ... سپاه و سرداران ... و ... [illegible]

و ... منصوره ... در ... [illegible]

شربت شهادت چشیده ... فتح و ظفر ... امرا و عساکر ... [illegible]

خیمه‌ها ... انجام ... [illegible]

گرجه بجا ...

گرد غبار فتنه و ... اشتعال یافت ... [illegible]

و در اصلاح حال خود کوشیده ... عسکر ... کوچ ... محمد ... [illegible]

جمعی از گروه ... طرف ... شاه بنده خان ... [illegible]

بر ایشان ... انجام ... سپاه ... منصور ... معاودت ... جهان ... [illegible]

موکب همایون ... قزوین حرکت کرده ... در ... شهر ... فتح و ظفر رسانیدند

ذکر فرستادن فوجی از افواج قاهره به صوب قزاقان و گرجستان و کشته شدن شاه بنده خان ترکمان

... سعادت ... الکمال ... شهر ... [illegible]

سفر خیر انجام ... اسلام ... شاه بنده خان و گرفتاری قزاقان ... در راه قزاقان ... الله ... [illegible]

... طایفه ... سعادت اسلام ... خدمت اشرف ... [illegible]

پرستاران حریم ... و ... امام ... [illegible]

عصیان ... اشرف همایون ... عساکر منصوره ... [illegible]

... شد ... قزاقان ... گرجستان ... [illegible]

و قلعه ... صعوبت راه ... عساکر منصوره ... [illegible]

بنده خان ... قزاقان ... [illegible]

خوانین عظام و عساکر نصرت ... قلعه ... [illegible]

... شدند که متعلقان ... عساکر منصوره ... [illegible]

صلاح در توقف ... کوچ و متعلقان ... [illegible]

محل ... لشکر ... عساکر منصوره ... [illegible]

از ... راه ... لشکر ... استحکام ... [illegible]

بعد از ... سپاه ... لشکریان ... [illegible]

منزل رسیده بودند شاه بنده خان و قزاقان ... [illegible]

برآمده ... مخالفان ... جنگ و جدال ... [illegible]

جنگهای صعب روی داده ... شاه بنده خان ... لشکریان قزاقان ... [illegible]

گروه ... شاه بنده خان ... [illegible]

... قزاقان ... [illegible]

طرف مخالفان ... کثرت ... آن ... [illegible]

[illegible]

گفتار در وقایع [illegible] در وقتی که در این سال [illegible] از توجه رایات جاه و جلال [illegible]

چون از [illegible] [illegible]

[illegible]

ذکر [illegible] آمدن [illegible]

[illegible]

ذکر توجه رایات نصرت آیات

بصوب دار السلطنه [illegible]

[illegible]

گردانیده بجانب بغداد روانه نمودند که مشغولی سپاه رزمخواه موکب مقدس بوده در دفع و رفع مخالفان دین و دولت و حرمت ملک [illegible]
و حکم شد که امرای عظام و حکام کرام آن طرف و سایر عساکر نصرت قرین [illegible] سپهدار [illegible] جمعیت نموده از صلاح و صوابدید او تجاوز ننمایند و تا
سواری سه هزار نفر از سپاهیان کارزار دیده جلادت شعار و توپچیان و تفنگچیان قدرانداز و [illegible] کار دیده کار آزموده
مقرر داشتند [illegible] دار السلام بغداد فرستادند که باتفاق [illegible] عراق عرب [illegible]
و [illegible] که [illegible] قلعه [illegible] فوجی از افواج قاهره [illegible]
[illegible] حضرت سلطان الاولیا
و برهان الاتقیا [illegible] حضرات شیخ [illegible] شریف برده [illegible] زیارت و طواف آن [illegible]
مهبط فیض رحمت و محل استجابت دعوات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **ذکر لشکر کشیدن حافظ احمد پاشای سردار عساکر شمار**
روم بعزم تسخیر عراق عرب [illegible] قلعه بغداد و شرح بعضی وقایع با چون حافظ احمد پاشا [illegible] وزیر اعظم [illegible]
بغداد را محاصره کرده [illegible] اطراف و جوانب دیار روم عساکر بیشمار [illegible]
[illegible] اسباب توپخانه و ذخیره و [illegible] سامان لشکر [illegible]
[illegible]
[illegible] لشکر قزلباش [illegible]
[illegible] بغداد [illegible]
[illegible] عراق [illegible]
که در بغداد [illegible] توقف [illegible]
[illegible] بغداد [illegible]
[illegible] عراق عرب [illegible]
[illegible] امرای روم [illegible] سپاه [illegible]
[illegible]
[illegible]
قدم [illegible] عراق [illegible] قلعه [illegible] مصطفی پاشا [illegible]

منزل [illegible]
[illegible] کربلا و نجف [illegible] سلطان [illegible] عتبات عالیات که در حوالی [illegible]
[illegible] قلعه بغداد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مصطفی پاشا [illegible]
نجف اشرف [illegible]
[illegible]
[illegible] عساکر روم [illegible] احمد پاشا [illegible]
[illegible] دار السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بغداد [illegible]
[illegible]
و [illegible] **ذکر قضایایی که در طی توجه رایات ظفر پیکر همایون در اثنای راه بوقوع پیوست و تسخیر قلعه [illegible]**
[illegible] چون رایات ظفر پیکر [illegible] عراق عرب در حرکت آمده [illegible]
سپاه ظفر پناه [illegible] افواج قاهره [illegible]

در رکاب اشرف توقیف فرموده برخی را امیر [illegible] کرده که زنبیل بیک سردار سپاه شقاقی [illegible] کردند تا اگر موضع‌ها [illegible] احمال [illegible]

که در [illegible] الکای [illegible] که [illegible] معسکر فیروزی [illegible] جم [illegible] اجلال [illegible]

گشت که فوجی دیگر از سپاهیان [illegible] کار [illegible] صاحب تجربه و بصیرت بوده باشند [illegible]

[illegible] محاصره [illegible] مقداری حرب باروت مصحوب خود کرده [illegible]

[illegible] مقصود [illegible] جلادت شعار [illegible]

[illegible] صاحب [illegible]

[illegible] حسین میرزا [illegible] مرتضی قلی بیک [illegible]

[illegible] میرزا [illegible] معصوم [illegible] خراسانی [illegible] امام قلی خان [illegible]

[illegible]

خواهند بود چون [illegible] بمجرد [illegible] رسیده بود و توقف [illegible] جنگ [illegible]

متعهد بود [illegible] دولت [illegible] عساکر منصوره [illegible] لشکر [illegible]

[illegible] احاطه نمود [illegible] اکثر [illegible] استقلال [illegible] سپاه [illegible]

در چند محل [illegible] رسانیده [illegible] اول [illegible] برج و باره [illegible]

[illegible] نامدار [illegible] شده [illegible]

[illegible] مسدود [illegible] احتیاط [illegible] کشیدند [illegible]

و چون [illegible] اطراف [illegible] بنا بر عزم [illegible]

کشیده بروج و باره [illegible] استحکام [illegible]

[illegible] سپاه [illegible] نصرت [illegible] مشغول [illegible]

[illegible] ولایت [illegible]

و ظهور کرامات [illegible] ولی [illegible] سپاه [illegible]

[illegible] برج [illegible] منهدم [illegible]

[illegible] عظیم [illegible] برج [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] بروج [illegible]

[illegible] آتش [illegible] منهدم [illegible]

[illegible] مردان کارزار [illegible]

[illegible] عالی [illegible]

[illegible] شجاعت [illegible] علامات [illegible]

[illegible] استیلای [illegible]

[illegible] نصرت [illegible]

[illegible]

بسر برج [illegible] لشکر ظفر اثر [illegible] سپاه [illegible]

[illegible] اهل اسلام [illegible]

[illegible] قلعه [illegible] ظفر نشان [illegible]

الطاف [illegible] اسلام [illegible]

و چون اسباب [illegible] سردار [illegible] مملکت [illegible]

[illegible] صلاح [illegible]

[illegible] سپاه [illegible]

کوچ کرده [illegible] شجاعت [illegible]

[illegible] عزم [illegible]

و خلف [illegible] سپاه [illegible] حضور [illegible]

[illegible] سپاه [illegible] مخالف [illegible]

[illegible] سپاه مخالف [illegible] معرکه [illegible]

[illegible] سپاه منصور [illegible]

[illegible] عساکر منصور [illegible]

[illegible] دستگیر [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] بی‌دین [illegible]

[illegible] فتوحات [illegible]

[illegible] وقایع [illegible]

[illegible] متوفیات کودین نیل [illegible]

[illegible] شهادت [illegible]

[illegible]

[illegible] شهادت [illegible]

سلک عبادات و عنوان خاندان شرف انتظام یافته سعادت حریت یافت و چون جوهر ذات قابل بود و در خدمت اشرف میرود ترقی گشته
روز بروز مدارج علیا ترقی میکرد و کمین خدمات منصب قورچی‌گری یافته بعد از ظهور رشد و کاردانی میر توپخانه و سردار تفنگچیان گردید و از وفور امانت
اقران و همقطاران بسبب اطاعت گشته رتبه سرداری سپاه ظفرپناه یافته و در امور موافق رضای ولینعمت و پیروی مزاج مبارک آنحضرت سلوک
نموده بهر خدمتی که مامور گردید روی همت بدان اقدام نمود و بالاخره برتبه علیا ایالت و اقبال رسید خانی سرافراز گشته از حسن تدبیر و وفور
دلیری و حزم و دوراندیشی و رای صائب و ثبات قدم در معارک بمنصب سپهسالاری کل لشکر ایران سربلندی یافت چند گاه امیرالامرای
آذربایجان گردید و در این هنگام حکومت مشهد مقدس معلی و دارالملک خراسان بلو متعلق بود و بعد از وفات منوچهرخان پسر بزرگش بجای پدر
حکومت آن ولایت یافت و الیوم حاکم مشهد مقدس است **دیگری توختان** که او نیز در گرجستان به تیغ عدالت حرام نمک شهادت یافت
وی نیز با قرچقای خان از یک طبقه بود و با یکدیگر شرف غلامی این دولت دریافته همیشه یار و برادر یکدیگر بوده مدتی در ایام جهد و ... و جنگ
حقیقت جواهر یح مامور گشته در آن مهارت کامل یافت رفته رفته در آنخدمت ترقی کرده بمنصب میرشکاری سرافراز شد چند گاه ایالت و ولات
دارالمومنین استرآباد و مازندران بخصوص کرد و بحسن سلوک و رعیت پروری اتصاف داشت و در این هنگام دو سه سال بود که حکومت ولایت شروان
و داغستان و مرزهای آن الکا سلوک پسندیده مینمود و چون پسرانش صغیر بودند ایالت آن ولایت را در وکالت پسر بزرگش که داروغه گیلان بود
در حیات ... او تفویض شد و در عوض تعیین گشته رتبه خانی یافت **دیگری بیکی خان** و او از یکی القشیکاقاسی باشی بی ازادی از غلامان
قدیم حضرت اعلی شاه جنت‌مکان بود که از اوان طفولیت در کوچکی آنحضرت که در دارالسلطنه هرات تشریف داشت در خدمت بوده روز بروز قدر
و منزلتش می افزود و در اوایل حال قورچی ترکش بود تا بتدریج دانش و کاردانی در سلک امرای بزرگ در این دولت انتظام یافته بمنصب ایشیک
آقاسی باشیگری و میردیوانی سرافرازی یافت صاحب رای و مشورت بود و در اوایل این سال در بلده طهران ری که اقطاع او بود بیمار شده روز بروز
مرض اشتداد نموده شرف معالجات اطبا با مسیحا دم مقاومت نتوانستند نمود و رحمت حق پیوست پسرانش کوچک بودند منصب و
در الکا ملحق بود در سال آینده چنانچه مذکور خواهد شد برتبه یک تومانی ایشیک آقاسی باشیگری یکی از ایشان عنایت شد **دیگری میرفیض الله** صدر خلیفه دیوان اعلا
عظیم القدر رفیع‌المنزلت که چنانکه گذشته بیش از چهار سال در دوات خلیفه مشهور بود آن زمان الاصل بود و از نژاد امیر قوام الدین میر بزرگ
والی طبرستان است مدرس میرشجاع الدین محمود سیدی فاضل دانشمند و از زمره علمای عالیقدر بود و تا مجتهد دوران دارالملک صفاهان حاج اکبر
و در قبات بوده و خاندان بزرگ و در اینکه از اعظم اند و میر مذکور نیز سیدی فاضل سلیم النفس نیک‌خصال و از علوم معقول و منقول بهره ور و آگاه بود
و بعد از رحلت قاضی خان سیفی حسینی قزوینی چنانچه در محل خود مرقوم کلک بیان گشته برتبه صدارت سرافراز گشت و در ایام منصب کمال
دیانت و امانت و پرهیزکاری سلوک مینمود و رونق منصب صدارت را از صفات حسنه مذکوره رونقی دیگر افزود و در
اوایل این سال که در رکاب اشرف از فرح آباد مازندران بیرون آمده متوجه ییلاق بود در فیروزکوه بیمار شده با محمد خضر میرزا به خوبی حضرت
امام زاده واجب التعظیم والتکریم امامزاده عبدالعظیم علیه و آبائه التحیة والتسلیم آورده و در آنجا مرض اشتداد یافته بجوار رحمت ملک غفور پیوست
نعش او را به اشرف نجف رسانیدند و ... برتبه صدارت ... سرافرازی یافت

[illegible]

نقل کرده و بقرب ... میر زاده و در روضه مقدسه حضرت سید الشهدا خامس آل عبا مدفون گشت منصب صدارت من حیث الانفراد بمیرزا رفیع
مشهدی که شرف مصاهرت حضرت اعلی سرافرازی دارد تفویض یافت **دیگری گنجعلی خان** چکرلو چکنی شده و روی ... خلیفه رکیب ... گنجعلی
اکراد و نیز از ملازمان قدیم حضرت اعلی بود که در اوان طفولیت و ایام شاهزادگی و در دارالسلطنه هرات در خدمت بوده و در زمان فرمانروائی آنحضرت
چون بحسن خدمات و مردانگیها که در ظهور آمده در خراسان و محاربات ازبکیه و ... سرافراز و ترقی یافته بمراتب علیای امارت و خانی رسید
و چند سال کرمان بود ... ترقی کرده قریب سی سال من حیث الاستقلال حاکم و فرمانروای آن الکا بوده آثار عدالت و رعیت پروری
بظهور رسانیده و در این وقت حاکم قندهار شده در اواخر این سال بر بالای ایوان ارک ... بر روی ... که بعمارات بکوتاه ایوان تکیه داشته
خوابیده بود و در آن خواب و بیداری از سر نقطه قبرچیده بپائین افتاده و رحمت حیات بقابض ارواح سپرد بعد از
زمانی جنازه او را ... و اقف شده پسرش علیمردان بیک نعش را از قندهار مشهد مقدس معلی نقل نموده در روضه مقدسه رضویه
مشرفه علی مشرفها الصلوة والتحیة مدفون کرده چون خبر وفاتش بعرض اقدس رسید علیمردان بیک مذکور را از جهت حقوق خدمت قدیم والد
به رتبه خانی و ایالت قندهار سرافرازی یافت لقب بابائی یافت **دیگری امیرگونه خان** ساروصلان چکرلو چکنی از اولاد ... از ایل قاجار
قاجار است پدرش کلابی بیک در سلک قورچیان حضرت شاه جنت مکان علیین آشیان منتظم بوده و خود بعد از ایشیک آقاسی‌گری باشی
حرم و محارس دولتخانه مبارکه قزوین و در روز تعلق آنجا بوده و بعد تحصیل کاردانی و حسن خدمات لایقه برتبه ایالت و خانی رسیده امیرالامرای
چخورسعد گردیده و در ازدیاد مروانگیها که در آن حدود از او صادر شد و محاربات با رومیه چنانچه در محل خود سمت گذارش یافته و در آخر چند ماه
گردیده بمنصب ساروصلان ... سربلندی یافت و در این سال در جنگ گرجستان که چرچی لشکر ظفر اثر بود زخمدار شده بود و در قلعه
ایروان بمعالجه زخم پرداخت و در اواخر سال زخم تشنج کرده از هم گذشت و چون در غزای کفره گرجی زخمی شده بود و بسیار رشیدی از او بظهور رسید
بمرتبه شهادت ... حضرت اعلی ... پسر ارشدش او و اگر جوان ... است ... منظور نظر ... آنحضرت
بود بعد از فوت پدر برتبه خانی و امیرالامرائی چخورسعد سرافراز گردید و الیوم بایالت و دارائی آن ولایت مشغول است **دیگری شاهبنده خان**
ولد پیر بوداق خان ترکمان که پیر بوداق خان ترکمان وی بعد از پدر بایالت و دارائی دارالسلطنه تبریز و امیرالامرائی آذربایجان منصوب بود و در این سال بسفر
گرجستان مامور گشته در راه قراباغ چنانچه در محل خود مذکور گشته در راه این دولت مدت ... آمده درجه شهادت یافت جوان
سنجیده معقول و بزیور عدالت و رعیت پروری آراسته و بحکم طبع و سلامت نفس آراسته بود منصب او را بدو ارزانی داشته
و حقوق خدمات سلوک ... که پیر بوداق خان از سال او و جهت ... مذکوره بایالت و دارائی و امیرالامرائی آذربایجان سرافراز گردانیدند و بکیل ...
فرموده پیر بوداق خان ثانی لقب یافت و هر آینه امثال موجب استظهار و امیدواری سایر جانسپاران این دولت گردید **دیگری
حسن خان** استاجلو ... از او و ... از غلامان قدیم خانخانه بود که در خراسان بمراسم ... ... بعد از
جلوس همایون در زمره ملک ایران ... گشته در جنگ ... کرده و ... بشرف مصاهرت این دودمان سرافرازی
یافت و بعد از ایالت ... امیرالامرائی ... منصوب گشته ... فرمانروائی آن الکا بوده و به صفات حسنه و عدالت ...



و رعیت پروری اتصاف داشت بلکه در حال بود که از ایالت و امور سپاهیگری تقاعد جسته و در محال ساوه که ملک حسب عنوان پناه
سلطان حیدر میرزای صفوی او بود اقامت داشت در این سال بعارضه عارض گشته باجل طبیعی بخرام آخرت شتافت و جمعی دیگر از دولتخواهان
رکاب اشرف در معرکه گرجستان درجه شهادت یافتند چون حسام بیگ روزبهانی ذوالقدر و علی بیگ روزبهانی قزلباش و
آقا قوام الدین لارجانی و پاپاس بیگ شمخال لارجانی که جوان قابل رسیده کاردان بود و بحسن شجاعت و نظم اشعار اتصاف داشت و بار نامه کمال
ایشان منوال شجاعت و مردانه سرافرازی دارند و در تفصیل اسامی ایشان شهدای آنمعرکه فایده متصور نیست اکنون وقت آنست که بر
سخن رقم شکست مسکین پیشه قلم در مضمار تحریر وقایع سال نو مشغول شده حالات سفر ظفر اثر دارالسلام بغداد در صحیفه بیان نگارش دهد
آغاز سال فرخ فال پارس ئیل ترکی مطابق خمس و ثلثین و الف که سال دهم از قرن دوم جلوس همایون است و کره مقدم نوروز فیروز
شب شنبه ... بر دو روز: زمین از نسیم بهار گرد زداید: گیتی از سبزه تازگی داد: یعنی آفتاب فلک پناه که خسرو سیارگان و
فرمانفرمای اقلیم چهارم آسمانست با کوکبه عالم افروزی روشن افزای موکب نوروزی گردیده در دو ساعت و پنج دقیقه از شب شنبه
بیست و دوم شهر جمادی الثانی مطابق سنه خمس و ثلثین و الف از مقام حوت حرکت کرده بخشش حیثیه بهار حمل را از مقدم فیروزی
بهجت و خرمی افزوده مشاطکان بهار عروس دولت و کامرانی را هم آغوش خسرو کامکار ساختند گروه کجکول روزگار را در زده جبهه
عروسان چمن را غازه بستند: بزم گل پرا بهای تازه بستند: ز نو آیین دیگر و رنگ تازه: دگرباره گرد باد از خشم کرانه: شهریار سپهر ارادت یعنی
حضرت همایون اعلی در کنار دجله بودند و از انهار آب بهر خیام دولت با نشاط و خطور و کامیابی صحبت نموده شامیانهای فتح و فیروزی افراشته
بودند که در آن شب مبارک سحرگه اولین روز نوروز بود خبر جنگ مراد پاشای و فیروزی افواج جنود قاهره بر یکی که بتحریر جهت رسیده کار فرمای
عالم قضا عموم دولتخواهان این خسرو عید را از این خبر مسرت اثر تهنیت نوروزی و سرور شش بهجت نمود انواع فتح و فیروزی و ... حضرت اعلی
شاهی ظل الهی است و الا مدفع مخالفان این دولت و مخالفان ... مذلت ملک و ملت مصروف داشته در لوازم این امر عظیم سعی موفور
و توجه و اهتمام غیر محصور بظهور می آوردند و چون زمانه وقوع فتح لشکر ظفرشعار و مبارزان نامدار را جلادت آثار در رکاب سعادت انتساب
همایون بود دیگر نفع چه از کسی از اعیان سپاه قزلباش و غلامان و طبقات لشکر جدا کرده بسرکردگی ... بیگ ... قزلباش چند
دفعه دیگر دو هزار نفر از آقایان ... و ... درگاه و ... سیم بسرکردگی محمد قلی بیگ چلو ... قزلباش جغتای فرستاده که بسپاه منصور
از صلاح زدیک سپهدار لشکر ظفر اثر در کمک زده و از ... شعور ... تقویم شکوه جمعه مدخرج سپاه را از سپهدار مذکور
ارسال فرمودند که بهر دستور کار ادا و اقتضا نماید بطبقات لشکر قسمت نماید وزیر بیک ... رسانیده ... نقود نامعدود
بر طبقات سپاه مجمل قدر مراتب قسمت کرده موکب جهان کشای شاهی تا طی مسافت می نمودند **گفتار در قضایایی که قبل از**
وصول موکب همایون بدار السلام بغداد و میانه سپاه ظفرپناه و مخالفان روی داده چون جنود رومیه بر یکی که در فوق
اشاره شد بر اطراف و جوانب قلعه بغداد محیط گشته سعی موفور در مراتب قلعه گیری کرده یورشهای عظیم نمودند و هیچ اثری بر آنها مترتب
نگشته بنتیجه حصول مقصد نگردید و جمعی کثیر و جمعی غفیر از لشکریان خود بکشتن داده کاری نساختند حافظ احمد پاشا از وصول موکب نصرت قرین که

زمان

زمان ما ان رسیده غروری که داشت اندکی زایل گشته همت بر صیانت اردوی خود گماشت و خندقی را که بر دور اردوی خود حفر نموده بود
قلعه گونه کرده در هر چند گام برجی قرار داده و توپچیان و حارسان بحفظ آن گماشت و خاطر بران قرار داده که همانجا توجه مکار بدن کشش نشده خود را
در آن قلعه که به خندق محفوظ نماید و چندان در پای قلعه اقامت نماید که محصوران از قحط آذوقه دست عطش ضطرار بدامن استیمان جاره
با شند و سپاه ... کمک رسیده ... بقلعه ... و جیبه سخن ... پیوسته در اهل محکمه ای سپاه چهار نفر ... می آورد که شاید
بلطایف الحیل ... قلعه ... سپاه از شریف بروجی ... ارسال ... بکار رسانیده ... در مجالات ... رطابه مکاتبه ... گشته
ایالی محمد پاشا برادر او از زینل بیگ می بوده و بوساطت ایشان خود همیگشته در اثر ... اظهار ... آشنایی بایستی ... گزاری کرده با تفاق
یکی از خواصان رومی نزد زینل بیگ آمده بشکنان خبر خواهانه ... انعام نموده از روی عجز بوسی درگاه معلی نمود و بعد از عرض استیاره باروی نمود و
همراه خود و رسالت ... مذکور ... بعتبات ... عالیه بمجلس خلد آیین ... شده و در اثنای مکالمات و تحقیق حالات از هر جهت عرض نمود که جناب
صاحب سعادت از جانب حضرت خواندگار ... بسرداری ... ملک بغداد آمده ... صاحب ... مصالحه ... نمود ... مأمور شده از
کشتن سپاه مرزبوم ایران ... بحصول این مقصود ... اخذ ... حضرت شاه ... سرحد ... نهایت
منظور ... مولی سلطنت که سلاطین اطراف و دولت و ... چشم ... اندازند ... مصالحه سعی نموده ...
و جنگ و جدال ... نه ... مینمایند چون رتبه ... که لشکریان هر دو طرف در تلبیس ... سعی کنند ... شده و
اهال گرمی ... نشسته ... بعد از ... بغداد ... حضرت شاه که از خاندان کرم و ... بنده ... زینل بیگ
معتمد ... آنکه ... سروران ... دیده ... صلاح هر دو طرف ... مصالحه ... چون ... سردار ...
و لشکر عافیت ... نشان ... شاه ... ولت طرفین ... حضرت اعلی ...
... اظهار ... رومیه ... بغداد ... همیشه ... نواب ... و جمعی ...
عثمان ... بوده ... دفع ... ایمان ... بود ... آل عثمان ملک موروث ... بغداد ... اسلام ...
نمایند که رابطه مصالحه و دوستی ... دفع ... بود ... که ... طرف ... شرایط مؤالفت و دوستی ... حضرت
خواندگار ... رضای ... منه ... بیت ... بغداد ... همیشه ... فرستاد ... چون
در مقام ... مناقشه ... آن ... ملک ... بغداد ... امید که ... خبر ...
نقد ... زینل بیگ ... کار ... سردار ...
او ... امرا و پاشایان ... سپاه ... سردار ... مشایخ ...
دشت ... نیز ... بیگ ...
و امرای عظام ... صلاح ... سپاه روم ... محصوران ... شاه ...
شاه ... گفته: **بیت** عروس ملک کسی در کنار گیرد تنگ: که بوسه بر دم شمشیر آبدار دهد: لهذا ... نواب ... گشته ... و ...

جوشن ارسلان پوش بجوی پیوسته که با رنگ خود شان روشنی آمیز آفتاب بود و دشت و صحرا از شعشعه سنان صدف گلگون شقایق فشان
لاله زار می‌نمود همه تاتاری نژادان هامون نورد و برق رفتار که بسرعت تک بر باد اندیشه پیشی گرفته‌اند کوه پیکران جهانگرد که از شدت
جولان با باد صبا و شبیه روش هم‌دوش شدند از جمیع جوانب بعزم جنگ متوجه اردوی سردار گشته با قرب سپهدار جوان رزم آزمای خود را
و تفنگچیان ایشان چون جلادت شعار در برابر آن سپاه بی‌شمار صفوف قتال آراستند خلف بیک سرخجی باشی که به پای اولی امر تفنگچی را
پیشتر رفته میمنه و میسره سپاه منصور بمردان کار و دلیران معرکه کارزار استحکام داده مرتبه بمرتبه همراهی جنود اقبال پیش رفته
بعد مسافت تقریبا نمانده بین العسکرین یک فرسخ بیش نبود و از طرف رومیان اصلا آثار جلادت ظهور نیافت رئیس بیک و امرای عظام
فرود آمده از فور تهور و مردانگی شب‌ها تا بهار برپای کرده و در عرصه رزم مجلس بزم آراستند و رئیس بیک رقعه‌ای بدین مضمون بکفالت پاشا نوشت
که امیت که پاشا را قوی قبیل بعزم ملاقات آمده‌ایم و قرب جوار دست داده لایق نمی‌نماید که اصحاب سعادت با وجود کثرت لشکر و جمعیت
دلاور جاه و لافهای گزاف از مقابله فوجی از افواج قاهره قزلباش احتراز نموده بجنگ پیش نیایند و مصدر مدعای خود نشوند ایشان که در فکر
و در حین رقعه فرستادن سوار شده مستعد شدند چنانچه مسافت زیاده از یک میدان راه نماند و دلیران جنگجوی سپاه مخالف کنار خندق
را محض چند روزی را دستگیر کردند و رئیس بیک بمقامی که رسیده بود بار فرود آمده شب‌ها تا بهار افروخته و برج و بارو آراسته در انتظار
نشستند عساکر روم در کنار خندق صف کشیده بر دوش همه داران بحراست اردوی خود مستعد احتیاط نشستند و جرات بیرون آمدن از
حصار خندق مطلقا ننمودند و سردار در جواب رقعه و نتقادم در میدان عذرهای سست و سخنان ناپسندیده نوشت و بوضوح پیوست که
رومیان جرات جنگ صحرا ندارند چون روز بآخر رسیده بود و در جهت حیلولت ماءی بود در کنار خندق نیز دو جسر بالضروره با
اردوی خود آمدند و حقیقت بعرض عاکفان سده جاه و جلال رسانیدند که در باب محاصره خندق هرچه اشاره شود عمل نمایند چون پرتو این خبر
بر پیشگاه ضمیر انور تافت از محل اقامت کوچ کرده چند مرحله کنار آب پیرا آمده هر روز در جلگه گرمی گشته هزار دو ده که برج بود
افراخته شده رئیس بیک و امرای نامدار و عظمای لشکر ظفر شعار سعادت ملازمت اختیار گشته غرب و داد و بوس دریافتند

ذکر وصول موکب همایون بارض دار السلام بغداد و پیوستن سپاه منصور بمعسکر فیروزی اثر و آنچه در خلال این احوال روی داد

چون عنایت ایزدی همراه و فرجام حال رستی امانی و آمال هواخواهان این دودمان قدسی نشان است و این یورش خجسته اثر بر میزی که حضرت الهی در رفع
و حصول مطلب ارشد موافق تقدیر افتاد و هر تدبیر که در کنگاش اندیشه پرورد بخت برحسب مراد در رسید و عاقبت خجسته غالب آمده نصرت فیروزی
همیشه القصه چون موکب همایون کنار شط و حوالی ... رسید کنار آب پهنا در نزول اجلال نمود و در مجلس کنگاش انعقاد یافت که بچه نهج دفع دشمنان
پرداخته و با وجود چنین عدد نفوس سپاهی وقت را که تشخیص عبث بابت که در مضیق محاصره مانده لطفا از دوده و دوری و شدت متفقه و
بیداری آسوده گی نیافته اند و چشم غیرت بخواب راحت آشنا نکرده و پهلو بر بستر استراحت نرسانیده از تنگنای محاصره خلاصی بهمه مجال ندارند
خود بر دور مدار اردوی خود خندق کنده پشت خود را با تعرا و جسر و توپ و تفنگ استحکام داده دست از کار نهاده در کنجی کشیده بقلعه داری مشغولند در
این صورت جنگ خندق باعث تضییع لشکر است و صرفه در آن نیست رای صوابنمای بر این قرار یافت که در تضییق خورد ایشان کوشیده راههای

افزار

طرف آب و خشکی مسدود گردد که از هیچ طرف آذوقه با ایشان نرسد و از خذلان و بلای ضیق الید اضطراب انجامد و بحسب
نزدیکی لشکر گرد و دور تو بشیمن اهل خانها را مانند پیشرفت مهم عادی بر وجه دلخواه ساخته آمده و از رود گنار آب پهنا کوچ کرده در مکانی که
شط پیرو دجله و قرب شهر قرافانی است نزول اجلال فرمودند و جمعیت سلطان سپهر با فوجی از دلاوران از طرف سامره که بر راه موصل و دیار بکر
است و با سفاین و کشتیها اندر دیار بکر آذوقه به عسکر رومیه می‌آوردند فرستادند که راه بر کشتی‌ها مسدود کرده اندر بحر حاجت حزم و احتیاط
رسیم بیک پیش اول صحبت که از زمره مقربان و دلیران کارکار است با فوجی کثیر به خدمت مامور گردانیدند متعاقب جمعیت سلطان را منصوب ساختند
نموده و جسری از مکانی که بسته بوده بر داشته در وسط اردوی همایون محل مناسب را جسر ساخته بند کردند و رئیس بیک سپهدار و را با
لشکر منصور و خلف بیک سرخجی باشی قرچغای با سپاه ظفر همراه از جسر عبور نموده و از طرف آب دیاله که بین العسکرین یک فرسخ زیاده نبود
محل نزول اختیار نموده فرود آمدند و طریق حزم و احتیاط مرعی داشته پیش روی لشکر را بخوف جسر و خندق و نصب توپ و تفنگ زنان استحکام
داده تفنگچیان بقدر از بحر است گماشتند و مامور شیخان بیکلربیکی کار پیر را که و مغفور کریم؟ خان با عسکر فارس اتباع خود و با جمال و کشتی مامور بوده بود
از طرف آب لشکر اقامت انداز دورتر در وسط آنها از جسر بعیره از طرف مسدود کرده بخدمت امیر شیخ الهی که نزد پیش او با از طرف لشکر در ملحقه
اکنون مامور از طرف بغداد که لشکر منصور بر دو طرف آنها از آنطرف که متعلق آب دجله و قلعه جسور به نظر وصف دادشته نچه ما با خواهان بجنگ نامه
آن شکنان دهی خود رود که جوان کار آمد و از مود دهات و جناب لاله ما بر طرف ما را به شرف کردند لشکر رومیه که در رانیده جمعی از دلاوران جنود قزلباش را
کشتی از آب گذرانیده بآن طرف آب فرستادند که در برابر اردوی همایون اعلی محل اقامت اندازند و ایشان نیز پیش رو از تیل بیک و چوبک
پیش روی خود در جای که مانع دخول لشکر بیگانه تواند بود مرتب ساخته تفنگچیان بحراست گماشتند بقدر مقدور در استحکام آن کوشیدند و بعد از
جرات آن نداشتند که از طرف بغداد و کهنه آسیاب نخاله توانند رسانیده مام سختی که بیک بغداد از سختی سپاه و استحکام مقدم ما
فوجی از افواج قاهره بر سر شهر حله که از سلاطین پاشای الوند و خیل مشهور است و در آنجا می‌بود فرستاد از سلاطین پاشا جنبه بخود دو جمعی از اعراب
مخالف بجانب سپاه منصور در آمده خلایق محاربه بوقوع پیوست و الوند اوغلی نیز انهزام یافته قرب هزار نفر از جنود مخالف طعمه شمشیر آبدار شدند
و از سلاطین پاشا با بقیه السیف از راه فلوجه که بطرف حلب است بر و در رفت و غنایم موفور و ذخیره فراوان که از جانب بصره و حوالی
با سفاین بار دوی رومیه می‌آوردند بدست عساکر منصوره در آمده و سپاه مع جلال رسیده که اکثر دو طرف عسکر روم از خذلان تحقیق در بعضی که از طرف
آب با بیت الرحمی گذرانیده بآن طرف آب بحر ارضی انداز که ترکه طبقه الوار از مردم حسین خان حاکم لرستان و مرتبه دیگر خان احمد خان لر از
بآن طرف فرستاده ایشان بیشتر شعار حقیقت در پنج محل کرده بجراگاه در دو آب رسیدند و چندین هزار راس و گله اسب و شتر رومیه را رانده بلشکر ظفر اثر
به جراگاه عدم فرستادند از اتفاقات حسنه آذوقه از هر گونه اجناس که از راه حلب و در راه فلوجه باردوی رومیه می‌آمد و چاشت شده غارت
کرده بسلامت باردوی معلی رسیدند و چون سپاه مع جلال رسیده که از راه فلوجه و طرف حلب خزینه موفور و ذخیره و اسباب فراوان
باردوی رومیه می‌آمد در زمان یک ظفر موانات را با گروهی از سپاه فرستادند تا آذوقه و دو لشکر قزلباش که با طرف
راه‌ها قسمت گروهی که می‌آمدند اگر طبل جنگ کوفته هجرت نمودند و بعضی که کشتی در آمده از آب فرات را در آمدن بوده بودند دست پیکان

و لشکر ظفر شعار اتفاق افتاده مبادا که ذخیره و غنایم و ذخیره [illegible] نموده از روی همایون [illegible] رسیده و [illegible] آمده شد و از آن طرف با کلیه منقطع و شوارع [illegible]
مسدود گشت **ذکر ذخیره فرستادن از اردوی همایون بقلعه بغداد و شروع محاربه که مابین جنود قاهره قزلباش و رومیه وقوع یافت و مآل**
حال رومیه چون جمعی کثیر و جمی غفیر از سپاهیان و تفنگچیان در قلعه بوده ذخیره و آذوقه [illegible] از ابتدای [illegible] و دو شده هر روز مقدار [illegible]
اجناس و ماکول [illegible] در کار بوده و مدت محاصره بامتداد کشیده آذوقه تقلیل یافت و همه روزه مردم [illegible] شهری [illegible]
خوردن [illegible] بیرون می آمدند و در میان [illegible] از عسرت و تنگی معاش محصوران آگاهی یافته [illegible]
تنگ گردانیده ماه مبارک رمضان رسیده و [illegible] بغداد اگرچه [illegible] ذخیره و [illegible] از سپاهیان [illegible]
[illegible] ماکولات [illegible] در شهر و بازار [illegible] صفی میرزا [illegible] صادق القول است [illegible]
و [illegible] ماکولات [illegible] حضرت اعلی [illegible] الهام [illegible] آنچه در اردوی [illegible]
[illegible] انجام [illegible] مقدار [illegible] آذوقه [illegible] با [illegible] و کشتیها [illegible] قلعه [illegible] که از [illegible] از طرف بغداد [illegible]
[illegible] مردم [illegible] ذخیره [illegible] آن [illegible]
و امیدواری سپاهیان [illegible] مخالفان [illegible] بسیار [illegible]
[illegible] ملازمان [illegible] اگر [illegible] قلعه [illegible] بغداد [illegible]
[illegible] میان [illegible] مخالف [illegible] عسرت و تنگی معاش [illegible]
[illegible] حضرت اعلی [illegible]
[illegible] [illegible] قلعه [illegible] جسر [illegible]
کشتی [illegible] شب [illegible] اردوی معلی [illegible]
جو و گندم و برنج و روغن [illegible] ماکولات [illegible]
[illegible] کشتی [illegible] ذخیره [illegible]
[illegible] گشت [illegible] کشتیها [illegible]
کل آن اجناس [illegible] جسر [illegible]
دروازه رسانیده [illegible] مخالفان رومیه که در کنار بغداد [illegible] کنار آب [illegible]
و خندق [illegible] تفنگچیان [illegible]
که [illegible] آذوقه [illegible] جنود اقبال [illegible] منصور [illegible]
جمعی کثیر از تفنگچیان و عساکر [illegible] جنود قاهره [illegible]
را هم از مخالف [illegible] اجناس [illegible] تفنگ [illegible] از کنار آب [illegible]

اصول دولت [illegible] و قدرت و سعادت [illegible] مصوران [illegible] آسمان رسیده [illegible]
شده و در آنجا [illegible] ذخیره [illegible] از روی همایون [illegible]
[illegible] گشت [illegible] رقابت [illegible] روی همایون [illegible] جنود قاهره [illegible]
است که [illegible] مخالفان [illegible] مجلس [illegible]
[illegible] سپاه ظفر پناه [illegible] جلادت [illegible]
عساکر [illegible] امرای عظام [illegible] صفوف قتال [illegible]
مخالف گشته [illegible] سپاه منصور [illegible] ذخیره و [illegible]
[illegible] رومیه [illegible] سپاه منصور [illegible] خندق [illegible]
و [illegible] شده [illegible] جلادت [illegible]
[illegible] سپاه مخالف [illegible]
از آن طرف [illegible]
سپاه مخالف [illegible] خندق [illegible]
[illegible] عظیم [illegible]
[illegible] منصور [illegible] مخالفان [illegible] خندق [illegible]
از تفنگچیان [illegible] خندق [illegible]
[illegible] از اعیان [illegible] عساکر منصوره [illegible]
[illegible] رومیه [illegible] سپاه [illegible]
آن [illegible] لشکر [illegible]
رومیه [illegible] عدم قدرت [illegible]
ایشان [illegible] سپاه [illegible]
[illegible] لشکر [illegible]
[illegible] رومیه [illegible] مصطفی [illegible]
[illegible] حضرت اعلی [illegible] مصطفی [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] سپاهیان رومیه [illegible]
[illegible] خاندان نبوت و کرامت [illegible]

ورسانش این بوده باشند و از روی اطمینان عقب کوچ کرده افغان و غیره انبوه را رهنمی رسانند و شکست صورت التماس پیش نموده بخدمت نمود و
نام منظوری از جانب روم با مژده سعادت آستانه بوسی سرافراز گشته بودند چون مسئول ایشان شرف اجابت اقتران یافته بود و در خدمت بودند
امان یافته شده لیکن هنوز نخجوان که در اردوی رومیان و همراه قافله اردوی میمون بود و شرایط مصالحه از طرفین استحکام نیافته بود که سپاه روم نخجوان
سر راه گذشته اراده جهت پیش گرفتند و پرسش کردند در آن وقت قدر قدرت است سر خویش گرفت سرکش چند از آنها در کمال مهربانی و اعتبار بسیار عظیم
و همان جا تاریخ نهم شهر شوال طی از آن کوه ارس بحوالی شده و از آنجا چند که جهت نقل مکیده توپ بزرگ سلطان سلیمانی ضرورت بود و سرانجام آن استاد
توپخانه و یراق جبه‌خانه سرکار پادشاهی را بعضی به یورت و بعضی در اولین منزل انداخته و رفته شده نخجوان نیک قلعه‌ای بر خورد ذوالقدر لازم
امام قلیخان و میرزا معصوم عرب قلیقی خراسانی را که شب در حوالی قلعه گرفتار شده بودند که چه با روی سعی بازگشت از عساکر منصوره و جمعی قزلباش
و اولاد جلادت قلعه گروهی متعاقب ایشان کرده و در مقام استیصال آمده و در آن حضرت اعلی از درست چه‌ای ... شده
نزول یک پایه مرز نمودند که از آنکه و مرحله کنار آبنده لشکر یا بیرون از آن حوض ممنوع کردند و ذیل یک چوب العمر نمودند و از تعاقب
نمود و مکر رسا سرداران روم با عجم آمده کاری نساخته پریشان حال بازگشتند اما در هیچ مرتبه این ایشان را رسوایی بازگشته بود و مرتبه
دو سه هزار نفر که بیشتر جمیل و چاره ناتوان در وقت جهت وجه جان بسختی رسیدند حضرت اعلی ظل اللهی از وفور ترحم و عاطفت عموم
عباد را به شخصی الکاشتند که چهار پرستی کرده در حال چون آن خبر را به شنید اما اگر راه عدم میمونند اسباب رعیت و یراق بسیار که
صاحبان آنها بجو دریافته برای آن نام شد نصیب غلامان و بعضی‌ها متوجه داد که مقاصد وصل اوراب و کارد نیز کرده گروه متعاقب
شدند و جمعی اکه شکارچی مرحله ازدست آورده و قوم که کشته برای سیف ایشان کشیده برهنه و عریان مرحله شدند و در هر منزل و جای از
چهاران رده عدم پس بکر فرمشد بمجلا بخجد داده و در آخر با زخارجی نجوان نصفی و باک گشته بتصرف اولیای دولت قاهره در آورد
گرفت فیشیخ ملطان و جوانب سرحد اردبیل باشد و چون الطاف نخجوان گردی متوقف بجوز نمیشد و ضرورات و التصدقات جهت سکنه
و مجاوران کربلا و نجف ارسال داشته بعد از زیارت مراقد منوره کاظمین علی مشرفها الصلوة والتحیه عنان عزیمت بصوب دارالسلطنه
دارالمرزیات بلیات قرین فیروزی و اقبال از راه منزل کوه اوشنی ابدال معروف بعجلت و شد شعرای بلاغت شعار تواریخ مرغوب جهت
این فتح مبین که بیمنت برکات ارواح مقدسه ائمه طاهرین اتفاق افتاده و طراز فتوحات عظیمه روزگار بوده یافته و در سلک نظم کشیدند
از جمله یکی از شعرای شیراز این تاریخ یافته **تاریخ** بحمد الله که عباس شاه شهنشه غازی ❊ زلطف شاه ... کرده مهر اعدا را مغلوب ❊ چه بستم
از خرد تاریخ نجش با ثقلی گفت ❊ که روی افغان کرده علی ابن ابی طالب ❊ چون سخن بدین جا رسید لازم دید که خارق عادتی چند که در حین
محاصره نجف اشرف از آن مظهر العجایب و منظهر الغرایب بظهور پیوسته و مبنی بر ظهور اشتهار یافته در این نسخه عالم آرا در طی این داستان
باشد ذکر نماید **ذکر خوارق عادات و ظهور کرامات که در حین محاصره نجف اشرف از مشهد اقدس از پرتو روح مقدس شاه نجف جلوه‌گاه**
ظهور وقوع یافته هر چند شأن متعالی مکان حضرت سلطان سریر ولایت و کرامت از آن ارفع و معنی الا عادی و لا عجب اظهر است که امثال
این امور از کرامات آن مظهر العجایب محل استعجاب باشد آنچه بظهور آمده و در رقم اشتغال انشا از مردم ثقه صادق الکلام استماع نموده رقم

می‌پاید **اول آنکه** مسموع افتاد که بواسطه مولانا محمود کلیددار روضه مقدسه حضرت شاه ولایت پناه شنیدیم که در بدایت حال که اعراب
آمده نجف اشرف را محاصره نمودند و سپاه پیش آورده و در تسخیر آن اهتمام تمام داشتند یکی از ابطال رجال معروف بود از آن قوم همه روزه بجای برج
کرسی پیش آمده بود آمده که حیا با برتعصب عناد و مخالفت مذهب مبهده گویی آغاز نهاده سخنان لاطایل بر زبان آورده و دلیری ورزیده تعهد خطابت
میکرد و گاهی اظهار رحم کرده میگفت که من ابا منجد از دیار عجم و بر شما رحم میآید که عنقریب این حصن استوار را بقهر و غلبه مفتوح گردانیده
و مردمان شما همه کشته شمشیر و سنان و همچنان این کشته امیر اتابر اج خواهد رفت و ترغیب قلعه سپردن مینمود و بهرزه گویی زبان میگشود
و این مقالات باعث خوف محصوران و تزلزل خاطر ضعیف ایمان و محافظان میگشت روزی یکی از خورده سالان قلعه که مدت العمر تفنگ
بدست نگرفته و طریق انداختن آن نمیدانست تفنگی بقصد آن بدبخت بدست آورده و از روح مقدس حضرت شاه نجف استمداد همت کرده
بر سر برج آمده و در حینی که آن هرزه گو از این جنس سخنان لاطائل بر زبان داشت تفنگ را آتش داده و گوله بر هدف مراد آمده مغز سرش بر
دویم آنکه یکی از متعصبان بشکیکی در طرف صحن با صفا تفنگ بند خانه خراری بدست گرفته همه روزه از آن طرف می‌انداخت و از تیر و هرزه گویی
بسیار میکرد و تفنگ محافظان حصار را برو نمیرسید و مردم از آن طرف از او بسیار متضرر بودند روزی از رسم معتاد بر بلندی بر آمده
هرزه گویی میکرد چنانچه حرف بی‌ادبانه او نسبت بضریح مبارک بر زبانش جاری میشد در وقتی که تفنگ بدست گرفته عزم انداختن داشت تیر
یا در او جسته و چنین یا آتشکاه رسیده و آتش در گرفت تفنگ ترقید و پارچه‌ای از آن چنان بر نظر او خورده که مغزش پریشان شده از جهت نهایت
از بخت بد از آن دیار **سیوم آنکه** در ایام محاصره شیری مهیب قوی هیکل در حوالی حصار بنظر در میان و آمد که اکثر شبها بر دور حصار میگردید
و چون در سواحل نهر فرات شیر و سباع ضاره می‌باشد و میان جزم کردند که از آن بیشه طعمه کسید و داده و آمده و شبها که به هنگام صبح
پیش بردن و امور لوازم قلعه گیری است از خوف و آسیب ضرر شیر در دو نمیتوانستند نمود و از حکایات از نیز مسموع اوراق از پهلوان محسن
عاشق آبادی سرکرده تفنگچیان اصفهانی محافظان خطه نجف اشرف شنیده **چهارم** حکایت ختم روغن چراغ است جمعی از اعزه مردم
ثقه از میر بهاء الدین و اما و میر فیض الله ساکن نجف اشرف نقل نمودند و کمترین نیز بواسطه از سید مذکور که از اصلحا و اتقیا و متورعین آن
شنیدیم که در مدت محاصره روغن چراغ آنچه در جهای مرکار فیض آثار بود و حرف سوخت مشاعل بروج شده با تمام رسیده بود چنانکه بسختی
اندک بهره و روغن چراغ از خانها جمع کرده مشاعل افروخته شده و کافی نبود گفته یا را انجانه روغن سرکار فیض آثار برده و در جهای انداخته بجز شب گرد
سوخته شد چنانچه مطلقا اثری در جهای نمانده مشاعل فسرده شد محافظان بروج از فقدان روغن مضطر شده کار با مضطر از آنجا که پیش شعله از آن
نجانه آمده که شاید بارچه چند از ته جها چرب تواسته ... گرد ختم برکرا که روغن بسیار مکرر شده مشاهده نمودند که مالامال از روغن بود و فروغ
مبارک گرداند این معجزه و کرامات باعث امید واری محصوران گردید **پنجم** ظهور مهتابی است که پهلوان محسن مذکور با مردمان نمود و در مردم
روزی در حضور درس سند المحققین میر محمد باقر داماد بودم از پهلوان محسن مذکور که در آنجا بود شنیدیم که با جناب میر نقل نمود که شبی از لیالی
زمستان در بر جها مشاعل افروخته شده بود و شمعی که در یک برج افروخته بودم بر دور تمامی حصار مشاعل افسرده به پرتو انداخته نوری ساطع گشت که روشنی
عظیم بنظر مردم بیرون اندرون در آمد بنوعی که تصور مخالفان شد که در کل بروج و باره مشاعل افروخته چراغان کرده‌ایم شبها چهل و هفت روز تا

استمداد نمود که چون شما روغن بسیار در کار است چراغ [illegible] افروخته ایم که چراغ [illegible] این روشنی از نور
ولایت و کرامت حضرت شاه نجف است و ایشان استمداد نموده [illegible] گفتم که در این باب [illegible] که انچه ما [illegible] اگر صورت
وقوع [illegible] آثار آن در این روز [illegible] بوضوح پیوندد و بعد از آن [illegible] دو [illegible] توپ بزرگ که [illegible] نصب نموده [illegible] روز [illegible]
و برج [illegible] آن توپ [illegible] منهدم [illegible] بود و در وقت [illegible] توپخانه [illegible] برج [illegible] و مراد پاشا [illegible]
[illegible] توپ بزرگ [illegible] و کومک طلب نمود و حافظ احمد پاشا توپ فرستاده اعلام نمود که چون [illegible]
کوچ کرده بغداد [illegible] که هرگاه [illegible] بغداد [illegible] تاج بغداد است [illegible]
کوچ کرده بغداد [illegible] **ذکر مجملی از حالات رومیه و قزلباش که در سال**
در پای قلعه بغداد روی داده [illegible] مکتوبی که [illegible] رسیده [illegible] بعد از [illegible] [illegible]
[illegible] این [illegible] قزلباش [illegible] در این [illegible] حروف [illegible]
چه [illegible] حجابی [illegible] وزیر [illegible]
[illegible] حالات [illegible] امور [illegible] که [illegible] قلم [illegible] ذلک [illegible]
بعضی [illegible] تکلفات [illegible] عبارات [illegible] نموده [illegible]
[illegible] مکتوبات امرا [illegible] بوده [illegible]
[illegible] بعضی از وقایع و حالات [illegible] مرقوم [illegible] پاشایان و امرا و اعیان
و ارباب دولت نوشته بود [illegible] خدمت [illegible] اغراض [illegible]
[illegible] دولت [illegible] اعلام [illegible]
این صحیفه [illegible] وقایع حالات [illegible] اطلاع تمام حاصل شده [illegible] حروف [illegible] معقول [illegible]
[illegible] صدق [illegible] کذب [illegible] غلطی [illegible] نظر رسد
چون [illegible] مسطور شده [illegible] اولی الالباب [illegible] حروف [illegible] **صورت مکتوب اینست** جناب
[illegible] مصطفی چلبی [illegible] حضرت [illegible] دعوات [illegible] تسلیمات [illegible] صورت [illegible]
[illegible] اعلام [illegible] لطف [illegible] بحمد الله و المنة [illegible]
[illegible] صحت [illegible] موجود [illegible] عظیم [illegible]
[illegible] جناب [illegible] آمین بحرمت سید المرسلین
[illegible] بعد [illegible] بغداد [illegible] محنت [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] قزلباش [illegible]

صفحه

[illegible] اگر [illegible] گیدن [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] غالب [illegible] لشکر اسلام مغلوب [illegible] شاه عجم [illegible]
[illegible] معروف [illegible] غالب [illegible] قزلباش [illegible]
[illegible] مغلوب [illegible] شاه عجم [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] صاحب سعادت [illegible]
[illegible] لشکر اسلامی [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] قزلباش [illegible] قلعه [illegible] اهل اسلامی [illegible] لشکر اسلام
[illegible] شاه عجم [illegible]
[illegible] تمام [illegible] خدمت [illegible]
صاحب سعادت [illegible] پاشا [illegible] توپ [illegible]
[illegible] قزلباش [illegible]
[illegible] پاشا [illegible] توپ [illegible] قزلباش [illegible]
[illegible] حکمت الهی [illegible] قزلباش [illegible] لشکر اسلام [illegible]
[illegible] جنگ [illegible]
[illegible] پاشا [illegible]
لشکر [illegible] متعارس [illegible]
[illegible] قزلباش [illegible] قزلباش [illegible]
[illegible] خندق [illegible]
[illegible] صاحب سعادت [illegible]
لشکر اسلام [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] توپ [illegible] جنگ [illegible]
[illegible] توپ [illegible]
[illegible] لشکر اسلام [illegible]
[illegible] صاحب سعادت [illegible]
[illegible]

منکوب سکوس پروانوبی برکچی طاپوره پناه کتوروب توزیمه قرار ویروک بو سوکودن صوکره صاحب سعادت امرای عظام و کبرای ذو القدر و
الاحترام ایلمش [illegible] قرار ویرلر که بالذات بر دخی طاپوره دن و بشر دحقیقه صرفه میز بوقدر [illegible] مکارم [illegible] برک [illegible] بشید
کوتعه [illegible] و شوب [illegible] کتوره بیور [illegible] ملتونک دورت [illegible] احاطه ایدوب شاه عجم بو تدبیره واقف اولنجه [illegible] پروا
اتمایه کیجه [illegible] طرفه ان [illegible] متعادی قزلباش کچوروب آنی اوچ تنک بوک [illegible] ذخیره [illegible] اتوش [illegible]
جوانزینه [illegible] لشکر اسلام [illegible] غوا ایده [illegible] اولمیوب [illegible] شاه [illegible] کوب [illegible]
اولوب محصل [illegible] که دیده [illegible] ذخیره و قوتون [illegible] قویدی اول [illegible]
لشکر اسلامنک [illegible] توکولوب [illegible] امید اولدقلری [illegible] شاه عجم بو جوانب
خاطر حاصل ایدوب قزلباش دورت [illegible] بالذات شاه [illegible] کوتشوب [illegible]
طام قزلباشنک [illegible] شاه [illegible] که هر بری [illegible] برجای [illegible] کورکدیلر [illegible]
طلوعنه آقین صالوب [illegible] لشکر اسلامنک [illegible] پاشا [illegible] کورنوب [illegible]
اصلان پاشا [illegible] اولدیلر [illegible] کاسه [illegible] کرار [illegible]
و ذخیره [illegible] اولدن [illegible] ایتدیلر [illegible] بو سنوال [illegible]
کرد [illegible] قرقوش [illegible] چپکری [illegible] اوچ [illegible]
آنک [illegible] اول [illegible] شیمدی [illegible] صلوات [illegible]
اولدیلر [illegible] کتان [illegible] شیمدی [illegible]
ایدر اولدیلر [illegible] قزلباش [illegible] شیمدی [illegible]
رستم [illegible] شیمدی [illegible] قزلباش [illegible] شیمدی [illegible] اسباب [illegible]
[illegible] اولدیلر [illegible] شیمدی [illegible]
کورنمه [illegible] دورت [illegible] لشکر اسلام [illegible]
ایکو [illegible] توبخانه [illegible]
که سلطان سلیمان [illegible] بصره [illegible] اشتغال [illegible]
[illegible] صاحب سعادت [illegible] مستقل [illegible]
کوندرلمشدر [illegible] قزلباش [illegible] بالذات لشکر اسلامنک [illegible]
[illegible] **حیف** [illegible] بغداددن [illegible] بصره دن [illegible]
[illegible] بالذات [illegible]

وبار [illegible] شاه عباس اوکمز بغداد [illegible] ایدوب [illegible]
که [illegible] شاه عجم [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] امام اعظم [illegible]
[illegible]
که [illegible]
که [illegible] قزلباشنک [illegible]
[illegible] قزلباش [illegible]
حتی [illegible] امام اعظم [illegible]
[illegible] دشمن [illegible]
[illegible] قزلباشنک [illegible] لشکر اسلامی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] والاکرام **ذکر رجعت موکب همایون**
از عراق عرب و قشلاق نمودن در [illegible]
[illegible] اسلام بغداد [illegible] عراق [illegible]
[illegible] بغداد [illegible]
[illegible] بغداد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بغداد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] صلاح دین و دولت [illegible]

بر قوم قلم سوانح نگار خواهد شد و چون در بغداد حافظ احمد پاشای سردار اصلاح دیده بود که حضرت اعلی مکتوب دوستانه در باب تعزیه
سلطان عثمان و تهنیت جلوس سلطان مراد نوشته اشعاری در باب ملک بغداد که اوجاق قدیم و موروثی این دودمان است بنویسند و
محمد آغا نام ایلچی که قبل ازین در جبهه سلطان عثمان آمده بود و مصطفی آغا که از جانب سردار در بغداد آمده بود در این باده که موجب رفع عناد و
کلفت و سلامت و عافیت خلایق و عباد الله و صلاح مذهبین طرفین است غلو داشتند مصلحت جمهور ایشان را از حرص [illegible] سلطان
را بر حالت روم تعیین فرموده مکتوب محبت اسلوب بر نهج مسطور در قلم آورده در مرافقت ایلچی مذکور روانه فرمودند شرح احوال او نیز
در قضایای سال آینده رقم زده کلک شرح حال میگردد و در سلطانیه عموم سپاه رخصت اوطان یافته موکب همایون با معدودی از ملازمان
اشرف بدار السلطنه قزوین آمده در دولتخانه مبارکه آنجا نزول اجلال فرمودند و چون ایلچیان پادشاه اروس و ایلچی [illegible] سلطان
[illegible] جهة تجدید قواعد صداقت و دوستی پایه سریر اعلی آمده در قزوین اقامت داشتند بسعادت بساط بوسی سرافراز گشته مکاتیب و تحف و هدایا
گذرانیده بودند گذرانیده قرین افزایش و احترام روانه شدند و از آنجا عزیمت قشلاق [illegible] بهشت نشان فرموده بسعادت و اقبال
روانه آن طرف گشته در [illegible] فرح آباد و طبرستان اشرف و سایر محال [illegible] ولکث [illegible] اقبال و بسرور
سواری و شکار میگذرانیدند **متوفیات که درین سال** بعالم بقا پیوستند **طهماسب قلی سلطان** خان ترکمان که از زمره [illegible] اهل
در سال گذشته بر [illegible] ایالت و خانی سرافرازی یافته درین سال بحکومت [illegible] دار الامان کرمان سربلند گردیده در سفر خیر اثر بغداد [illegible]
بر وطاری گشته از افراط اکل و شرب [illegible] آن ضعف قوت گرفت بمعالجه [illegible] بسیر رخصت [illegible] اطبا را [illegible]
روز بروز مرض اشتداد می پذیرفت حضرت اعلی از شمول عاطفت او را از سیر رخصت ییلاق داده طبیبی همراه کرده و او در سیر
کرمان رحل اقامت انداخت و [illegible] بمعالجه طبیب [illegible] و برای خود [illegible] بهر روز [illegible] موت و استقبال [illegible]
از دار الملک [illegible] ایالت کرمان علاوه منصب [illegible] امیرخان [illegible] که از امرای بزرگ و القدر است شغل یافت **دیگری میرزا [illegible]**
رضوی که از سادات عالیه جات مشهد مقدس معلی و متولی روضه منوره [illegible] سلطان روضه رضا علیه التحیة و الثنا بود و در سفر خیر اثر بغداد ملازم رکاب
اشرف بوده و بعد از انهزام رومیه بشرف زیارت روضات مطهرات کاظمین و کربلا و نجف اشرف مشرف گشته راقم حروف نیز با آن
سید رفیع القدر معاشر و در زیارات مشاهد مقدسه رفیق و مصاحب بوده و بعد از معاودت از خدمت اشرف رخصت یافته از قزوین
روانه مشهد مقدس معلی گردیده روزی در [illegible] از افراط میوهای [illegible] [illegible] علتی طاری گشته معالجاتی که دافع آن تواند
نمود نمودند مفید نیفتاد و با حریف قوت اجل [illegible] ننمود و رخت بعالم بقا کشید و جنازه اش را از [illegible]
مشهد مقدس معلی برده در روضه مقدسه مدفون گردید رحمة الله علیه و علی جمیع السادات و الموالی الائمة المعصومین
آغاز سال توشقان ئیل ترکی مطابق هزار و سی و هشت هجری که سال سی و دوم از قرن ثانی جهانداری حضرت اعلی ظل اللهی است
دیگر باره از نشاط و کامرانی ۞ زمانه یافت آثار جوانی ۞ بهار از گلشن آمد خرامان ۞ پر از گلهای شادی جیب و دامان ۞ هزار از شوق گل نغمه سرا شد ۞
جهان از فرخی جنت سرا شد ۞ دیگر باره عالم پیر جوانی آغاز نهاد و نسیم جان فزای [illegible] نوروز افروز نشاط افزای بزم بهار گردید و [illegible]
و روشنی

و روشنی افزای محافل و دوران بخش [illegible] قسیم چهارم آسمان بر [illegible] شرف داد و گلگشت کامرانی بر آمده در شب یکشنبه دوم [illegible]
ساعت و [illegible] دقیقه از شب مذکور که نشسته از آغوش منزل حوت بایوان سرای حمل [illegible] و لب [illegible] عالم آرائی در [illegible] گسترده
فیض ساز لب تاریخ جهان گردیده مهوشان [illegible] چمن [illegible] گروه [illegible] و بر کنار [illegible] سرو سرابستان [illegible] و الوان
از [illegible] فیض بهار [illegible] طراوت تازه یافت غنچه [illegible] گلستان گلهای [illegible] شوق مقدم گل با هزاران برگ و نوا نغمه سرا گردید
گاه از رنگ [illegible] آغوش گل باد صبا [illegible] پریشان [illegible] و [illegible] نالهٔ و فغان در آمد چو گل با همه کس [illegible] و مساز ۞ بلبل [illegible]
نواب همایون اعلی [illegible] فرخنده گل **مطلع** [illegible] اشرف ۞ [illegible] عشرت [illegible] و [illegible] شکار پرواز [illegible]
باز بلند پرواز [illegible] از اوج [illegible] پرواز در آورده [illegible] عالم [illegible] خرمی بوده در آنجا [illegible] در ازاء خدمات و
جانسپاریها که در [illegible] هندوستان و [illegible] در سفر بغداد بظهور آورده بود سزاوار تربیت و مستحق عاطفت بود ترتبه بلند
ایالت و خانی [illegible] آقاسی [illegible] سرافراز گردیده [illegible] [illegible] یافت [illegible] که [illegible]
شاملو بود [illegible] شد و چون موسم بهار [illegible] آمده و هوا [illegible] اعتدال [illegible] روی [illegible] موکب نصرت قرین از قشلاق [illegible]
در حرکت آمده چون [illegible] حرکت [illegible] رسیده [illegible] دار السلطنه قزوین معطوف داشته [illegible]
مبارکه آنجا نزول اجلال فرمودند و از قزوین [illegible] [illegible] از گرجستان [illegible] در حرکت آورده
بوده [illegible] سرداقات [illegible] اقبال گشت [illegible] و [illegible] و کاردانی متصف [illegible]
سرافراز شده بود و بدار السلطنه [illegible] باتفاق حکم [illegible] و امرای [illegible] خیر داران بوده [illegible] فساد [illegible]
اکراد [illegible] مساعی جمیله بظهور آورده **از سوانح اقبال** که درین سال بظهور آمد خلاصی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] شیروانات از
حبس [illegible] گرجی که [illegible] گرجستان [illegible] بدست گرفتار [illegible] محبوس [illegible] چون [illegible]
در گرجستان [illegible] فرصت [illegible] از گرجستان [illegible]
[illegible] قورچی باشی رسانیده بعد از عرض [illegible] روانه شیروان گشته [illegible] گردد
شیروان بوده [illegible] **ذکر رفتن قورچی باشی و عساکر منصوره بر قلعه اخسقه و بدست در آمدن آن و مرجعت ایشان** [illegible]
اخسقه گرجستان [illegible] سلیم خان [illegible] مخالفت [illegible] و جمعی [illegible] متعلق بود و در سال گذشته بنا بر [illegible]
گرجستان و [illegible] واقع بود و آوازه آمدن سپاه روم [illegible] رسیده [illegible] پاشا حاکم ارض روم [illegible] در ولایت [illegible]
آثار [illegible] و حیله [illegible] آمد [illegible] قلعه اخسقه [illegible] قلاع [illegible] واهمه [illegible] محاصره و تسخیر [illegible] گشته
و چون [illegible] شکست [illegible] قلعه [illegible] سلیم خان [illegible] در توقف [illegible] بیرون آمده [illegible]
[illegible] و [illegible] پاشای [illegible] امرای رومی که در [illegible] حوالی [illegible] بود برای [illegible] صلاح [illegible] پاشا [illegible] التقدیر [illegible]
قلعه و مملکت خالی [illegible] مستوطه الضرب گشته [illegible] قورچی باشی که [illegible] قشلاق [illegible] حرکت کرده

یکه دوان دوان آمده بود و تسخیر قلعه مذکور میسر گشت و ذهن نیک منظر که با کاری انجمن گشتی که ایشان در سال گذشته با دو پاکان رفته بود و حسب الامر [illegible] با
جوقه سه بلقان بر سر قلعه اخسقه رفته قلعه را محاصره کرده و از اطراف و جوانب سیبه پیش برده یکه حصار را خراب کرده و مرتبه مرتبه پیش برده
و میرحنیکان قلعه داری کرده چون قلعه مشرف بر تسخیر گشت در آن شب که غنیم به قلعه [illegible] مفتوح گردید و از هیچ طرف مددی نرسید
مرتضی پاشا طرح صلحی انداخته دست از قلعه داری باز داشت و این نیز کرد و میرزا ترخان قزلباش امین بوده هر کس هر طرف که خواهد برود و اگر خواهد
اردو امان و بار قزلباش گذاشته باشد رعایت یابد و مرتضی پاشا بعد از چهره دو روز قلعه را سپرده خود از قورچی باشی آمد و میان [illegible]
مرتضی پاشا جهت سرانجام بعضی دیگر همراه خود رفته و قلعه تصرف اولیای دولت قاهره درآمده چون سلیمان بیگ از آنجا جمعی قلعه و مردان او را
بدون محاصره و زد و خورد معتمد و از اهل تفقد بود و حکومت آنجا بشمسی خان [illegible] تفویض یافت و [illegible] زر نشینند
داخل قلعه و مراجعت و معاودت پرداخت ذکر بعضی از سوانح قتال و مخالفت طهمورث و مراد و دست و محاربه نمودن با یکدیگر و شکست
یافتن مراد شرح واقعه آنکه بعد از محاربه که چنانچه سابقاً گذشت فرزندان شان و مراد و طهمورث جماعت کرجیان بوقوع پیوسته جمعی از عظمای کرجستان
کارتیل مراد که مقتول گشته بود و آن فتنه نتیجه آن خدمت بود به خواهشی که در مملکت کارتیل حاکم و فرمانروا باشد جمعی از عظما و رؤسا و ارکان
اصیل تر بودند حکومت و بزرگی مراد و گروه خاطر ایشان بود و طهمورث خان که پادشاهزاده و والی کاخت بود چون ولایت او خراب
و از مراد و سیمون خان [illegible] الکای کارتیل اولاد ذکوری که مملکت ضابطی داشته باشد نمانده بود و پسران و نبیره دختری سیمون خان [illegible] بودند
و با سیمون خان ولد بگرات خان برادرزاده سیمون خان [illegible] کرجیان با کارتیل مخالفت نموده میخواست که عظمای کارتیل بجانب پسران او
میل نموده یکی را خود در ایالت دختر زاده کارتیل گردانیده خود در آن مملکت نیز فرمانروا و صاحب اختیار و حاکم مقتدر بوده باشد
و بعضی از کرجیان کارتیل در این اراده با او همزبان بوده از مراد دوری میگزیدند و جهت میانه مراد و طهمورث وحشت [illegible] تا آنکه نقض
انجامید و از یکدیگر دوری گزیده طهمورث را داعیه [illegible] بود و جمعیت [illegible] لشکری از هواخواهان خود مرتب ساخته
علی الغفله بر سر مراد رفت و مراد را [illegible] آگاه گردانیدند [illegible] قدرت نداشت از مقام خود حرکت کرده
بطرفی دیگر شتافت و جمعی که همراه مراد بودند [illegible] با سعد و دی که [illegible] بود بر سر مراد رفت و چنانچه [illegible] محاربه روی داد
طهمورث غالب آمده مراد شکست یافته جمعی جهت [illegible] زیاده [illegible] گشت و در کرجستان اقامت نتوانست نمود
عزیمت دیار روم کرده متوجه آن طرف گشت و [illegible] که بر سر او بود [illegible] بدیار روم [illegible] آمد چون [illegible] مشغول
و از [illegible] در میانه روی [illegible] طهمورث صلاح خود را در التجا نمودن بدرگاه [illegible] دانسته با داود خان ولد الله وردی خان
که بعد از محاربه حسب الصلاح قورچی باشی [illegible] از مردم خود [illegible] اقامت داشت باوی الفت و آشنایی کرده
خواهش مراسلات [illegible] شده [illegible] و در سال گذشته [illegible] جهان [illegible] فرستاده بود چنانچه
در ذیل این صحیفه مذکور میگردد و [illegible] ملاقات اتفاق افتاد و التجا نمودن طهمورث بدرگاه جهان پناه و استغفار از
تقصیرات خود بوساطت داود خان ولد الله وردی خان و ملاقات ایشان با یکدیگر چون میانه طهمورث و مراد وحشت

رو آمده بود و صحبت ایشان بمخالفت انجامیده و او بروم رفته توسل جسته چنانچه در روم رفت طهمورث از خواب غفلت بیدار گشته از کرده
سابق خود نادم و پشیمان گشته و از قضایایی که روی نموده بود [illegible] و دیگر باره دست توسل در دامن دولت این دودمان استوار داشته باوجود
خان طرح الفت و آشنایی انداخت و بدستیاری [illegible] اظهار بندگی و غلامی این آستان کرده بوسیله او استشفاع [illegible] و تلافی
و تقصیرات خود کرده داود خان حقیقت حال او و اظهار ندامت و بندگی او را بخدمت اشرف عرض نمود [illegible] که آیات [illegible] جاه و جلال
[illegible] حال [illegible] از بغداد و صوب عراق در حرکت آمده بود عریضه داود خان و تضرع نامه طهمورث که باو نوشته بود بخدمت [illegible]
در آمده [illegible] صحیفه [illegible] بوده که در این چند سال [illegible] سپاه [illegible] که ضرورت [illegible] و وقوع یافته [illegible]
[illegible] جرأت آمدن [illegible] که از غضب [illegible] تقصیرات [illegible]
[illegible] گذشته اغماض فرمایند [illegible] غلامی [illegible] گشیده [illegible] شاهزاده بندگی [illegible]
[illegible] جان سپاری [illegible] سعادت [illegible]
[illegible] خوف [illegible] ارتکاب نموده ام [illegible] معاف [illegible]
[illegible] مضامین [illegible] برضایت خسروانه [illegible] تقصیرات [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] استمالت نامه [illegible] طهمورث [illegible]
[illegible] اطلاع [illegible]
[illegible]
[illegible] داود خان [illegible] طهمورث [illegible]
[illegible]
[illegible] تقصیرات [illegible]
[illegible] لباس [illegible]
استشفاع [illegible]
[illegible] بندگی [illegible]
[illegible] طهمورث [illegible] ملاقات دیگر [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
که در سال گذشته [illegible]

وادار نمیتگ جهت و چون خلیل پاشای سردار روم متوجه دفع او بود و چشم داشت و منتظر از دولت داشت از اطوار و کردار او و
دیگر و حیل بظهور پیوسته بود و در هنگامی که لشکر زینه آمده و در سعادت ... توجه تام مبذول میشود متوجه شد که قورچی باشی با لشکر ظفر اثر که با او در
بود در ایروان اقامت نماید که بعد از ورود میان دست درازی بعمل آمد و همین اتفاق واقع شود و بعد از آنکه خلیل پاشای سردار با رعیت روم بزرگ شد
حسین پاشا نام مشهور به شیر حسین را با چند نفر از پاشایان و سنجق بیگیان تعیین نمود که بمقصد سردار و حوالی آن رفته و دست اندازی
اجبار کردند که با جماعت گرفتن تواند و از خود غافل نباشند با زمستان پاشای مشار الیه با جمعی که همراه داشت و با لشکر ارض روم متوجه گردید
جنود قاهره که در سر حد بودند از خوف جان از قلعه بیرون آمده بعد از آن با امرا و پاشایان و سنجق بیگیان که مقدمه الجیش بودند رسیده محاربه نمودند و شکست
نمایان کرده و چندی از عظمای لشکر حسین پاشای مشار الیه از آنجمله بودند بدست آورده جمعی کثیر از رومیه و سنجق بیگیان که مقدمه الجیش بودند بقتل آورده حسین پاشا
بزخم از قلعه ... در قلعه از هم گذشت و چون این خبر به سردار رسید بشوم سپاه همراه آمده قلعه ارض روم را محاصره نمودند با روز چهار ماه محصور
و بمراسم قلعه داری میپرداخت و در اندوهت رایات جلال تبریز بنا بر عزم و جهت ساط در سلطانیه اقامت داشت زمستان رسید و در روز دو
از بین ارض روم که بجانب سردار رفت اقامت شوال شد دکه ری ... نشاخه بار گشت شد و حقیقت احوال بعرض اشرف رسانید حضرت
بفرستاده های وصول کاظهار کردند که چون اقوال باز موافق کردار ایشان نبود زیاده بر جهادی او اقوال و نمودیم اگر در قول خود صادق و با وفا
هستند موافق طریق این بود که گرفتاران رومی که در جنگ یا غیر جنگ بدست در آورده بودند بپادشاه عالیجاه فرستند که بر ضمیر انور ظاهر گردد که ...
او با ارض روم و در ... این دو ... و مضمون این کلام مشهور کرمین اینجا ... که مصرع از رنگی زنگ باشیم یا رومی روم مقرر
دارد و شرح قضیه احوال و در سال آینده مرقوم میگردد و وقایع مشتمله که ایرادش لازم است از کیفیت پوشیده نیست که در میانه سلاطین عظام و
پادشاهان عزت گستری ... تو ... قدیم که همچنان در سولانی که عکس نبستها داند خواه در ایام دوستی اتحاد و خواه در زمان خصومت و
سالم و غانم آمده و شد نمود و با هیچ نوع مضرت و آسیبی که عند ایلچی اخلاقی مذموم و ناپسندیده است بکار ایشان نمیرسید زیرا
فرستاده کان ما موران و مرسلند و وظیفه ایشان جز تبلیغ رسالت و رسانیدن نامه و پیغام نیست و در بیت که گفته اند بیت در آئین
شاهان و رسم کیان • فرستاده کان ایمنی اند از زیان • و در این سال و مراتب چنانچه در محل خود مسطور است که ارسال بیوقت همچنان با مکتوب و هدیت
اسلوب متواضعانه چنانکه رسم ... استمالت روزگار است بپادشاهان روم فرستاده شده بود چون بیک قورچی جار قبل از وقایع بعد
و ... جبت قتل سلطان شیرزه ... بعد از آن از ارکان دولت خانواده آل عثمان این امر شنیع بظهور رسید چون بیک که برکشته ... بجمع
رسیده بود و حاکم انجا او را از جهت محکوم نموده خبرشده از قلعه حیدر قندیه ... و کاظهار سلطان مرام و از عظمای روم با چکس مرضیت و درزنده کاه
یکدیگر سخن بکیفیت شنید ... ایلچی ... و ... منافی مطلب خود دانسته در راه ضایع کرده و در ممکنات ما بیرون او در تم خصوص ... گشته
و تهمت نوشتن تعرض برده و بعضی از اشیاء ظاهری او را بجهت رفع شناعت برداشتند و از دو اتفاق حال نام کرد که در زمان مصالحه
دوستی آمده شد ... بجانب حلب فرستاده شده بود و با نجام بعضی مهمات مشغول بود که حکم حاکم حلب بشیوه کومستان ... جهت
نمود او را بقتل آوردند و کل وجوه و اسبابی که داشت ضبط تصرف در آورد و گرایان امور از موقف سلطنت ... پادشاه

لکن

کم فرصتی و سستی طرفین و از احکام پادشاهان بود و بجهت اینکه امور نالایق اقدام نموده اند و عدم قدرت پادشاهان و خود رأیی منسوبان این
دولت ضعف دولت حضرت اعلی اعلا اقتضا کرد و اوصاف حمیده آن پسندیده عالمیان ... اطوار ... ایشان و ... التعلق ... قانون
بزرگی سلاطین جهانبانی برخلاف این سخن سلوک فرموده همچنان روم را که محرم آنها می‌شمردند متهمان آن ... جو قبل از وقایع بغداد و در کار
جهان پناه آمده معزز و محترم در دولت سلطنت صفهان اقامت داشت مصطفی آقا که بعد از آن ... چنانکه در سال گذشته مرقوم گردید
رعایت ملوکانه فرموده مشمول نوازش و ... جهان مقضی المرام روانه دیار خود فرموده و تجار از ولایت که در ممالک عجم بودند در
مهاد امن و امان آسوده برضای خود هر کجا اراده نمودند با ذخیت سلام و نظام روانه شدند **واقعه دیگر بر امام قلی بیگ** در این سال از حادثات
فلک بوقلمون اطوار بخورد این شاهزاده سوخا ... میرزا نور ضیای و از آسیب قضا نقصان پذیرفت در باستان ... جهانگیر
که مورخان بلاغت شعار بقلم تحقیق رقم تصدیق نگاشته اند همین سلاطین عالیات آئین و فرمانروایان صاحب تمکین صلاح حال کم استقامت
احوال خلایق را از سیاست و رعیت بر مطالب عالیه و نیک ... منزلت از اوج ... در رضا جویی رضامندی خالق ... که بار ...
رضامندی حضرت خالق البرایات کوشیده اند چنانچه شیخ ... سلطان سلیمان که اعظم پادشاهان روم بود سلطان **مصطفی** نام پسر
رشید نورد ... و ... سلطان ... پسر را با چهار پسر او ... که در صحیفه اول ... حضرت شاه جنت مکانی
تحریر یافته شاید اتفاق و از این قبیل از سلاطین ماضیه بسیار بظهور رسیده و در مشهور ... که ذکر آنها موجب اطناب است شهزاده
مذکور از جهات ... و غیره ... ارتکاب امور ... و آل ... بزرگوار نمیشد از اطوار شوخی ... بجوهر ذاتش
پیدا ... لهذا ... نمیشد صلاح حال جمهور ... شمهای ظهور گرداند اگرچه بحسب تقدیر ... آمد ایضاً بخزان
اعتصام ... که **مصرع** او مصلحت تو از تو بهتر داند • از چندین ... که در عالم اسباب جهت شاهزاده کان ... آماده کار رفاهیت
و تعهد ... ... بصیرت و بینایی نکات ... و ... منظور گشته اند **ذکر توجه موکب همایون**
از سلطانیه به قشلاق زنجان چون چند گاه در بلده سلطانیه مخیم سرادقات اقبال معسکر همایون گردیده و سردار روم ... محاصره قلعه
ارض روم مشغول بود و ... مقصود ... اشرف ... و ... دست درازی ایشان باطراف و جوانب سرحد خصوصاً ...
اطمینان ... عزیمت ... از بجهت ... لشکر ... و طن ... و خود ... رکاب ...
... سلطانیه روی توجه بقشلاق زنجان آورده ... در ... اشرف اقامت فرمودند ...
در ... اشرف ... فرح افزای ...
... و ... عشرت ... قورچی باشی که ...
آورده ... قشلاق ... همایون ... زنجان ... سعادت ...
... که در اردوی قورچی باشی بودند ... **دیگری از**
سوانح آنکه چون ... در ظهور ... بود که ...

دفع حادثه خالی کرده بود و سوار و مذکور آنگاه ولایت او را تاخت و غارت نموده انواع مضرت با سپاهی و رعیت آن دیار رسید از ایالت
و امیر الامرایی قزلباش معزول گشته داود خان الله آباد و بردی خان که بحراست شیبانی استحکام امور سرحد گرجستان مشهور و در آن سرحد بود و از آن منصب
ارجمندی یافت و چون فیمابین حضرت اعلی شاه ظل الهی و حضرت پادشاه والا جاه شاه سلیم فرمانروای هندوستان رابطه محبت و دوستی و اتحاد
و یکجانی مرعی و مسلوک بود و پیوسته رسولان و تحف و هدایا مصادقت بنیان همواره از جانبین آمد و رفت میکردند و در تاریخ که زنبیل بیگ
ایلچی که احوال رتبه خانی یافته زنبیل خان شد از رسالت هندوستان عود نموده بود تا غایت آمد شد وقوع نیافته بود و از آن وقت سیاحی را
رسید که شهزاده پرویز پسر بزرگ آنحضرت که رتبه ولیعهدی داشت از مقتضای قضا و انقضای اجل موعود بعالم آخرت رحلت نموده و از روی
مصادقت و برادری لازم گشت که متعهدی فرستاده لوازم پرسش و دلجویی بعمل آورند و متفحص احوال خیر مآل او گردند لهذا محمد بیگ
استاجلو را که از معتمدان درگاه و مردم سخندان کاردان بود و کار آزموده انتخاب نموده برسالت تعیین فرمودند و تحف و هدایای لایقه از اقمشه و امتعه نفیسه
همراه کرده قبل از رسیدن ایشان خبر مصیبت آنحضرت و اثر مصادقت از دوستان و ... بر عهد با بهای برادرانه روانه فرمودند و ایلچی
شایسته که بانجام این خدمت بسته بود در اصفهان آمده که از راه یزد و کرمان بقندهار رفته متوجه مقصد شده بود در اصفهان بود که خبر فوت
آن واقعه که گزیران پادشاه والا جاه و نشستن بر سریر هندوستان و بر او ان شاع و متواتر گشته باعث تعویق شد او گردید از اتفاقات
آنکه سلیم شاه و سلطان محمد قطب شاه سلاطین دکن نیز چنانچه در ذیل سطر ... از عالم فانی را وداع نموده بصوب عالم باقی شتافتند
در زمان حضرت شاه جم جاه جنت مکانی نیز در هندوستان چنین واقعه روی نمود که سه پادشاه در یک سال رحلت نمودند سلیم شاه ولد شیرشاه
افغان که فرمانروای کل ممالک هندوستان ... دهلی و آگره و لاهور و بنگاله بود و ثانی سلطان محمود گجراتی پادشاه ولایت گجرات ثالث نظام شاه
والی احمد آباد دکن مولانا قاسم کاهی ... زوال خسروان تاریخ یافته در سلک نظم در آورده بود **تاریخ** رحلت سه خسرو ز دوران آمد یک سال
که هند از عدلشان دار الامان بود **شعر** تاریخ فوت این سه خسرو چه پرسی زوال خسروان بود **شعر** و در این سال بر همین نسق اتفاق شد که در
هندوستان سه پادشاه محمود دولت را وداع کرده و هر چند از قضایا و اتفاق وقایع ایران نیست بنابر رابطه صداقت واقع شد که باین دو ان
دارند بمناسبت مقام بتحریر آن پرداخت **متوفیات این سال** که بوقوع پیوست **نور الدین محمد** بن محمد سلیم بن جلال الدین محمد اکبر بن محمد همایون
بن محمد بابر بن عمر شیخ بن ابو سعید بن میرزا سلطان محمد بن میرزا میرانشاه بن امیر کبیر صاحبقران امیر تیمور گورکان و حینی که از سیر ولایت
کشمیر عود نموده هنوز بولایت لاهور نرسیده بود در راه بیمار گشته بعالم آخرت شتافت مدت سلطنتش بیست و دو سال
بود و چون پسر سلطان خرم که بعد از شهزاده پرویز فوت شد پسر بزرگتر بود و بنابر درشتی که میانه پدر و پسر با فساد مفسدین روی داد
مغضوب پدر گشته بود از ولایت پادشاهی بیرون رفته پیر و سامان در دیار دکن بسر میبرد ارکان دولت که در پایه سریر سلطنت حاضر بودند
گویند که بوصیت پادشاه که در حین ارتحال نموده بود داور بخش نام پسر سلطان خسرو مکحول را که سلطان بلاقی مشهور بود ولیعهد نموده
بود و او را بپادشاهی اختیار نمودند و خطبه بنام او خواندند و سکه زدند و برادر شهزاده کلان که حاضر بودند سلطان بلاقی را گرفتار نموده
او را شیرشاه لقب دادند اما شهزاده شهریار پسر صلبی کوچکتر پادشاه مخالفت ارکان دولت کرده و خود را بلاهور رسانیده قبل از لاهور

نیل خانه و خزاین و جباخانه و پیلخانه بیقیاس که در آنجا بود تصرف نموده خطبه بنام خود در لاهور خواندند و سکه بنام او بدین مصرع نقش کرده زدند **مصرع** سکه زد
بر رو در عالم شاه شاهان شهریار **شعر** و طرح سلطنت و پادشاهی افکنده تمامی امرا و خواجها و اشراف و اعیان که در لاهور بودند و طوعاً
او کرهاً با سلطنت او را پذیرفته کمر خدمتش بستند و او بعد از دوهفتهٔ لشکری عظیم مرتب ساخته چون اردوی شاه سلیم و عقلا و ارکان دولت
در موکب شیرشاه و شاهزاده کلان و خواتین محترمه لاهور قریب شدند سلطان شهریار خود در لاهور توقف نموده لشکر خود را با امرا
و سرداران و خواجهای معتبر لاهور بمقابله ایشان فرستاد که اگر در مخالفت ما مصر باشند و پیرزاده را با او که بر وصیت کرفته
بکارند پر واخته قطع منازعه بشمشیر خونریز نمایند ارکان دولت پادشاهی که معظم ایشان آصف خان بود از ورود لشکر آگاه گشته از آن طرف
نیز روی بمقابله شتافته و عقلای سپاه لاهور را از وصیت پادشاه و جلوس سلطان بلاقی موسوم بشیرشاه که بحکم ولی العهدی اتفاق واقع شده
و اتفاق شهزاده کلان و خواتین محترمه خبردار و آگاه گردانیده به موافقت و الفت گرایانیدند روزی که فریقین لشکر را اتفاق ملاقات
افتاد و سرداران و خواجها و اعیان هر دو طرف طریق یکجهتی و صلاح اندیشی با یکدیگر مسلوک داشتند از طرفین جنگ را ... کذاشته
و لشکر سلطان شهریار روبرو گشته جمعی باین طرف پیوسته بعضی بازگشته و پراکنده گشتند و سپاه سلطان بلاقی بتعاقب
جلو ریز بلاهور رسیدند و سلطان شهریار فرصت جمعیت و سامان مقابله و قوت محاربه در خود ندیده در قلعه متحصن شد چون اردوی اعظم
و آصف خان و امرای معظم در موکب سلطان بلاقی داخل لاهور شدند بیپای قلعه آمدند اهل قلعه متوجه محافظت قلعه داری نشده بابانی بقلعه راه یافته
سلطان شهریار را بدرگاه خود مدت آورده چشم جهان بینش را میل کشیدند و از درجه اعتبار ساقط گردانیدند و دولت دوروزه او بسر آمده
تمتعی از زندگانی نیافت چنانچه خواجه حافظ شیرازی در زوال دولت شیخ ابو اسحق انجو گفته **بیت** راستی خاتم فیروزه بو اسحاقی **شعر**
خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود **شعر** اما احوال سلطان خرم که در خدمت پدر بزرگوار بسیار معزز و گرامی و معتبر بود و چنانچه مذکور شد
در سلطان پرویز برادر بزرگ مرحمت بسیار داشت و از جانب پادشاه جهان لقب شاه یافته بود و پادشاه او را بخطابات و نوازشات ... بامور ممالکت
برادران پیوسته مرحمت بسیار داشت و از جمله اسباب که سلطان خسرو مکحول برادر بزرگ او را باو سپرده بودند که نگاهدار و حسب المطلوب
بوده و در خدمت با مور گشت ... بنظر پدر پرضای پدر مستقل برادر بزرگ مکحول جرأت نموده و در آن امر پادشاهانه سلوک کرده بامورى که در آن
خانواده مخصوص پادشاهست دلیری کرده و در جهت میانه پدر و پسر وحشت بهم رسید جمعی از اضداد که در خدمت پادشاه راه تقرب داشتند با او
بعصیان و تخیلات متهم داشته در وقتی که از برای برادر بزرگ حمایت نموده بدیار پادشاهی آمده از آمدن ممنوع شده و ملتفت نشده بعضی
و از دوحاکم تمامی آنچه پادشاه در لاهور بود از افساد مفسدین مشرب منتظر فرصتی اتحاد شده بود با سپاه او از آن ... گرفته به دیار لاهور
آمد و بمقابله پادشاه در حرکت آمده و در پای لاهور لشکر فریقین ارتفاع نمود اتفاق افتاده و بعضی از امرا و مردم معتبر از او برگردیده بموکب پادشاهی
پیوستند سلطان خرم خایف و هراسان گشته و از راهی که آمده بود بازگشته بطرف برهانپور شتافت و از آنجا بدکن رفت
و از میان ولایت قطب شاهی گذشته بقصد تسخیر بنگاله بالصوب در حرکت آمده و در آنجا بابراهیم خان حاکم بنگاله که از امرای بزرگ و ... نسبتی
و قوم آصف خان بود مصاف روی داده و برو غالب آمده تسخیر بنگاله کرده غنیمت و خزاین ... مدت ... و از آنجا متوجه الله آباد گردید

انتقامات موجب زیادتی وحشت و طغیان او گشته شاه سلیم شاهزاده پرویز را با مهابت خان کابلی حاکم کابل که از امرای ذیشان و دولت
پیشه پدر او بود بامور فرموده با لشکری عظیم فرستاده در حدود الهآباد و فتحپور محاربه قوی واقع شده شکست بجانب سلطان خرم افتاده
و از راه بنگاله بازگشته بدکن رفت و در اثنای ره در ولایت قطب شاه توقف نموده بولایت نظام شاه رفت و چندگاه در آنجا اوقات
گذرانیده بسر برد و سلاطین دکن نیز همواره بازگشتی او کرده خدمت می نمودند از بودن آنجا ملول گشته قصد آمدن ایران کرده که از حضرت شاه عالم پناه استمداد
جوید چون بولایت تته رسید اراده نمود که قلعه تته را بدست آورده ولایت سند را که با ایران قربت [illegible] متصرف گردد حاکم تته در قلعه
بسته شروع در قلعه داری کرده تسخیر قلعه میسر نگشت عطفی و لشکرش از آمدن ایران [illegible] شده بالضروره بازگشته بولایت نظام شاه رفت
در اینوقت جمعیت او روی بتفرقه و پراگندگی آورده روزی چند با معدودی از اتباع اقامت گزیده بسر و سامان بسر برده نظام شاه
از خوف پادشاه در مقام آن در آمده بود که او را از ولایت خود اخراج نماید در این اثنا قضیه فوت شاهزاده پرویز وقوع یافته در بارگاه شاهی نیز
میانه مهابت خان و آصف خان منازعه پدید آمده بنابر قرب و اقتدار آصف خان در ابتدا او با حرم محترم پادشاه و شرف محرمیت خلافت
والشفاق که در ازای حقوق خدمات و جانسپاریها توقع و چشم داشت مهابت خان بود بظهور نیامده از پادشاه رنجیده خاطر شده بجانب
سلطان خرم میل نموده روانه دکن گشته با او ملحق شد سلطان خرم از آمدن او مسرور و فرحناک گردیده از این ممر مقدمه نازله دولت او آب
و رنگی یافت و اراده بیرون آمدن از آنملک بود که خبر واقعه ناگزیر پادشاه نیز در رسید از آنجا بعزم دار السلطنه آگره در حرکت آمده
با معدودی روانه شد سلاطین دکن طریقه مروت سلوک داشته خدمت نموده لشکری از اطراف [illegible] راه صوب
بجانب او میل نموده در هر مرحله جمعی با وی همراه شده در اردوی او جمعیتی عظیم فراهم آمد از آوازه آمدن او تزلزل در بنیان سلطنت سلطان
[illegible] ارکان دولت و عظمای لشکر او که غوری در امور دنیوی داشتند با وجود [illegible] رشید صاحب [illegible] تمشیت
مهم بسر برادر او از کار دوانسته روز بروز تر و خاطر ایشان تفرقه یافت [illegible] از لاهور بیرون آمده روی توجه بدار السلطنه آگره
که مقر سلطنت آن دوده است آورده فوج فوج از لشکریان و طبقات سپاه از اردوی اعظم بیرون رفته بسلطان خرم می پیوستند
و در دوراک مفارقت و کورنش بر یکدیگر سبقت می جستند چنانچه در حدود آگره اکثر اعیان و طبقات سپاه بر سر او جمع آمده بودند
آصف خان و بعضی از خواص بدو بار پادشاهی نیز صلاح در متابعت دانسته قاصدان نزد خان فرستاده اظهار اشتیاق و دولتخواهی
کردند و سلطان خرم که پیش از فوت شاه جهانگیر خطاب شاه جهانی می نامیدند با دلی خرم و خاطری خوشدل بدار السلطنه آگره رسیده لوای سلطنت و
جهانبانی برافراخت آصف خان در خفا سلطان داور بخش و سایر شاهزادگان را که مصحوب خود گردانیده بود بقتل رسانیده جهت کشته و در
حوالی آگره حسب الاشاره عالی پنج شاهزاده را شربت ممات چشانیده بکورنش بیهوشی کشانیده شد شهزادگان که یکی سلطان شهریار
که [illegible] بود و دیگری داور بخش مشهور بسلطان بلاقی معروف بشیر شاه ولد سلطان خسرو که بر پنج کشور سلطنت رسیده بود و دو نفر دیگر
برادر او و دو نفر پسران شاهزاده دانیال برادر شاه سلیم که در زمان حیات پدر فوت شده بود و سلطان خرم که از پدر خطاب شاه جهانی
داشت خود را شاه جهان و صاحبقران ثانی نامید آصف خان را مدار علیه کارخانه سلطنت گردانیده مهابت خان را خطاب خانخانان سپه سالار [illegible]

لشکر نموده برادر عزیز یار وفادار مبارز الدین سپه سالار خان خانان لقب داد و ایشان ترتیب داده منازعه سابق در نورده و جهت [illegible]
عالی آنکه در کتب علیحده نوشته شده سلوک نموده بانتظام مهام دولت اشتغال دارند و شرح این وقایع از تقریر [illegible] تحریر آمده
هند بوده در قسم تحریر در آمده وَالْعُمْدَةُ عَلَى الرَّاوِي ابراهیم عادل شاه والی بیجاپور و اول وی [illegible] مملکت دکن بود
سلطنت و وفور خزاین و تجملات پادشاهانه از سایر سلاطین دکن ممتاز بود و همیشه کوشش که در [illegible] دولت و سلوک [illegible]
قیام [illegible] بود همیشه در روی گیتی و سرزمین [illegible] و تدبیر و کاردانی چندین سال بامور سلطنت پرداخته کامروای دولت بود و مولانا
ملک قمی و مولانا ظهوری که از شعرای زمان و سخن پرداز روزگار و [illegible] اقران بودند در ظل رعایت او بسر برده کتاب نورس که
[illegible] هر کدام چهار صد و پنجاه بیت نام و در سلک بیان آورده نه هزار روپیه صله که هفتصد تومان عراقی باشد از او جایزه یافته در علم
و موسیقی فنون ساز را خود دارا استاد و سند است در این سال بعالم آخرت شتافت پسر بزرگترش که بیست و دو ساله و دختر زاده
محمد قلی قطب شاه بود بعضی از ارباب غرض بجهت دختر زادگی قطب شاه و روابط قرابت او بسبب قطب شاه و دولتخواهی نواده عادلشاهی
سلطنت او رضی نبودند با غوای پدر او که در انجام [illegible] را او [illegible] و دیده را میل کشیده پسر کوچکتر را که [illegible] هشت ساله
ابراهیم عادلشاه نام نهاد و [illegible] جانشین و قایم مقام پدر گشته رتبه عادلشاهی یافت سلطان محمد قطب شاه ولد محمد امین میرزا که برادر زاده
محمد قلی قطب شاه و داماد او بود و مدت سلطنتش [illegible] در نوردید [illegible] سلطان عبدالله نام پسر او بعد از پدر
دولت جانشین گشته رتبه قطب شاهی یافت [illegible] با میرزا محمد تقی [illegible] زیاده از سلاطین پیشین از اخلاص و دولتخواهی
کرده خیرات فراوان که از امرای آن سلسله است برسم رسالت با تحف و هدایای لایقه بخدمت اشرف فرستاده [illegible] و بایران در
محل خود [illegible] انشاء الله تعالی و از ملازمان درگاه که در این سال ارتحال نموده بعالم جاودانی شتافتند آقا بیگ وزیر دیوان [illegible]
وی از ملازمان صفی قلی خان شاملو دیوان بیگی بود [illegible] و کاردانی در سلک ملازمان درگاه انتظام یافت در هنگام [illegible] صفی قلی خان
فیما بین او دیوان بیگی بود و در سنه ماضی سال که عساکر منصوره بسر کردگی قورچی باشی بجانب گرجستان و دفع عصیان طغیان [illegible]
مامور شده چون صفی قلی خان در اثنا فوت شد حسب الامر سرکرده قشون و لشکر صفی قلی خان گشته بسیاق گرجستان رفته و در هنگام
معاودت او در این سال در راه مریض گشته از دنیا رحلت کرد دیگری سید حسین بیگ وی از سادات کمونه و نقبای نجف اشرف
بود که [illegible] ایام در آن بوده همیشه صاحب جاه و حشمت بوده [illegible] در نجف اشرف [illegible]
بود در سال [illegible] عراق عرب سعادت ملازمت دریافته از [illegible] و شکوه طبیعی مظهر نظر مرحمت اثر همایون گشته ملازم رکاب اشرف
و همواره از مصاحبان بزم قدس بود در این سال [illegible] از دنیا رحلت کرد و پسرش سید [illegible] در سلک
ملازمان درگاه انتظام دارد دیگری [illegible] وی از جمله غلامان خاصه شریفه و تربیت کرده آنحضرت بود و بایالت دربند باب الابواب
فرمانروایی داشت و در این سال رحلت کرده [illegible] باب الابواب بآخرت شتافت ایالت آنولایت بسلطان فرخ
غلام خاصه شریفه که [illegible] بود تفویض یافت دیگری [illegible] خان [illegible] و اولاد وی از امرای زمان حضرت جنت مکان [illegible]

بودی که سخن از کرامت ملکت موروث بخان احمد خان ولد شاه الیه تفویض یافت او حسب الامر در صفاهان اقامت داشت و همیشه اوقات
تجاوز نموده در عشره ماه در این سال بی آنکه چاری عارض او گردد بمرض فجاءه درگذشت و اکنون خان احمد خان پسرش باستقلال حاکم آن ولایت
سکنی چمکن شهر رودبارست و متصرف ملک موروث **ذکر بادشاهی سید خلیفه** وی از پسر خالش ولاه خلیفه الخلفات که در زمان حضرت
خاقان جنت مکان ابو البقا شاه اسمعیل علیه الرحمه والرضوان حاکم دار السلام بغداد بوده و خلیفه الخلفا لقب یافته بود و شاه الیه در سلک امرا
منتظم بمنصب خلیفه الخلفای سرفراز بود و در این سال در حینی که از سفر گرجستان عود نموده بدار الارشاد اردبیل رسیده بود بخشنود
در چهره بعالم بقا شتافت مردی خدا آگاه بود و در زمان حیات خیرات و مبرات بسیار از او بظهور رسید مساجد و مدارس و ... احداث فرموده
بسیار است منصب خلیفه الخلفای بشیخی خلفای ... که از صوفیان صافی اعتقاد است تفویض یافت **ذکر حکیم سیف الدین** کاشی از اطبا ...
سرفه بود و در خدمت اشرف بکمال محرمیت و قرب و منزلت و عزت و حسب بسیار داشت و در سن کهولت و شیخوخیت رسیده بطبابت
خواص ملازمان درگاه در عهده وی بود و اکثر اعیان که بکار شدند بنا بر کمال حذاقت و مهارت معالجه او عمل مینمودند و آخر از ضعف پیری و عدم
قوت ترک معالجات کرده و خدمت پرسش که بتفصیل و بکمال آراسته حکیم دار الشفا بود در اردوی معلی بمعالجات مرضی قیام مینمود در این سال
در ایام قامت سلطانیه مریض گشته بمعالجات اطبای زمان با حریف تو دست اجل مقاومت ننموده عاقبت طبیب اجل علاج نمود و پسرش شمسا
که در آغاز جوانی بتجربه پیران روزگار رسیده و در او دست در سلک اطبای خاصه شریفه منتظم بمعالجات مرضی اردوی همایون قیام مینمود **ذکر شاه بیگ**
وزیر توپچیان عظام وزیر در این الاصل بود که در سلک جماعت ... قابلیت استعداد و قابلیت بود بخدمت ستوفی ... شرف تحویلداری مشرف گشت
از وفور خلوص و دولتخواهی آن ... از برادران شفقت ... داشت حیدر بیگ برادرش اکنون بمنصب ... قورچیان ... و دولت
حال از عرض ... حیدر بیگ برادرش بشرف ... شده ... توپچیان عظام گشت ... ملک بیگ وزیر قورچی چنانکه در محل خود
نگارش یافته ... بمنصب ... یافت در این سال ... گشته ... ملازمت سلطانیه ... بودند ... مذکور شده
... وزارت توپچیان عظام ... میرزا ابو المعالی ... بشد چون ... تفویض یافت ... اکنون وقت آنست که
قضایای عظیم سال آینده ... قوم ... خامه ... **بیت** کنون وقت آنست ... که ساز ... شرح ... نگارد ... این
عرصه ... **آغاز سال ... مطابق سبع و ثمانین و الف که سال دوازدهم ... است**
سلطنت و کامرانی همیون و مبارکست ... از بهار ... سال ... که لازم فصل ربیع ... است شمیم جهت
شادمانی بمشام ... رسید ... و ... نمایان بود ... جهان ... از عظیم ...
چرخ دون و ... بسیر بوقلمون ... بود و ... جهان ... که ...
و در این سال اثری از خرمی و شادمانی ... نداشت **بیت** و در این بهار ... نشکفت : بهار ... نشسته ... **ر** زمانه ...
غم ... بود و از بزرگترین وقایع ... روز دوشنبه ... ماه رجب مطابق **سبع و ثمانین و الف** دو ساعت و
پنج دقیقه از روز گذشته ... اعظم ... رحلت ... گشته ... حضرت ... شاه ... مکانی ...

مسعود ... در ... ماه زمستان ... قضیه ... شرف ... در این سال ... و ... فرخ بخش ...
آرام ... عمارت ... نخواهد ... حب ... بحب ... عباس ... ماه مینمود و بدوام جشن و سور ...
... باطل ... ماه رجب ... از ... درجه ... ظهور و ... ماه ... فارغ گشته در آن اوقات ... سلطنت
... بمجالست حضرت ... از مصاحبت ... بکمال عیش و سرور و انبساط خاطر ...
داشتند ... بهار ... در زمستان ... چون ... کشته ... از جانب روم ...
خبر ... عالمی ... سر ... داشته ... لشکر ... بطرف ... و ... ملک ... بجانب روم ...
... فصل زمستان ... ماه شوال از ... زمستان ... در حرکت ... بخت ... بتحریک ...
باز در سر گرجستان ... شوب ... فتنه ... بتوجه صوب دار السلطنه قزوین ... داشته ... و ... اقبال
... نزول اجلال ... و حکم شد که ... در حین ... جمعیت ...
خدمت باشند که بهر طرف که لازم ... رایات ... توجه ... زمستان ... ماه ... اقامت ...
ایام اقامت در دار السلطنه قزوین ... مزاج ... اعتدال طبیعی انحراف ... ذات ...
... مناسب ... از ... الف که ... بروج ... انحراف مزاج ...
و ... مهام سلطنت ... ساعات ... استظهار امور دین و دولت ... **از سوانح این سال**
... شرح ... احوال ...
... بود ... استحکام قلعه ... گشت ...
... مردی ... و ... شجاعت و عدم ...
... خاقان ... تعاقب شتافت ...
... خاقان ... اسبهای ... بود ...
... و ... بود ... خاقان ... رسیده ... بعضی ... خاقان ...
... قتل ... مبادرت ...
... رسیده ... قلعه ... گشته ... میان ...
و خاقان ... قدرت ... دست ...
کشته ... خاقان ... قتل ... **سانحه دیگر از سوانح ... است**
... بزرگ ... پادشاه ... شرح ... گذشته ...
... سعادت ... حضرت ...

صادق و با منسوبان این درگاه موافق بودی پاسی که گرفتاران محاربه رومیه که در سال گذشته روی داده بود بدرگاه معلی فرستاده بزرگان آمده

معاودت از آن طرف بظهور رسید و از این حال که خسرو پاشای سردار بر برادری آمده بعضی از شیبانیه و مردم خود و دو برادران فرستاده که در ظل حمایت

منسوبان این درگاه باشند و دستان پاشا و بعضی بیگ را که گرفتار شده بودند بخدمت اشرف ارسال داشت و جمیع ممالک عجم الطاف و اعطاف

و اشقیا و کرد و از خوف و بیم بلکچیان که معاند او بودند چاره بجز التجا نمودن باین درگاه نیافت و ابراهیم بیگ نام مشهور بکوچک باده را که

می‌نمودند که برادر اوست با جمعی از معتمدان فرستاده در دار السلطنه قزوین بسعادت بساط بوسی سرافراز شد و در چنین عمارت

مجلس عالی از دست کوچک بازه در ابا رضا و ملاقات کرد قرب یکصد و پنجاه نفر بودند با بازه داده نوازشات خسروانه بظهور آورده و در نوبتیه

تغافل فرا اعلام نمودن از مروت چنین دور دانسته بنا بر نظام سلسله ظاهر در مقام مدارا در آمده چند نفر از امرای صاحب تقصیر سپاه را که از

زیاد او منع جارو سکران کرد دور رفت و یوسف سلطان [illegible] کم لشکر را با کوچ از انجمنه بجانب ارض روم تعیین فرمود که در اوایل فصل

ارض روم شده با شعار بازه پاشا تبدیل کرده با ملاقات در مراسم قلعه داری کوشش نموده و قورچی باشی با عساکر حضرت نشان از سلطنه بیگ شان

آوردکان نهضت نموده هر گونه معاونت او کردند اتفاق قضیه بظهور آورده اما تا رسیدن امرای مذکور خسرو پاشا پاشای قلعه رسیده بازه پاشا را

محصور گردیده بود و قورچی باشی و عساکر منصوره از دار السلطنه تبریز و رشید خسرو پاشا با بازه بنیاد اساس سلوک نموده و او را تسخیر

گردانیده پایی در انشیا و پادشاه روم دعوت کرده تسلیم نموده که او را از تعرض بلکچیان نگاه داشته نگذارد که بهیچ جهت ضرر رساند چه

باو رسید و او نیز مصالحه در آن گشته بیرون آمده [illegible] اطلاعات کرده خسرو پاشا در باره او با بلکچیان مناقشه نموده بازه پاشا را

حمایت خویش [illegible] آورده و او در مصحوب خود گردانیده بجانب استنبول عود نمود و او بعد از [illegible] بلکچیان مرتفع ساخت

عظام یوسف سلطان بخدمت قلعه [illegible] و سرداری بلکچیان آنجا مامور گشته دیگران بمقام خود باز آمده قورچی باشی و عساکر منصوره

تبریز و دار السلطنه [illegible] قورچی باشی بعبادت اشرف و سایر امرا و عساکر بمنازل و اوطان خود رخصت یافته‌اند ذکر توجه نمودن

امام قلیخان بیگلربیگی فارس بتسخیر ولایت [illegible] چون در تاریخی که عراق عرب بحیطه تسخیر و تصرف اولیای دولت قاهره در آمده جمیع [illegible]

بصره که از یکطرف بعراق عرب و از طرف دیگر بولایت خوزستان فارس [illegible] پیوسته [illegible]

السلام نبود [illegible] امام قلیخان بیگلربیگی فارس بتسخیر ولایت [illegible]

[illegible] رسانده و در السلام [illegible] بنا بر امرا و حکام لرستان و کردستان [illegible]

[illegible] مامور گشته [illegible] رکاب اشرف [illegible]

[illegible] گردیده [illegible]

[illegible] جاه و جلال [illegible]

[illegible] گشته [illegible]

[illegible] رسیده [illegible] گشته [illegible]

شهر امکان [illegible] صلاح در توقف نموده معاودت نمود و آن [illegible] عهد تعویق [illegible] انتقال [illegible]

باشد چون بعرض رسید ذکری از سوانح این سال که [illegible] که حاکم [illegible] سعادت [illegible]

[illegible] آمد [illegible] اقبال [illegible] دار السلطنه قزوین [illegible]

[illegible] با خلع فاخره و انعامات [illegible]

[illegible] ذکر توجه موکب همایون [illegible] صفت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بکلام مجید تفأل [illegible]

[illegible] عزم جزم فرمودند [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] انجام مهام جمهور رعیت و دولت [illegible]

[illegible]

ذکر توجه خاطر تربیت شاهزاده عالمیان ابو النصر سام میرزا و تفویض ولیعهدی خود بآن شاهزاده

[illegible] و در آن ایام [illegible]

[illegible] شاهزاده [illegible]

[illegible]

[illegible] ابو النصر سام میرزا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بکلام مجید تفأل فرموده [illegible]

دین و دولت مشورت لازم دانسته [illegible]

[illegible]

إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَن يَكْفِيَكُمْ أَن يُمِدَّكُمْ رَبُّكُم بِثَلَاثَةِ آلَافٍ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُنزَلِينَ بَلَىٰ إِن تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُم

تخمینه

مِن فَوْرِهِم هَذَا يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُم بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ [illegible] از دلول آیه کریمه ظاهر شد که آثار [illegible] بسیار مبارک و

[illegible] در باب [illegible] بصره و [illegible] بود و حضرت علام الغیوب بیت [illegible]

امور جهان و اصلاح حال جهانیان [illegible]

[illegible] دولت و کامکاری [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible]

ذکر انتقال شاه [illegible] از خاکدان دنیا بجنت اعلی و اتصال روح مطهرش بروحانیان عالم بالا

آه و صد آه از گردش چرخ [illegible]

[illegible]

علیها فان [illegible] بیت [illegible]

[illegible]

[illegible]

لله الحمد والمنة [illegible]

[illegible]

نواب خورشید احتجاب علیه عالیه [illegible] العالمین [illegible] شاه جنت مکان [illegible] و شاه جهان [illegible] فردوس آشیان که [illegible]

است و سایر مخدرات سرا پرده عظمت و خزاین و بیوتات [illegible] و دستاویز ابرو داشته صوفیان صافی عقیده این دودمان جنازه حضرت [illegible]

را بر دوش اخلاص گرفته روی توجه بصوب صفاهان آوردند و چون به دار المؤمنین کاشان رسیدند خلایق آنجا به یکباره [illegible] گریبان [illegible]

ملازم گشته سیاه و جامه [illegible] باستقبال شتافتند چون به نعش مقدس رسیدند سینه‌ها چاک کرده و ناله و افغان [illegible]

بر سر افشاندند و امرا و اعیان و ملازمان رکاب اشرف [illegible] در لباس تعزیت [illegible] و از دحام [illegible]

در اطراف و جوانب نعش [illegible] بود که امرا و اعیان از حمل [illegible] آن جنازه محفوف به رحمت حی لا یموت در پشت

مشهد کاشان که مدفن [illegible] است و [illegible] جنب [illegible] که اکنون [illegible]

[illegible] شده دو حافظان خوش الحان [illegible] روز و شب [illegible] و [illegible] تلاوت

کلام [illegible] هر وقتی از اوقات روز و شب خالی از تلاوت حفاظ نبوده باشد و همیشه بر

مرقد [illegible] و حفاظ [illegible] سکین اقسام [illegible]

و [illegible] تاریخ [illegible]

است [illegible] بتاریخ [illegible]

داخل [illegible] ارکان دولت و اعیان حضرت و منتسبان [illegible] درگاه [illegible]

آمدن [illegible] در ایوان درگاه دولتخانه مبارکه [illegible] رسیده [illegible] شرف [illegible]

[illegible] ارکان [illegible] شاه [illegible]

بود [illegible] شاه [illegible]

شعار [illegible] تاریخ [illegible] نظم [illegible] تاریخ

یافته [illegible] دولت آنحضرت [illegible] عالیان [illegible]

و از جمله تواریخ [illegible] تاریخ [illegible] شاهی [illegible] الساعات [illegible] جلوس [illegible]

باطراف آفاق رسیده [illegible] و استقامت بلاد و آسایش عباد گردید **ذکر شمه از مفاخر خصال و حسن [illegible]**

خصال آنحضرت [illegible] [illegible] اوصاف حمیده شاه جهان [illegible]

[illegible] فزون [illegible]

[illegible] شاه [illegible]

[illegible] خصال [illegible] عالیان [illegible]

در [illegible] عادات [illegible] رعایا [illegible]

بستان و باغات و تعمیر بقاع و کارهای خیر [illegible] آوازه [illegible] و [illegible] شرار [illegible] ستان [illegible]

مخالف [illegible] بزرگواری و [illegible] آن [illegible] گذشته و [illegible] پادشاهیش [illegible] که [illegible] گذشته [illegible]

اعتقادش [illegible] رسالت و ولایت در درجه کمال [illegible] تاریخ و [illegible]

شاه [illegible] است تاریخ [illegible] ابن ابی طالب [illegible] پادشاهان [illegible]

[illegible] ستان [illegible] و ترکستان [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] درگاه [illegible] عقیدت و دوستی [illegible]

سلاطین [illegible] پادشاهان [illegible] و [illegible] پرتکال [illegible]

مسیحیه و نصاری [illegible] حضرت عیسی [illegible] علیه السلام [illegible] مسیحیه است [illegible]

و مکان و دریاهای [illegible] و عمان [illegible] عدالت [illegible] عقیدت [illegible] آنحضرت

[illegible] و [illegible] رسولان [illegible]

[illegible] مسیح [illegible] نصاری [illegible]

هرکس [illegible] حضرت مسیح [illegible] حضرت مسیح [illegible]

[illegible] مکتوب [illegible] صحیفه [illegible]

حروف [illegible] صورت کتاب [illegible]

[illegible] و سلام [illegible] بندگان [illegible] عالم [illegible]

[illegible] حضرت عیسی [illegible]

[illegible] دولت [illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible] بندگان [illegible] عالم [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible] حضرت عیسی [illegible]

پادشاهان چرا که یادگار نیکنامی در روزگار چند بیشتر کرده بهادران و بهادران پا برهنه از کوه گرفتند که در پای تخت شاه جاه گذاشته لبریز شد از خوشحالی و خرمی و
همیشه آوازه بزرگی و رفعت حال بندگان شهریار ایشان بهر جانب رسانند چرا که ایشان حق شناس شدند و هوش کارسنج شدند انجم جمیع جاها با نقطه
و بزرگی عام کرده اند لشکر چون خیام که پادشاهان کوه گیر سلسله اجداد ایشان … خود در طلب با عبادت بطریقه خود بجای می آوردند که احدی هم رتبت
بحال ایشان رساند بنابر آن علیا جانشینان حضرت عیسی علیه السلام و هم اهل سیره گرویده از پادشاه پادشاهان که غیبت و در بدرجه جزای
پاداش جزای نیک و تسبیح و فیروزی بواسطه ایشان مطلع و چنانچه روشنایی دولت ایشان تابنده اند تمام عالم را روشن ساخته و در احکام
الهی راسخ کرده اند مانند بزرگی حضرت عیسی جلوه نموده با سلطنت باشند همیشه مقصود حاصل آمده ارسال مکاتیب و رسولان بجانب
عیسویان و رومیه کبری ظاهر را امر فرمایند تا از محبت و دوستی ظاهر گردد میان و سلطان … و ستمکاران حضرت عیسی آرزوی …
و حضور رد و دعا از جهه بندگان شاهنشاهی خواهند و دوام الاوقات از جهه تفقدات و نوازشها که نسبت به پادشاهان کوه گیر سلسله نمایند
انقطاع نیابد ممتاز عالم اند از آنجهه در بلند مکرر داشتند آوازه بزرگیهای ایشان را در رومیه کبری که پای تخت حضرت عیسی است با میل و محبت
از قدیم الایام است از جهه محبت حضرت رحیم پاپا که با نقلجاب مطهری دارد امید که آفتاب حقیقت الهی بر ستاره خاطر را تابنده و تابنده
این مکتوب که بخط فرنگی بوده در اینجا سرجمله او را … نموده که نمایی که در صفاهان بوده بعبارت فارسی ترجمه کرده اند از عبارت آنش معلوم شد که نوشته
مکتوب پاپ باشد بلکه چنین ظاهر میشد که حکام امت مسیح که در دار الخلافه جانشین حضرت عیسی ع نوشته باشند از فرنگیان نقل شده
جواب داده که در میان با شرط توضیع و ادب امیست که در مکاتیب بزرگان صاحب مکتوب خود را در میان نموده بزبان
غایب حرف گوید لهذا حضرت پاپ شرط ادب و تواضع مرعی داشته بزبان غیبت او را مخاطب نموده و معروف کرده
ابلغ امیست مجملا بزرگی و عظمت و جلال آنحضرت پیش جمهور زیاده از آنست که محتاج به تنبیه و تحقیق باشد لهذا اقلام قلم از آن گستاخ
کوتاه شد … خوشی کرده سنین عمر شریفش شصت سال بوده و در هشتده سالگی بر تخت بلند فرمانروایی ایران رسیده
سلطنتش در ایران چهل و دو سال بود در سال دوم جلوس تاریخ وفات که چهل سال باشد در ترددات جهانداری گذرانیده شیوه
فطری آنحضرت عشرت … اعتقاد نبود لهذا در سال دوازدهم جهانداری قرن ثانی بکار بردن جهت مزد روانی نوبت به شاه … ستان تیغ
جهانی شده است ⁂ شیخ تو چهل سال اعدا اکنون خواهست ⁂ آنکس که یک قدم بخدمت خواهست ⁂ که چشم مدت رسید
آن هم رفته است ⁂ رحمة الله علیه و علی آبائه العظام و السلام و الاکرام میرزا برخوردار … قلماقان … در سال انتقال آنحضرت
یوسف خان وی از غلامان تربیت کرده حضرت گیتی ستان فردوس مکان بود که بر تبه امارت و سلطانی سرافراز گشته حاکم
الکا استرآباد و گیلان و میرقلانیان … کرده بود و در سال گذشته … متهم گشته از حکومت معزول گشت که گرجی سلطان که
از زمره غلامان تربیت کرده آنحضرت بود در عوض تعیین یافته در … مقرر شده بود که … در مرتبه امارت باشد
قلعه داری … چنانچه … صورت … سرداری … گشته در آنکه … از عالم
گذرانید بسیار جوان … بود پسرش … در سلک غلامان است قلیخان بیگ ناظر دواب و الکاهی بیگ

نامزدوار

نامزد دواب وی در زمان حیات مرحوم شد و برادرش … ناظر … روانی … ناظر دواب سرکار خاصه شریفه شد بعد از فوت او حسن بیگ
سلطان بیگ مقرر شده … مرجوع گشت … در محاسبات خراسان گشته … رفت و در آنجا … مقرر گشته بعد از حیات … و …
الیوم منصب … گور … چاپار … برادر او مرجوع است میرزا محمد رفیع وزیر خراسان ولد میرزا ابوالمعالی نطنزیست که بدوام خدمت …
در وزیر غلامان و تفنگچیان بود و در این سال در قزوین … شده در هنگام … رحلت … انتقال و وصیت حیات
اجل … گوهر … هاشم … وزیر … خان … که … شد … منصب چنانکه رقم
شده و این … است … بوده … تاریخ آنحضرت روی داد حکیم نجم الدین قانون کشنده ای حکیم شفایی صفاهانی طبیب …
السلطنه اصفهان بود در آغاز … عنفوان جوانی و شباب بتحصیل علوم … و اکتساب فضایل و کمالات نفسانی پرداخته حاوی انواع
کمالات و در علم طب و قانون طبابت مهارت یافت بسیار … مشرب و شوخ طبع بود ذوق شعر و شاعری بر طبیعتش غلبه کرده
در آن شیوه مرتبه بلند یافته از شعرای خوش گفتار و سخنوران … و اشعار آبدار … قصاید … و غزل
و غزلیات و مثنویات و مقطعات و رباعیات … معانی دقیق … شیرین …
که زندگی … شیوه و شعار … طبیعتش …
کاران … اگرچه رسم … شیرین … روشنی …
سخن پروری … در خدمت حضرت شاه گیتی ستان فردوس آشیان قرب و منزلت تمام داشت و …
که … ملک الشعرا … لقب داشت …
در اواخر ایام حیات … قطعه … قطعه
… ⁂ در کبریای حضرت … ⁂ … ⁂ … ⁂
… ⁂ … ⁂ … ⁂ …
… ⁂ … ⁂ … ⁂ …
… ⁂ … ⁂ … ⁂ …
… ⁂ … ⁂ … ⁂ …
روی … ⁂ … ⁂ … ⁂ …
صاحب … ⁂ … ⁂ … ⁂ …
شاهی که چرخ … ⁂ … ⁂ و در این سال … اصفهان …
دیوان حیات … در زمان حضرت شاه جنت مکان مولانا محتشم کاشی … تاریخ وفات
حکیم نورالدین کاشی گفته بود … قطعه …

فلک زد که شد تاج عزت به پا و دل ❊ اجل شد دلیر چنین هم که ریزد ❊ بکام مسیح ازان زهره دل ❊ حکیمی که شد متین عاقبت جش ❊ میان حیات
و اجل بود حایل ❊ مسیحا همی کرد نیش روح رفته ❊ شدی باز در پیکر مرغ بسمل ❊ اشعار آبدار و معانی بلند حکیم شفائی بسیار است و این مختصر
تحمل آن نماید و چون مرتبه شاعری و مرتبه سخنوری او از نقطه مقدرت مجالی که در طرف تحریر به بیت معلوم بود این دو سه بیت دیگر که در وقت تحریر بخاطر
آمده و باعتقاد در قسم حروف بسیار عالیست اکتفا رفت ❊ بیت ❊ ترا از شیره جان آفریدند ❊ مرا از داغ هجران آفریدند ❊ سرم گر سجده دیگری
نماید ❊ ز خاک پای جانان آفریدند ❊ غم عالم پریشانم نکرد ❊ سر زلف پریشان آفریدند ❊ ذکر ارباب مناصب زمان فرخنده نشان
خورشید مکنتی دامت صدوره بعد از وقایع سنوح و ذکر واقعه عظیم غفران حضرت گیتی ستان فردوس آشیانی که تحریر به بیت لازم و درکه
اسامی سایر ارباب مناصب عالیه زمان دولت آنحضرت که متصدیان کارخانه سلطنت بودند از امرای عظام و صدور و عالیمقدار و وزرای ذوی الاقتدار
و مستوفیان عظام عطارد شعار در ذیل این کتاب مستطاب سامی و صحیفه نامی گرامی مرقوم قلم وقایع رقم گردانیده چون امرای نشان
ارباب ذی مرتبه اصحاب قبضه و شمشیر که در بار دولت فرمانروائی فرود میانه این طبقه خواتین بلند قدر عظیم الشان هست طرز اولی الالباب
اسامی کل امرا از خانان و سلاطین خرد و کلان در ذکر تقدیم افتاد و امرای عظام کرام چون بسیاری از اعاظم این طبقه علیه در زمان حیات آنحضرت
چنانکه در متوفیات هر سال رقم نگارش یافته جهان فانی را بدرود کرده بعضی با اجل طبیعی و بعضی در معارک کارزار بعالم بقا پیوسته بودند جمعی که
در حین ارتحال آنحضرت در قید حیات بودند از بزرگ و کوچک نود و دو نفر که در دو دفتر مرقوم مسطور گردیده اولاد طوایف رفیعه قزلباش
و اویماقاتی که در تحت طوایف قزلباش مندرج و از ایشان خرد و کلان هشتاد و سه نفر از طبقه شیخاوند مذکور باسم معصوم بیگ ولد سید
صفوی ابن معصوم بیگ وکیل السلطنه شاه جنت مکان که بمنصب ترجی باشیگری که از مناصب عالیه این دولت خاصه است
و بنابر مرتبه سیادت و شرف مصاهرت آنحضرت قرب قرابت از امرای و اویماقات ممتاز و مستثنی است و سایر اویماقات
قزلباش اول طایفه جلیله شاملو که سرد فتر اویماقات قزلباشند از ایشان در این عهد هفت نفر رتبه امارت داشتند سیدال خان بیگدلی
که در عوض محمد خان ... سلطان شاه قلی خان حاکم ری ... بحسن خدمات و کمال اهلیت ترتیب از آنحضرت یافته به مهرداری
کرم و ... حاکم محترم بود و دیگری حسین خان ولد حسین خان که از اویماق عبدللو شاملو است از امرای نشان و بجای والد بیگلربیگی خراسانست
و دیگر محمد زمان سلطان که حاکم ... بعضی محال خراسانست و دیگر فضل سلطان بیگلو حاکم ... بود و دیگر دورمیش سلطان ... از امرای
اوریاقات ... عرب گرلو ... شاملو است و دیگر غازی سلطان بیگدلی که ... چشم ... طارق گرلوک ... بود و اول
نیک ... جمعی ... شده ... رتبه امارت و سلطنت ... محال ... متولیات ... و دیگر
نصیری سلطان ... میرانی است ... طایفه استاجلو ... اویماقات بزرگ قزلباشست ... و
و ... اعتبار ... بسیار ... امارت داشته اول محمد سلطان ولد ... حاکم ... خراسان بود و دیگر مقصود سلطان ... حاکم ... بود و دیگر ابوالقاسم سلطان ولد ... حاکم ... اقرب بود طایفه
رفیعه ذوالقدر که از طبقه ... اویماقات بزرگند و در ... شش نفر رتبه امارت داشتند ... مهردار حاکم دارالامان

کرمان

کرمان ولد رستم سلطان ... ابراهیم سلطان ... حاکم ... خراسان بود و دیگر قاسم سلطان ... حلیفه مهردار ...
... خان ... حاکم بعضی محال ... بود سیف خان ... شاملو که سابقا از امرای ... بوده و حال حاکم ... است خلیل سلطان ولد
سلطان ... از امرای ... است ... سلطان ... حاکم ... است از طایفه افشار ... ولد امیر گونه خان ...
والد ... بیگلربیگی ... از امرای بزرگ است بیگ خان ... از امرای ... حاکم ... است طایفه قاجار از ایشان ... اویماقات ...
معتبر ... در این زمان ... خلیل خان ... حاکم ... از ... خراسان امام قلی خان ...
حاکم ... و دیگر ... ولد ... بیگلربیگی ... حاکم ... خنس
سلطان ... حاکم ... بوده ... سلطان که حاکم ... طایفه ... اویماقات
معتبر قزلباش ... از ایشان ... امارت داشته ... حیدر سلطان ولد ... حاکم ... بود طایفه
قراداغلو که از صوفیان قدیم ... امارت ... حاکم ... طایفه ...
جمعی ... از ... سلطان حاکم ... کمال سلطان حاکم ... سلطان حاکم بعضی محال ... از جماعت
... خان ... حاکم ... سلطان ... سلطان حاکم بعضی محال ... بود طایفه ...
... منصور سلطان که در ولایت شیروان ... طایفه ... که حاکم ... شیروان است ... سلطان ... طایفه ...
... خان که حاکم ... بوده ... طایفه ... مرادخان سلطان که حاکم ... طوایف الوار
الوار و اکراد ... از این طبقه ... امارت و ... حسین خان ...
و ... از ... احمد خان ولد ... سلطان ... از امرای
بزرگ ... خان ... حاکم ... عاشور خان ... حاکم ... از امرای معتبر است ...
ولد حاجی سلطان حاکم ... سلطان خان ... حاکم ... امام قلی سلطان
... حاکم اسفراین خراسانست رضا قلی سلطان ... حاکم ... بهرام سلطان ... حاکم ...
که از عشایر اکراد است علی مردان خان ... ولد ... که از امرای بزرگ ... بیگلربیگی ولایت ... است مقصود سلطان
... حاکم ... سلطان ... که از امرای ... شجاع الدین سلطان ... از امرای ... سلطان
... حاکم ... بغداد و توابع ... گدای سلطان ... حاکم ... سلطان ... از امرای ... است
مصطفی سلطان ... حاکم ... طوایف ...
خراسان ... بهرام سلطان ... حاکم ...
... خان ... از امرای بزرگ ... احمد سلطان ... حاکم ... خراسانست ... سلطان ...
ابن ... که حاکم ... خراسانست ... سلطان ... حاکم ولایت ... خراسانست طهماسب قلی سلطان ولد

محمد سلطان قوانلو حاکم شوشتر و در قول جورستان است شاهوردی سلطان جلایر حاکم لپ کوه مشهد مقدس است شاهقلی سلطان قرخلو حاکم
جهان رخبان خراسان است اوغورلو سلطان جلایر و حسینقلی سلطان ترابا شیل میران حمزه بن خانی ترکمان است میر محمد سلطان غوری الدین شاهوردی سلطان
از میران اوغان تابع ذوالقدر و سلطنه هرات است میر حیدر سلطان جمشیدی نیز میرایل کوه و حاکم کرج هرات رود است سارو جه بیک چاپل محمد که از
اوغافات هستند و در سلک امرای قزلباش انتظام یافته در دشت نقره ملک جلال الدین خان ولد ملک محمود حاکم ولایت سیستان که از
نیره و سوم است او زراه ملوک صفاریه اند آقاخان مقدم که از ایل اتوزایکی قراباغ و کثرت ایل و عشیرت از امرای بزرگ و حاکم مراغه اودیگر است
سارو خان سلطان سلسلی امیر جماعت کلک سلمای کلب رضا سلطان زنوزی از امرای آذربایجان که توقل قلعه قارنیاق است جماعت بسیار
کنگرلو هستم خلیل سلطان در میان اویماقات قزلباش بسیار بزرگ نبوده جمعی از قبایل مشعر اند و در زمان حضرت گیتی ستانی از روم جانبی سپاه
شده بولایات آمده در راه بهر جا رسیده تا رواج کنان می آمده ولی بهر فرستند تا مخور اسبیل سر نهاده بعضی پاک برو جنگ و جدال ...
زمان آنحضرت استقرار یافته بعده بجهت نفاق بوده که از روی ارادت و اخلاص آمده جمعی از ایشان در سلک قورچیان و غلامان انتظام یافته
تمه بولایت خلیل سلطان ما مور شده و در الکای وارثی ای ایشان یورت و مقام داده و نا اقطاع ایشان مقرر گشت نور الدین
سلطان پاپا از عشایر ترکمان شیرواناست و همیشه در تاریخ حکم تفلیس کرجستان بجهت آنجا قیام داشته و دوارد شرفخان
افغان ترتیب که همیشه بولایت این درگاه قیام داشته تابع حاکم قندهار بوده و مشارالیه حاکم پوشنگ و به دستور باهر هکاری
قندهار است مقصود سلطان و نیز افغان از قبیله ابدالیست و کثرت عشایر معروف و تابع قندهار و اکثر زراعات
خالصه قندهار ایشان متنافسند و دوواب و اغنام بیشمار دارند و فیثانی در ذکر امرای غلامان درگاه که بهمین ترتیب پادشاهانه در رتبه خانی
و سلطانی رسیده اند چون در ایام فرماندهی حضرت گیتی ستانی فوجی کثیر از انبطه بولسا طت آنحضرت توفیق اسلام و سعادت
غلامی این درگاه عالم مقام دریافته از عهد حیات کثر در ظل مرحمت و سایه تربیت آنحضرت نشو و نما یافته و با طوار حمیده آن اشتغال گشته
استعداد امارت و قابلیت مناصب عالی و مراتب سلطانی بهم رسانیده بودند لهذا بعضی از امرای قزلباش و حکام ممالک که از
عالم فانی بجهان جاودانی ارتحال نموده در میانه آن اویماق کسی که شایستگی تربیت و تفویض منصب والای امارت داشته باشد نبود
بکلی از غلامان خاصه شریفه که به نور عدالت و کاردانی و شجاعت و دلیری و جانسپاری در راه ولینعمت از اقران ممتاز بوده باشند
از ایل و قشون و لشکر و حکومت آن الکا تعیین میشدند و از انبطه بیت و کیفیت در حین ارتحال رتبه امارت و ایالت عظمی سرافرازی
داشتند از آنجمله امامقلی خان ولد الله وردی خان که بجای والد بیگلربیگی فارس و کوه کیلویه و بحرین و لار و هرموز است و با امرای عظیم
او که بحکومت محال اشتغال دارند چون عمل و نصب ایشان منوط برای بیگلربیگی مذکور است و اسامی ایشان معلوم نبود و اوراق نبود
نشان نمودند صفی قلی خان ولد امامقلی خان بجای ابراهیم خان ولی لار سرافراز گشته و از امرای بزرگست داود خان برادر
امامقلی خان بجای محمد قلی خان قاجار بنابر تقصیری که از او در قضیه امور او کرجی صدور یافته بود از ایالت قراباغ و امیر الامرایی آنجا معزول
گشته مشارالیه بدین رتبه ارجمند سرافرازی یافت چنانچه سمتی گزارش یافت الیوم بیگلربیگی آن ولایت و میرایل اویماق قاجار است

صفی قلی خان

صفی قلی خان که بجای منصب بیگلربیگی عراق عرب و تولیت آستانه متبرکه حضرت نجف اشرف و سایر عتبات عالیات و چنانچه در شرح آمده در فتح
حافظ احمد پاشا سردار بغداد و اشارتی جان پیشه سرخان مشارالیه در آنجا قدوم مسعود از کتبه الاظهار آمده و آنچه شایسته تربیت بود خسرو خان بیگلربیگی دارالمؤمنین
استرآباد و میرداد و قشون و لشکر آنجاست منوچهر خان ولد قرچقای خان سپهسالار که بجای والد حاکم مشهد مقدس معلی است قرآن خان بیگلربیگی
بجای ذوالفقار خان و یعقوب خان بیگلربیگی شیروان و میر طایفه قرامانلو و جمشید بیگ و سایر قشون و لشکر آنجا است قاسم سلطان در عوض یوسف حاکم دربند
سایر غلامان شیروان و میرغازیان رود طو و حاجات و غیره و لشکر باب الابواب است ارکین سلطان که بجای میرحسن خان حاکم لشکر کیلان غازیان
جبینی است یوسف سلطان میرایل جمشید کزک و حاکم ولایت خبوشان خراسان است اوغورلو سلطان و شمشکش مشهور امام حکم ولایت در آن
خراسان است جمشید سلطان کرجی میرا و یماق پرلو و قشیر و حاکم ابیورد و خراسان است اوتار سلطان میرایل پازوکی و حاکم خوار و سمنان
و دماوند و فیروزکوه است نوروز سلطان میرایل جوانشیر و تواکی و از امرای قراباغ است خسرو سلطان حاکم مرغاب و دهرود جاق و میر توجی قاریلان
شامل است ذکر صدور عظام عالیشان زمان حضرت جنت آشیانی هر چند در طی وقایع هر سال مستحکم شده بعضی مناصب اسامی سامیه ایشان
جابجا در محل خود رقم ثبت یافته و در انجام مقصوم سوم بنابر تکرار بیست امده که آنچه در آنجا نوشته شده مناسب نیست لهذا اتحریر آن می پردازد صدارت و بالجمله
صدر و رعظام زمان فرخنده نشان آنحضرت صفت توانند و اول کسی که چون امیر ابوالولی انجوی شیرازی بود که شمه از احوال او در
صحیفه اول در طی احوال سادات عظام زمان حضرت شاه جنت مکان نگاشته کلک بیان گردیده و در زمان نواب سکندر شان
و ایام اقتدار ابو طالب میرزا بیان از منصب نشانه ای عسکر ظفر اثر برتبه صدارت ارتقا یافته بود و بعد از جلوس همایون به دستور سابق برآن
منصب از زمان رقم عزلیت بر صحیفه احوالش کشیده شد بعد از انکه فانی چون در شایستگی این منصب از سایر سادات فضلای
عصر امتیازی داشت دیگر باره بدین منصب سرافرازی یافته من حیث الانفراد و تا هنگام حیات صدر بوده و بعد از او قاضی خان الحسینی میرزا ابراهیم
که از سادات حسینی حسنی قزوین و از اقوام قاضی جهان وزیر و میر جلال الدین حسن جلالی که از سادات رفیع القدر شهرستان اصفهان و
اقوام میر فضل الله سیفی فاضل مستعد قابل بود و برتبه صدارت رسیده میر جلال الدین حسن مذکور در حین تحریر صفحه شیخی میرزا شاه
میرزا فتح برادرزاده و بجای عم پسین الامثال بدین رتبه گرامی سرافراز گردیده و از و فور قابلیت منصب صدارت حضرت اعلی بی فاصله خاطر
دریافته برشد و کاردانی تولیت اوقاف سرکار خاصه آنحضرت که بر حضرات عالیات چهارده معصوم علیهم السلام وقف نمودند
و منصب مهرداری توقیعات مبارکات حضرات عالیات علما و منصب صدارت گردیده و در سنه ... هزار و ... آن با کمال سرانجام گشته و در سنه
ثمانین و الف بعالم بقا پیوست و قاضی خان بجهت دلیری که در مصارف مصرف وقف داشت و مرضی طبع مبارک نبود معزول گردیده منصب
میرزا رضی میرزا صدر الدین محمد پسر او که دختر زاده حضرت اعلی است و در آن هنگام کودک رضیع بود تفویض یافت و میرزا رفیع غرامتی
اوقاف حسب الامر اعلی به نیابت غیره و خود کافل امور مذکور گشت و منصب قاضی خان تعاضی سلطان بن حبیب الموسوی که متولی سرکار فیض آثار
روضه رضویه بود و تفویض یافت لیکن به جهان چند روز که در دارالارشاد اردبیل بای بوس اشرف جهت منصب عالی صدارت گردید و چهار شنبه
شهر ... اجل امانش ... نبود و خطاب صدارتش بتاریخ ... محرم گردیده و بعد از فوت او میرزا رفیع الدین محمد خلیفه ولد میر شجاع الدین محمود اصفهانی که

انکه بنا بر حالات از ذواتی معروفند و شمه از اوصاف کمال و بزرگی قدر و منزلت ایشان در صحیفه اول درج شده مرجوع و مفوض کرده و میرزا رفیع که
بشرف مصاهرت در یافته از مرتبه نیابت پای رفعت برتر نهاده و حالا نیز بدستور میرزا تقی طغرای اشرف احکام را باسم سامی خود موشح و موشح ساخته
و در هشتنه امیر رفیع الدین محمد خلیفه بجوار رحمت یزدانی پیوسته منصب عالی صدارت کل ممالک با منصب تولیت و مهرداری حضرات عالیات
من حیث الانفراد و الاستقلال بمحمد تقی تعلق گرفت اکنون چون مراتب بلند و مناصب ارجمند سرافرازند و در وزرای عظام که باعتماد الدوله ملقب اند
وزرای اعظم زمان دولت همایون آنحضرت نیز بدستور صدور رقم نموده اند اول جلوس همایون اول میرزا شاه ولی ولد میرزا احمد
میرزا عطاء الله که در زمان شاه جنت مکان شمه از احوالش در طی وزرای ممالک رقم پذیر گشته و میرزا احمد مذکور پسر او بتعلیق
نویسی بی بدل و در علم انشا مهارت کامل داشت بنابر منازعه که میان او و میرزا سلمان وزیر بود در زمان نواب سکندر شان سلطان محمد پادشاه
وزارت مرشدقلیخان اختیار نموده بخراسان رفت و در آنجا به پیچ جابکری کرده در سالی که نواب سکندر شان با عساکر عراق متوجه تسخیر
هرات او گردیده مرشدقلیخان را در قلعه تربت حیدریه محاصره کرده چنانچه در محل خود ذکر شده بحکم سکندر شان برادرزاده میرزا احمد با عموی او که
میرزا سلمان مقتول در آمده و در زمان فرصت عم خود را بقتل آورده خود را بیرون انداخت مرشدقلیخان بنابر حقوق تربیت و هواداری پدرش
او میرزا شاه ولی پسر او را که هنوز خردسال بود بجای پدر وزیر خود کرده در حینی که حضرت اعلی بعراق تشریف آورده بتخت سلطنت قرار گرفت مشار الیه
که در خدمت مرشدقلیخان نشو و نما یافته شایستگی این منصب عالی داشت حسب الصلاح مرشدقلیخان بمرتبه وزارت اعظم سرافرازی یافت
دوم میرزا محمد کرمانی که از جانب مادر از سادات [illegible] و قوام میرزا کرمانی بود و بعد از شهادت شاهزاده مغفور سلطان حمزه میرزا [illegible]
در زمان ابوطالب میرزا وزیر و اعتماد الدوله شد و در انتظام دولت سعی مینمود و بعد از جلوس همایون اعلی استخلاص از مواخذه و مصادره
در سفر خراسان و تسخیر با اردوی معلی همراه بود و در قضیه قتل مرشدقلیخان باتفاق همراه بود و در خفیه با حضرت اعلی در آن واقعه همزبان و همساز بود و در آن
نوید منصب وزارت یافته بود و بعد از قتل مرشدقلیخان حضرت اعلی بوعده وفا نموده او را بمرتبه عظیم القدر وزارت اعظم سرافراز فرموده لیکن
از زیادتی رشد و فرط بی پروائی خود و مسری که جبلتش بآن مفطور بود زیاده روی بسیار از او بظهور میرسید که پسندیده طبع اشرف نبود و باعث حرکت
ابوطالب میرزا نیز شده بود و در وقایع [illegible] و محولات خراسان بتحریک امرای عظام گرفتار گشته در جهان چند روز معزول گشت ایام
وزارت و اقتدارش بانجام رسید شش ماه بود سیم میرزا لطف الله شیرازی که وزیر شاهزاده مغفور سلطان حمزه میرزا بود و بعد از واقعه شهادت شاهزاده
از وزارت معزول گشته میرزا محمد چنانچه مذکور شد وزیر گشت او نیز بعد از مواخذه و مصادره در سفر خراسان همراه بود و بعد از قتل مرشدقلیخان در آن
نواب خورشید احتجاب عالیه شده بود و بعد از قتل میرزا محمد مشار الیه نواب خورشید احتجاب وزیر اعظم و اعتماد الدوله گشت و در دولت
بامانت جمع کرده صاحب حشمت و جاه عظیم گردید و دو سال من حیث الاستقلال بامر وزارت پرداخت و در اواخر بجهة اطوار ناهنجار
پسرش میرزا محمد زمان که از غرور جهل و جوانی ارتکاب اعمالی که مرضی طبع مبارک اشرف نبود مینمود معزول گردید چهارم حاتم بیگ ولد
ملک بهرام اردوبادی که شمه از احوالش در این کتاب مرقوم کلک بدایع نگار گردیده در اواخر [illegible] سابقه و لاحقه و جانب [illegible]
برادرش ابوطالب بیگ که [illegible] و حین محاصره هرات که از جانب عبد المؤمن خان برسالت آمده بود آن ترتیب نموده که [illegible]

قصه مذکوره [illegible] در مقام تربیت او در آمده بمنصب منشی الممالک سرافراز فرموده بود و بعد از عزل میرزا لطف الله بوزارت اعظم سرفرازی یافت
و مدت بیست سال در کمال اقتدار و استقلال وزیر و اعتماد الدوله بود و در پایه قدر و مقام اردوی چنانچه در طی قضایای آن ایام ثبت گردید
فوت شد خلف ارجمندش میرزا ابوطالب که اوصاف کمالش در صحیفه اول رقم نگارش پذیرفته در آغاز جوانی نشو و نما یافته
حقوق خدمات آبا و اجداد بجای والد برتبه ارجمندی یافت و تا دو سال متکفل امر وزارت بود و بجهة بعضی امور که لازمه شباب و جوانی و غرور
جاه و منصب است از این عطیه مهجور گشت که تا ایامی چند در زمانه ساده کار روی تجربه شیب و فراز روزگار مهذب گردد ششم
سلمان خان ولد شاه علی میرزای ابن عبد الله خان استاجلو که از فحول قابلیت و استعداد داشت بمرتبه بلند وزارت ارتقا یافته مدت
پنج سال شاغل شغل وزارت دیوان اعلی بود و در صفاهان بمرض گشته بعالم بقا پیوست هفتم اعتماد العظمی دستور الوزرای خلیفه سلطان خلف
مهر انور اشرف میر رفیع الدین محمد که بشرف مصاهرت حضرت اعلی [illegible] چنانچه در محل خود ذکر شده و با زیور جلال و صفت فخر کمال آمده جدش در آن
اوان درگذشته چون رتبه گرامی شهریار و منزلت بلند کرده و بهر جهتی مورد تربیت و مشمول نوازش و الطاف شاهانه گشته من حیث الاستقلال
بامر وزارت پرداخت و حق تشخیص رسید و چون مشار الیه از فحول دانشمندان بکمال حذاقت و از عهد صبی و اوان نشو و نما بتحصیل فنون کمالات و ارتقاء مدارج
علیای منصب [illegible] گذرانیده عمر گرامی را صرف مطالعه و مباحثه کرده و در فنون علوم معقول و منقول سرآمد روزگار گردیده و والد گرامش زمانی [illegible]
و فطرت و درک عالی و طبع مستقیم در علم حساب مهارتی کامل یافته برای صاحب ذکر ثاقب او را در دقایق امور وزارت رعایت عظیم رو داد
بنوعی که اوائل این منصب عالی اشتغال دارد که تفرد حالتش در علم حساب قانون و مناهج ارقام سعادت انتظامش بحروف خط [illegible]
وزارت کامل الصفات که جامع کمالات صوری و حاوی فضایل معنوی و شایستگی این رتبه والا و زیبندگی این منصب علیا از جبهه انوار
ظاهر و هویداست و لیکن غایه من حیث الاستعداد و الانفراد و اشتغال این منصب عظیم است و در حسن خلق و اوصاف حمیده ایشان هر چند
[illegible] چنانچه الفاظ [illegible] ریاض آمال اولو الالباب قوم و اصحاب فضل و کمال از رشحات گوهرپاش مجدد و شاداب
و الالباب [illegible] استعطاف و ذیل رافت و احسان آن صاحب دولت سرور و کامیاب است و الیوم مسند وزارت
از وجود شریف آن وزیر آراسته و سریر دولت از سلامت نفس و ضیاء ذات شریف [illegible] پیراسته است [illegible] از وزراء وزارت
[illegible] که از عهد دولت [illegible] مستوفیان آن حضرت که بمستوفی الممالک اشتهار
مستوفیان عظام دیوان فرخنده فرجام حضرت گیتی ستان [illegible] بدستور صدور و وزرای اعظم [illegible] ثبت نموده
اول خواجه [illegible] اصفهانی که در خراسان در خدمت آنحضرت بود و در رکاب اقدس بعراق آمده سه سال مستوفی الممالک بود و در اواخر
در [illegible] و از اقسام [illegible] بود [illegible]
سنه ۹۹۹ حاتم بیگ اردوبادی وزیر [illegible] مستوفی الممالک گشت و بشرف [illegible] آن خدمت قیام داشت و در اول [illegible]
چنانچه در طی سوانح وزرا ذکر شده مورد تربیت شاهانه گشته بمنصب جلیل وزارت اعظم ارتقا یافت ثانی آقا شاه میر [illegible] دولت آبادی [illegible]
برتبه استیفا سربلندی یافته [illegible] که آن خدمت رسم نمود که مستوفیان [illegible]

و نویسندگی استاد الملک سپهر و محاسب کاردان و لیاقت نفس و خوانندگی انصاف داشت و تا شش سال من حیث الاستقلال بخدمت آنحضرت

و در تاریخ سنه الف باجل طبیعی فوت شده و بنابر شفقت شاهانه بان عمل منصب مذکور **رابع آقا میرزا** برادرش شیخ ... یافت و در دو سال هم ...

مذکور با اختصاص یافت و نیز مرد مستعد خوش سلوک بود هرکه را کم طمع بود و در نوشتن تشخیص جمیع فروع ممالک محروسه که حکام ... طرح کرده بود و امروز

قدوه و قانون دفترخانه همایون است در ایام استیفای شاه ... الدوله سعی و اهتمام یافت و تاریخ سال ... مستوفی الممالک بود و وزیر ... در ... تقدم

و استقلال مورد اعتراض معترضان و اضداد گشته معزول شد **خامس میرزا ابو ...** شیرازی چون رتبه سرفرازی یافت در کمال استقلال ...

پروازی همواره بخدمت اشتغال نموده وزیر ... رشد و به سلوکی که ابنای جنس ... بهم ... رسیده در مقام ... در آمده و در ...

پروائی و مشهوری که از کثرت ... جاه و منصب ... خطی ... در محاسبات گیلان ... فرو گذاشت کرده بود میرزا ... لیلیان

وزیر گیلان که خود مستوفی حساب بود ... اطلاع یافته بعرض اقدس رسانید ... رقم غرامت ... ایام ... نمود

و در اول ... سال ... سنه ... **سادس میرزا قوام الدین محمد** ولد میرزا حسن کوزانی اصفهانی که وزیر ... امیر الامرای خراسان ...

و در علم سیاق ... که ضعف ... ساده ... مستوفیان کرده ... که ... یافت ... نفس بود ...

استقلال و بزرگ منشی و نجابت ... و صاحب ... بود و ... و ارباب صلاح و اصحاب زهد و تقوی از

... انعام و احسانش بهره ور بوده و تا پانزده سال مستوفی الممالک باستقلال بود و در سال ... و صحت حق ... اجابت نمود ...

... **سابع میرزا احمد** نواده خواجه ... نظری مستوفی الممالک زمان حضرت شاه جنت مکان که منصب ... بر

او و ... بعد از فوت میرزا قوام الدین ... و راست ... حقوق خدمت ... رتبه ... و الا ...

... از ... شاه ... حسب الارث و الاستحقاق مستوفی الممالک بود و اکنون بدستور ... مذکور اشتغال دارد **وزرای**

جزو زمان آنحضرت از وزرای جزو زمان آنحضرت چند وزیر ... صاحب ... که بود ... میرزا ... وزیر ...

خراسان که بخطاب میرزا ... سرافراز بود و خواجه محمد رضای وزیر ... که لقب ... داشت و دیگر وزرای ...

کاشان و غیرهم که ... پیوسته بوده اند و از وزرائی که در حین ارتحال ... مهمات دیوانی بوده اند ... صاحب ...

... و ثروت و مکنت ... میرزا تقی الدین محمد ... نواده خواجه ... که در زمان حضرت ...

وزیر ... است ... دولت بود و میرزا ... در سنه ... که ... واقع شده بود و

وزیر ... بود ... خدمت ... حضرت ... شاه ... و ...

... دانند و در ... با وزارت کل ... طبرستان که عبارت ... ولایت ... بود ...

روانه القصر شد و ... در خدمات ... عمارات و ضبط ... مملکت و ...

و غیر آنکه ... از ... ظهور ... روز بروز ترقیش می افزود ... و اعتبار ... و اقران

از جمله ... مرده ... گردیده تا حین ارتحال آنحضرت بدان منصب سرافراز داشت و همیشه ... مستحق طبع

بر ...

مبارک اشرف بود و اکنون بدستور بمنصب مذکور و خدمات انجا قیام دارد دیگر **خواجه علاء الدین اکبر** غوریانی وزیر خراسان بود از اعیان و

غوریان هرات بود ... لسند ... و ... دولتخواهی ... منهم بود و انواع ... کشیده بود و بعد از فتح خراسان و فتح

دارالسلطنه ... رسیده بود ... و ... گشته ... دیوانی انجا مامور گردید و بحسن خدمات منظور نظر شفقت گشته

بوزارت ممالک خراسان کل ارتقا یافت و صاحب املاک و رقبات کل موروثی و کسبی بود و از تقدیرات آسمانی ضعف قوی ... بر

اختیاری گشته ... از دیوان ... حاصل گردید و آنحضرت ... حقوق خدمات از آن ... مسوده ...

منظور انظار عنایات شاهانه بوده با عدم بصیرت و ... امور وزارت ... التفات ... نقصی

او راه نیافت ... و ... سال بعد ایام ... وزارت کل خراسان کرده ... بنابر ... نظر ...

باشد که در عهد دولت این شهریار حق شناس بنده نواز ... یافت و در ذکر سایر وزرای جزو ممالک زیاده فایده نیست **شمه چند در ختم کتاب**

و دعای دولت نواب کامیاب اشرف فقد بحمد الله که این جلد نخستین عالم آرای عباسی ... صحیفه ثانی ... احوال خسرو ...

جهان ... روایات ... رقم اختتام ... و ...

... مقصود بالذات بود و این کتاب عالم آرا ... تحریر در آمده باشد ... اعتراض معترضان ... بوده و اکنون

وقت آنست که ... پرواز ... سعد ... زهره ... و زبان صدق ... **مصرع** ...

... گل ... الهی دعای دوام عمر و دولت و قوام کامرانی و سلطنت پادشاه اسلام که ... جهان ...

و عالم آرائی آفتاب ... کشور عظمت و ... خاقان ... سلطان ... قدرت ... زنده ... بخت

فیروز بخت ... خاصه فرمانروائی ... جهان ... اعلام جهانگشائی ... جهان آرائی ...

کوهر ... جود ... وجود سلطان سرافراز ... سکینی ... جود و ... آراسته ...

... و ... پیوسته ... لا اله الا الله ... مبارکش ...

الله الا الله ... ان جوان بخت کامران المؤید من عند الله الملک المستعان سلطان بن سلطان خاقان بن خاقان

بن خاقان ابو المظفر ابو المنصور شاه عباس بهادر خان الصفوی الموسوی الحسینی خلد ظلال دولته العظمی الی یوم الحشر و الکرامات

تازه و ... سایه ... انحای ... جهان ... سعادتمندی که ... حالش ...

صحیفه اول ... این اوراق ... فلک ... **فی الدعا** خداوندا

این نو باوه بوستان شهریاری و تازه نهال گلشن جهانداری را ... تقدیر ... برزن ... فرمانروائی ...

بزرگوار ... کشورستانی ... سالهای ... **الی یوم القرار** ... بدوام ...

... رحمت ... آسوده ... کشورستان ... خاطر ...

... و دولت ... منصور گردان **بیت** تو توفیق ... سرفرازش ده ... و امنیان ...

عزت و مقربان بساط قرب و منزلت و خواص و عوام کافه انام ستایش آن سعادتمند اخلاص شعار ذوی الاحترام [illegible] القدر

عالیمقام را که طالب ازدیاد عمر و دولت و خواهان [illegible] و چون این [illegible] بسطت [illegible] از مواید احسان

و دولت پایدارش متمتع و برخوردار آمین یا رب العالمین در صدر صحیفه اول این دفتر اشعاری شده که [illegible]

این تاریخ عالم آرا اگر عمر وفا کند [illegible] از شکوک [illegible] و وقایع [illegible] مشتمل [illegible]

و فوائد [illegible] غرایب روایات [illegible] متقدمین [illegible] صحیفه [illegible] گذاشته [illegible]

[illegible] مع الحکایات و عجایب [illegible] و حکایات [illegible] بعد [illegible] اختلاق [illegible]

و امثال ذلک که هر یک گنجینه‌ایست مملو از لآلی [illegible] و مخزن الاسرار [illegible] که در این اوان [illegible]

رسیده [illegible] و گوش [illegible] و دیده [illegible] جمع نموده [illegible]

و از مایده افضال [illegible] و [illegible] گرانمایه [illegible] صحیفه [illegible]

[illegible] و افزون [illegible] دولت [illegible] در [illegible] و دل

[illegible] و [illegible] دولت [illegible] الفضلا [illegible] نعم البدل [illegible]

[illegible] که مشغول [illegible] آن [illegible] تاریخ [illegible]

[illegible] گردیده [illegible] از [illegible] آن [illegible]

[illegible] جاوید [illegible] که در [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] آن [illegible] چون [illegible] نسخه عالم آرا

اسباب [illegible] جمع [illegible] احوال [illegible]

و [illegible] اشاره [illegible] نسخه [illegible]

کنون [illegible] المطلوب [illegible] الاجابت که از خاطر افسرده [illegible]

[illegible] و ارباب فطنت و ذکا [illegible] خواهند داشت [illegible]

آرزو که خاک [illegible] این مطلع [illegible] از منظومات [illegible]

[illegible] صد [illegible] گرد [illegible] چو [illegible]

[illegible] امید که این [illegible] الفضول [illegible]

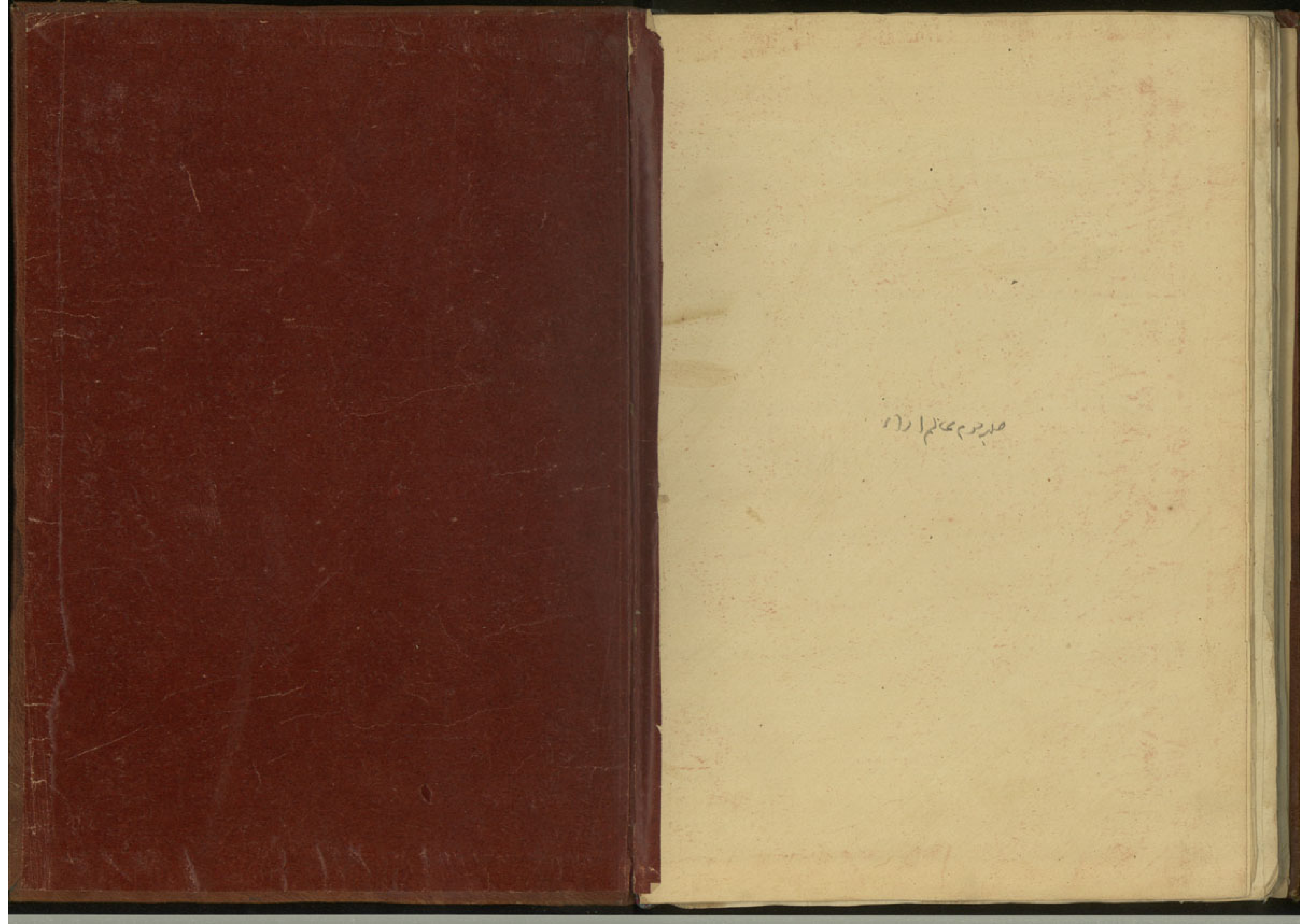
[illegible] و اگر [illegible] خطایی مطلع [illegible]

آن [illegible] چشم [illegible] نزد [illegible]

۱۰۹۵۳

این [illegible] کرم [illegible] حرره [illegible] ابو الحسن [illegible]

۴۴


جلد دوم عالم ارا